

**بن بست خیزش های عربی
و
راه برون رفت**

ساموئل آلبرت

**بن بست خیزش های عربی
و
راه برون رفت**

ساموئل آلبرت

نشر آتشی

مصر، تونس و خیزش های عربی: چطور به بن بست رسیدند و چطور می توان از بن بست خارج شد

مقدمه نویسنده

نوشتن مقاله‌ی حاضر را در ابتدای سال ۲۰۱۳ آغاز کردم. در نسخه‌ی اولیه‌ی («بن بست بهار عربی - آیا راه خروجی هست؟») منتشر شد، روی نت رفت و در مارس ۲۰۱۳ در مصر به زبان انگلیسی و در تونس به زبان فرانسوی پخش شد. از آن زمان تا کنون کشورهای عربی زبان و جهان شاهد تحولات تکان‌دهنده‌ای بوده‌اند، برخی سوالات و دینامیک‌ها روشن‌تر شده‌اند، برخی ایده‌ها به آزمون زمان تن داده‌اند و درک خود من نیز بالاتر رفته است. این نسخه بازبینی شده و مفصل‌تر، با بهره‌گیری از مراوده و تبادل نظر با مردم این کشورها و به خصوص نظرات و پیشنهادات ویراستاران دمارکیشن (Demarcations) تولید شد. این مقاله از دو قسمت تشکیل شده. بخش اول به مسائل و بحث‌هایی می‌پردازد که چه در این کشورها و جای دیگر مطرح شد و توجهش را به

تجربه و شرایط مصر متمرکز می‌کند. بخش دوم بیشتر یک تحلیل کلی است از این‌که انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری چگونه می‌تواند باشد و انقلابیون کمونیست چطور می‌توانند چنین دیدگاهی را به یک نیروی زنده و مشخص در میان مردم تبدیل کنند.

مصر و تونس نقش پررنگ‌تری گرفته‌اند چرا که تنها در این دو کشور است که خیزش توده‌ها به سقوط رژیم انجامید. در لیبی چنین نشد (نقش تعیین‌کننده را دخالت نظامی غرب بازی کرد)، در یمن رژیم کهن اساساً دست نخورده سر جایش ماند، و در سوریه، بحرین و سایر کشورهای عربی نیز که از ۲۰۱۱ به این طرف نظم کهنه به چالش کشیده شده نیز به همین‌چنین. پیروزی این دو خیزش علی‌رغم تفاوت‌های عظیم این دو کشور مسائل پایه‌ای را به روشنی بسیار پیش گذاشت. این مساله به‌خصوص در مورد مصر صادق است که هر چند قصد پیش‌بینی آینده را نداریم اما می‌توانیم بگوییم که کار تمام است.

بخش اول

از مردم متحد به مردم منقسم

الشعب يريد اسقاط النظام - «مردم خواهان سقوط نظامند!» این کلمات بیان وحدت اراده‌ای بودند که تاریخ کمتر به خود می‌بیند ولی همواره به خاطر می‌آورد، زمانی که مردم به طور میلیونی به ناگهان برمی‌خیزند و آن چه ابدی می‌نمود به ناگاه فرو می‌ریزد. دو رژیم، که استحکام‌شان به ظاهر هم سنگ توحششان بود چنان سقوط کردند که امواجش جهان را در بر گرفت.

ولی شورش خودبخودی‌ای که به ظاهر مردم، یا حداقل فعال‌ترین بخش‌های مردم را علیه این ظالمان منفور متحد کرده بود، به پدیده‌هایی پیچیده‌تر و متضادتر پا داد. امروز مردم در مصر و تونس اصلاً متحد نیستند. و هر کدام به سمت یکی از دو دسته‌ی ارتجاعی منازع کشیده می‌شوند، دو دسته‌ی ارتجاعی که یکی پرچم اسلام سیاسی بلند کرده و دیگری پرچم دمکراسی سرمایه‌دارانه‌ی وابسته به امپریالیسم غرب.

این دو گرایش مدت‌ها است که در تونس و مصر مشغول فعالیت بوده‌اند، و از لحظه‌ای که صدها هزار نفر از مردم به خیابان آمدند و بن علی و مبارک را بیرون کردند هم بی‌کار ننشسته‌اند. ولی در آن زمان مردم کم و بیش متحد بودند و ابتکار عمل را به دست داشتند و در هر دو کشور، ارتش (نیروهای نظامی) را مجبور کردند که عقب‌نشینی کند و پشت مردانی که زمانی به عنوان ستون‌های ثبات مطرح بودند را خالی کند. زبان‌هایی که در نتیجه‌ی سرکوب،

سنت و تقسیم جامعه به طبقات، سکوت اختیار کرده بودند، به سخن درآمدند، مردم گوش‌هایشان را تیز کردند، اذهانشان را باز کردند. شورش مردم نمایان‌گر قدرت و عمق نارضایتی‌شان از نظم موجود بود و شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید. اکنون نه تنها مردم تحت تاثیر این گرایش‌ها (این دو دسته‌ی ارتجاعی) قرار دارند بلکه تا حد زیادی گروه‌گروه به یکی از اردوهای رقیب که هر یک تحت رهبری نمایندگان یک شکل از نظم ارتجاعی هستند، می‌پیوندند. این جریان‌ها دشمن ایده‌آل‌های والایی هستند که زمانی مردم با شعار «حرمت» و «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» به خیابان آمدند، برای دست یافتن به آن‌ها جنگیدند و جان دادند. بدترین مشکل این است که تعداد بسیار زیادی از مردم قانع شده‌اند که به جز یکی از شکل‌های ارتجاعی حکومت، گزینه‌ای موجود نیست. در یک طرف لیبرال‌های طرفدار ارزش‌های غربی هستند که برنامه‌شان تحت عنوان «آزادی» عرضه می‌شود، به‌خصوص «بازار آزاد» که اکثریت عظیم مردم همه‌ی کشورها را به خاک سیاه نشانده است. و در انطباق با این «آزادی» (آزادی «بازار آزاد») دمکراسی سرمایه‌دارانه‌ی نوع غربی و نظام انتخاباتی را تبلیغ می‌کنند - چیزی که هیچ وقت و هیچ کجا به تغییرات اساسی نینجامیده است. این دارودسته نیز جز تحقیر و سرکوب توده‌های فقیر شهری و اکثریت عظیم جمعیت روستایی چیزی برای عرضه ندارند.

در مصر لیبرال‌ها شعارهای مبنی بر حکومت اکثریت، حقوق سیاسی و حکومت قانون را کنار گذاشتند و دست به دامن «نیروهای مسلح ملت» شدند. بسیاری از به اصطلاح «مارکسیست»‌های مصر ادعا می‌کنند که این‌ها «نیروهای مسلح مردم و ملت» بوده‌اند اما این امر هیچ‌گاه واقعیت نداشته است. ارتش مصر همواره ستون مرکزی طبقات استثمارگر وابسته به امپریالیسم بوده است و در چهار دهه‌ی گذشته بدون اجازه ایالات متحده آمریکا آب هم نخورده است. ارتش بدون حمایت توده‌ای نمی‌توانست به سادگی، دوباره میدان‌دار شود و

این حمایت توده‌ای را لیبرال‌ها و «چی‌ها» برای آن سازمان دادند. این شامل تشکلات جوانان نیز می‌شود که در روز ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ در میدان تحریر و سایر میادین تظاهرات‌هایی را سازمان دادند و از ژنرال‌ها خواستند که مردم را از دست حکومت اسلام‌گرایان نجات دهد و بعداً به کودتای سوم ژوئیه مشروعیت دادند. در آن چند ماه برخی از آن‌ها که امروز سعی می‌کنند میان خود و جنایت‌های ارتش فاصله‌ای بگذارند شعار «مردم و ارتش هم‌دست هستند» (۱) را سر داده بودند.

این شعار در خیزش ضد مبارک پا گرفت و هنگامی که ارتش پشت مبارک را خالی کرد به اوج رسید. اما بعد از این که ارتش، مسیحیان و جوانان و سایرینی را که علیه‌اش تظاهرات می‌کردند را به گلوله بست، کم‌رنگ‌تر شد. در آن زمان اسلام‌گرایان به جای اعتراض به آن سرکوب‌های خشن با ارتش لاس می‌زدند. ارتش رضایت داد که اسلام‌گرایان دولت تشکیل دهند - هر چند که هیچ‌وقت از وزارتخانه‌ها و سایر پست‌های کلیدی کنار نرفت و حق وتوی خود را نیز محفوظ نگاه داشت. اکنون، شعار «مردم و ارتش هم‌دستند» دیگر نشانه‌ی توهم نیست. در مقابل بی‌نظمی مشکل‌برانگیز و وحشتناکی که امروز حاکم است، این شعار به معنی برنامه‌ی احیای نظم کهنه و حتی بدتر از آن است. برای بازگرداندن بازی به نقطه‌ی شروع، هرگز نمی‌توان از دگمه‌ی «ری‌ست» (برگرداندن یک وسیله به حالت اول) استفاده کرد.

در طرف دیگر اسلام‌گرایان ایستاده‌اند. آنان ادعا می‌کنند که آزادی از سلطه‌ی غرب و عوام‌فریبی و تحقیر را نمایندگی می‌کنند. اما خود آنان همان اقتصاد و روابط اجتماعی و تفکر عقب‌مانده‌ای را نهادینه می‌کنند که به ضعف و ضربه‌پذیری مصر در مقابل سلطه‌ی سرمایه‌ی خارجی کمک کرده است. پروژه‌ی اسلام‌گرایان عبارت است از ترکیب استثمار، ستم و نابرابری با تسلای دروغین دین، صدقه‌های عوام‌فریبانه‌ی مسجد و همبستگی خفقان‌آور «امت

مومنان» که دشمنِ تفکر انتقادی است.

منظور این‌ها رهایی ملت هم نیست چه برسد به این که بخواهند خلاقیت توده‌ها و جنبه‌های مثبت فرهنگشان را به عنوان بخشی از فرهنگ رهایی‌بخش بشریت شکوفا کنند و از تمامی دستاوردهای بشریت بهره بگیرند. اصل‌الاصول این‌ها این است که «اسلام راه حل است» و این اصلی است که اصلاً با اتحاد اکثریت وسیع مردم هم‌خوان نیست. این‌ها می‌خواهند کسانی را که حاضرند به دلیل اعتقادات خاص دینی در مقابلشان سر تسلیم فرود آورند بسیج کنند و باقی را به تمکین وادارند. مسیحیان و پیروان سایر مکاتب اسلامی (نظیر صوفی‌ها و دیگر گرایش‌های سنی رایج در مصر و صد البته شیعه‌ها)، سنی‌هایی که حکومت دینی را قبول ندارند، آگنوستیست‌ها (شکاکان) و بی‌خدایان و به عبارتی درصد بزرگی از جمعیت در دایره‌ی آنان نمی‌گنجند. راه حل آن‌ها برای «بی‌نظمی» ناشی از سلطه‌ی غرب آن است که اقتدار دینی به زور دولت اجرا شود و روابط میان مردم را پدرسالاری دیکته کند. این است دیرک آن نظم اجتماعی و نظم اخلاقی که مورد نظر و هدفشان است.

«مردم» را نمی‌شود با خوش خیالی متحد کرد

شاید برخی از جوانب وقایع ژوئیه و اوت ۲۰۱۳ نظیر جمعیت عظیمی که به خیابان آمد، شبیه آن چه باشد که در سال ۲۰۱۱ رخ داد. اما، علی‌رغم شباهت این رخدادها، محتوای آن‌ها متفاوت است. در واقع امروز کلمه‌ی «مردم» هم معنای دیگری دارد.

آیا این واقعیت که دولت‌های اسلامی در مصر و تونس انتخاب شدند و اسلام‌گرایان هنوز می‌توانند در هر دو کشور جمعیت زیادی را به میدان بیاورند،

یا این که ژنرال‌های مصر می‌توانند میلیون‌ها نفر را در دفاع از کودتایشان به خیابان بکشند، نافی این واقعیت اساسی‌تر است که هر دو طرف بردگی اکثریت عظیم مردم را نمایندگی می‌کنند (حتی اگر امروز مردم به این واقعیت واقف نباشند)؟ جمعیتی که در ژانویه ۲۰۱۱ در میدان تحریر، اسکندریه و سایر شهرها استعفای مبارک را طلب می‌کرد نسبت به کل جمعیت مصر اقلیتی بیش نبود اما منافع اکثریت مردم را نمایندگی می‌کرد. شمار جمعیتی که در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ و بعد از آن از کودتا دفاع کرد و جمعیتی که پشت اخوان المسلمین است، به مراتب بیشتر از شمار جمعیت ژانویه ۲۰۱۱ است، با این وصف، منافع اکثریت مردم را نمایندگی نمی‌کنند.

بعد از سقوط مبارک بسیاری از سازمان‌های جوانان مصر و سازمان‌هایی که خودشان را چپ می‌دانستند و سردمدار جنبش ضد مبارک بودن بین دو آلترناتیو ارتجاعی تاب خوردند. مثلاً سازمان تروتسکیستی سوسیالیست‌های انقلابی در انتخابات ریاست جمهوری از محمد مرسی حمایت کرد و استدلالش این بود که پیروزی او مشتی بر دهان نیروهای رژیم کهنه است. (۲) سپس، به یک باره کشف کردند که رفتار اسلام‌گرایان عین اسلام‌گرایان است! وقتی حمایت توده‌ای از دولت اخوان المسلمین شروع به تحلیل رفتن کرد این‌ها به سازماندهی تظاهرات به نفع ارتش کمک کردند، از کودتا حمایت کردند و اسم برکناری مرسی را گذاشتند «دمکراسی انقلاب دمکراتیک، دمکراسی مستقیمی که مشروعیت انقلابی ایجاد می‌کند». هنگامی که ارتش ارتجاعی همانند یک ارتش ارتجاعی عمل کرد - مانند سال ۲۰۱۱ که علیه شورشگران میدان تحریر از تک‌تیرانداز، دوزن، زره‌پوش، اوباش لباس شخصی و غیره استفاده کرده بود - و به ویژه بعد از این‌که البرادعی و سایر رهبران لیبرال لازم دیدند از کشتارها فاصله بگیرند و اتحاد حول حونتای نظامی در حال از هم گسستن بود، سوسیالیست‌های انقلابی به همراه آن‌ها از در بیرون رفتند.

این به اصطلاح سوسیالیست‌های انقلابی علی‌رغم همه‌ی ادعاها مبنی بر این‌که «حتی یک روز» از اخوان و یا ارتش دفاع نکرده‌اند، از هر دو دفاع کردند. این نیز واقعیت ندارد که آن نیروهایی که امروز صحنه‌ی سیاسی را اشغال کرده‌اند یعنی ارتش و سیاست‌مداران عالی‌رتبه‌ی لیبرال و اسلام‌گرایان، به ناگهان «به انقلاب خیانت کردند». وقایع حاکی از آن است که هیچ انقلابی صورت نگرفت و این نیروهای طبقه‌ی حاکمه همیشه به منافع ارتجاع خدمت کرده‌اند. آنان در گیر و دار شرایط پیچیده و متغیر صرفاً مانور دادند و هرگز خصلت و اهدافشان را تغییر ندادند. یک جنبش واقعاً انقلابی نه تنها باید این مساله را بفهمد بلکه باید بیشترین تلاش خود را بکند که این آگاهی را به میان بیشترین شمار مردم ببرد نه این‌که خود نیز در پی ترکیبات رنگ و وارنگ بورژوادمکرات و توهّمات غرب پرستانه و یا دینی مضرّی که هر دو طرف مشاجره بین توده‌های مردم رواج داده‌اند و می‌دهند، بیفتد.

این گروه که نه انقلابی است و نه سوسیالیست اندیشه‌ای را متبلور کرد که به شکل غیر آگاهانه‌تر، باوری رایج است و به همین دلیل مقابله با آن بسیار مهم است؛ این اندیشه که: «شمار کسانی که در روز حماسی (۳۰ ژوئن) تظاهرات کردند ۱۷ میلیون نفر تخمین زده شده است که اتفاقی بی‌سابقه در تاریخ است. این مساله بر شرکت احتمالی بازماندگان رژیم و حمایت ارتش و پلیس سایه می‌افکند. تظاهرات‌های میلیونی توده‌ای در تاریخ بشر به غایت کمیاب هستند و تاثیرشان بر آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خود در تغییر مسیر تاریخ به وراى محدودیت شعارها و آلترناتیوهایی مطروحه، می‌رود.» (۳)

واقعا؟ این منطق (که تعداد کسانی که از چیزی دفاع می‌کنند مهمتر از خود آن چیز است) همان منطقی است که سوسیالیست‌های انقلابی را سال‌ها به دفاع از اخوان‌المسلمین و سایر اسلام‌گرایان و حتا از دولت مرسى که امروز سرنگونی‌اش را جشن می‌گیرند، کشید. با این منطق از آن‌جا که اسلام‌گرایان

تونس تظاهراتی پر شمارتر (و پر جنبش و جوش‌تر) از تظاهرات رنگ و رو رفته‌ی سیاست‌مداران «چپ» و لیبرال دارند، پس «انقلابیون» باید به حمایت خود از حزب النهضه ادامه دهند. اگر با این منطق ادامه بدهیم باید نتیجه بگیریم که شرکت توده‌ی انبوه در تظاهرات فاشیست‌های نازی در نورنبرگ (نزدیک یک میلیون نفر در سال ۱۹۳۸) «به ورای محدودیت شعارها و آلترناتیوهای مطروحه» رفت و یک جهش «به غایت کمیاب» در «آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خود در تغییر مسیر تاریخ» انجامید. و مردمی که برای پاپ‌های مختلف جمع می‌شوند (که احتمالاً بزرگترین وقایع توده‌ای چند دهه‌ی گذشته است و در ژوئیه‌ی سال ۲۰۱۳ در شهر ریو سه میلیون نفر را جمع کرد) باید «به غایت» پیشرو باشند. این نمونه‌ی آخر به ویژه مصداق دارد چرا که بهانه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی برای دنباله‌روی از اسلام‌گرایان این است که اکثر مصری‌ها به دین اعتقاد دارند - انگار امکان این که مردم به درک دیگری برسند وجود ندارد و سرنوشت محتومشان این است که در جهل مرکب بمانند. تظاهراتی که در ژوئن و ژوئیه در دفاع از ارتش در مصر صورت گرفت مانند تظاهرات فاشیست‌های نازی نبود - مردم گیج بودند و به کجراه کشیده شده بودند، ولی نتیجه به غایت مضر بود: نه تنها به ارتش امکان داد که وارد میدان شده و مستقیماً حکومت کند، بلکه ابتکار عمل را نیز تحویل ژنرال‌ها داد و موقعیتی بسیار نامساعد و وحشتناک را ایجاد کرد. این صرفاً یک عقب‌گرد عظیم در جنبشی که با شعار «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» آغاز شده بود، نبود. این عقب‌گردی بود که به از دست دادن عظیم «آگاهی و اعتماد به نفس مردم به قدرت خودشان در تغییر مسیر تاریخ» انجامید.

جمع‌بندی آن گروه تروتسکیستی از این واقعه مانند آن است که به قول لنین، در روز تشییع جنازه به مردم بگوییم صد سال به این سال‌ها. این‌ها اسفناک‌ترین جنبه‌ی این تظاهرات و شرایط بعد از آن را جشن می‌گیرند: که در

هر دو طرف میلیون‌ها نفر حول شعارها و آلترناتیوهایی گرد آمدند که به بن‌بست می‌رسد و انعکاس یک گنجی فراگیر و بالقوه‌ی مرگباری است که انقلابیون واقعی باید خود را از آن بیرون بکشند و به نقد آن پردازند. در غیر این صورت، میلیون‌ها نفری که چشم به زندگی سیاسی گشوده‌اند و بیدار شده‌اند دوباره به خواب خواهند رفت.

درست است که شرکت توده‌ای مردم در زندگی سیاسی می‌تواند فرصت‌هایی را برای پیشروی انقلابیون عرضه کند، به‌خصوص در شرایطی مثل سرنگونی مبارک که مردم نظم کهنه را زیر سوال برده بودند و حاضر بودند برای نابودی‌اش فداکاری کنند. ولی دنباله‌روی از آن چیزی که اکثریت به نظر می‌آمد همیشه اشتباه بود، حتی قبل از این که کار به جای خجالت‌آوری مثل توجیه توسل به ارتش برای بیرون انداختن دولت اخوان برسد و کودتا را که پیش درآمد حمام خون بود، پیروزی مردم بخواند. این یک نمونه از صدمه‌های ناشی از به اصطلاح «اپیستومولوژی پوپولیستی» است. (۴)

این که مردم چه فکر می‌کنند مهم است. کمونیست‌ها که درک علمی از واقعیت دارند باید تلاش کنند که این درک (این آگاهی) را در میان توده‌های مردم پرننگ کنند، چون مردم به خودی خود به آگاهی لازم برای خلاصی از غل و زنجیر ایده‌های طبقات حاکمه (ایدئولوژی حاکم) و شرایطی که نظام‌های استثماراری ایجاد کرده‌اند (که جهل را رشد می‌دهند و تحمیل می‌کنند)، نمی‌رسند. این یک نکته‌ی اساسی در خط انقلابی کمونیستی در مورد انقلاب است؛ این یک خط فاصل بین آن‌هایی است که هدفشان نابودی تمام و کمال موانع مادی و ایدئولوژیک در راه رسیدن به آینده‌ای است که انسان‌ها به طور جمعی و به عنوان فرد آزادند که جهان و خود را تغییر دهند و آن «قهرمانان متفرعنی» که نمی‌توانند چنین جهانی را تصور کنند و به توده‌ها مثل گله نگاه می‌کنند.

بله، انقلابیون باید تلاش کنند که توده‌های وسیع مردم را در مسیر وقایع متحد کنند ولی هر اتحاد مستحکمی باید بر اساس یک آلترناتیو انقلابی واقعی (علمی و نه بر اساس خواب و خیال) باشد. در واقع این «سوسیالیست‌ها» و سایرین در این که توده‌های مردم حول خطوط ارتجاعی مختلف تقسیم‌بندی شدند، مقصر هستند. همیشه صف‌بندی‌هایی بین قطب‌های سیاسی و ایدئولوژیک مختلف در میان مردم به وجود می‌آید و آن چه مورد نیاز است برهم زدن قطب‌بندی قبلی و ایجاد یک قطب‌بندی جدید است که یک قطب آن واقعاً راه حل انقلابی را نمایندگی کند و نه این که هر دو قطب راه حل‌های ارتجاعی متفاوت.

مردم همه‌ی طبقات اجتماعی عمدتاً، ولی نه کاملاً، در تحقق سقوط رژیم‌های بن علی و مبارک متحد بودند اما از نقطه‌نظر انقلاب، امروز قطب‌بندی سیاسی ایجاد شده، نامطلوب است. هم در مصر و هم در تونس در میان طبقات تحتانی مناطق روستایی و زاغه‌ها و طبقات متوسط شهری تفرقه افتاده است. این موقعیت به اندازه کافی بد هست و امکان بدتر شدن را هم در دل دارد؛ امکان آن هست که در یک فاجعه‌ی خونین، توده‌های مردم نه برای منافع مشترک واقعی‌شان بلکه علیه این منافع و با یکدیگر بجنگند: مانند سوریه که توده‌های مردم انتقام ستمی را که بر آن‌ها رفته است، از ستم‌دیدگانی دیگر می‌گیرند. شاید در تصور ننگجد که مصر و تونس و سایر کشورهای عربی هم در همین مسیر سقوط کنند. البته مصر و تونس و سوریه تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. ولی دو سال پیش برای بیشتر سوری‌ها غیر قابل تصور بود که وضعیت می‌تواند به صورت امروز در آید.

بد نیست شرایط اسفناک سوریه امروز را با تاریخ جنگ جهانی اول مقایسه کنیم. واضح است که موقعیت امروز با موقعیت جنگ جهانی اول یکسان نیست. اما از این مقایسه قصد داریم بر نکته‌ای دیگر تاکید کنیم: با یک تحلیل صحیح تئوریک می‌توان دید که آلترناتیو انقلابی چیست. اما از طریق «عقل متعارف»

نمی‌توان آلترناتیوهای انقلابی و فرصت‌های انقلابی را تشخیص داد. در زمان جنگ دوم بیشتر «سوسیالیست»‌های اروپایی به استثنای لنین و حزب بلشویک روسیه از طبقات حاکمه‌ی خودشان در کشتار متقابل حمایت کردند. همه اتفاق نظر داشتند که مردم هر کشور تنها یک انتخاب دارند و آن هم این است که به طبقه‌ی حاکمه‌ی خود کمک کنند که در جنگ پیروز شود و یا این که پیروزی حول چه مسائلی باشد. لنین با روشن‌بینی بسیار تاکید کرد که جنگ به عنوان جنگ امپریالیستی آغاز شد ولی لازم نیست به عنوای یک جنگ امپریالیستی تمام شود و می‌توان آن را به نوع دیگری از جنگ، به جنگ انقلابی، به جنگ رهایی‌بخش داخلی، به انقلاب پرولتری تبدیل کرد. و این دقیقاً همان کاری بود که بلشویک‌ها توده‌های انقلابی را برای انجامش رهبری کردند.

عاملی که شرایط کنونی در کشورهای عربی را تا این حد خطرناک و وحشتناک می‌کند با آرزو کردن کنار نمی‌رود - ولی مردم را هم نمی‌توان به «انتخاب»‌های مرگ‌آوری که در مقابلشان قرار داده شده محدود کرد. همین عواملی که باعث ناهنجاری و وضعیت فجیع می‌شود در بطن خود می‌تواند امکاناتی را برای ایجاد قطب‌بندی اجتماعی مساعد و ظهور یک آلترناتیو انقلابی واقعی ارایه دهد. ولی این امکانات فقط در صورتی تحقق پیدا می‌کنند که حداقل یک نیروی آغازگر که منافع واقعی و انقلابی و مشترک مردم را مد نظر دارد و برای آن می‌جنگد، ظهور کند و پا بگیرد. در این صورت یک آلترناتیو انقلابی تبدیل به یک فاکتور مادی در جامعه می‌شود و آلترناتیوهای ارتجاعی را که مردم فکر می‌کنند باید از میان‌شان انتخاب کنند به چالش می‌گیرد. و تبدیل به جنبشی می‌شود که علیه آلترناتیوهای ارتجاعی و برای برقراری یک دولت انقلابی می‌جنگد.

شورش‌ها و انقلاب

تفرقه در طبقات حاکمه باعث شد که ارتش‌های تونس و مصر به طور تعیین‌کننده برای نجات رژیم کهنه وارد میدان نشوند و همین امر، گشایشی برای شورش‌ها بود. ولی این تفرقه موجب خوش‌خیالی هم شده است: خوش‌خیالی در مورد به اصطلاح «بی‌طرفی» ارتش و منافع و مقاصد آمریکا و متحدانش و همین‌طور در مورد قدرت جنبش خودبه‌خودی.

سرنگونی یک مستبد با سرنگونی نظام یکی نیست. اگر از این منظر علمی به وقایع بنگریم می‌بینیم که رژیم‌ها تغییر کرده‌اند ولی انقلابی صورت نگرفته است. به علاوه در شرایطی که نمایندگان جدید و قدیم روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم در حال رقابت با یکدیگر هستند، نظم کهنه تلاش می‌کند با اعمال زور این هرج و مرج را در چارچوبه‌ای ارتجاعی و به خاطر منافع ارتجاعی خودش حل کند.

ارتش مصر همیشه ستون فقرات دولت بوده است. چنین امری، چه در نظام‌های انتخاباتی و چه در نظام‌های استبدادی امری اجتناب‌ناپذیر و همیشگی است. علاوه بر این، این ارتش خاص هیچ وقت موقعیت‌های کلیدی کشور را از کف نداد. به محمد مرسی تحت شرایطی اجازه داد رئیس‌جمهور بشود که ارتش به طور مستقیم کنترل وزارت دفاع (با مصونیت کامل در مقابل نظارت غیر نظامی) و وزارت کشور (یعنی پلیس و لباس‌شخصی‌های رنگارنگی که مبارک سازمان‌دهی کرده بود) را در دست داشته باشد و بر سیاست خارجی هم حق و تو داشته باشد. (۵)

این بدان معنا نیست که بین اخوان‌المسلمین و ارتش هیچ تفاوت عمیقی موجود نیست. بعداً در این مورد بیشتر بحث خواهیم کرد. موضوع انکار اهمیت

تغییرات سیاسی‌ای که ژنرال عبدالفتاح السیسی اعمال می‌کند هم نیست. مساله این هم نیست که یک شکل از دیکتاتوری بورژوایی (دموکراسی انتخاباتی) با نوع دیگری که آشکارا حکومت نظامی است جایگزین شده است. این امر احتمالاً موقتی است زیرا قول انتخابات هم داده‌اند. در واقع، جوهر مساله این جا است که آمریکا و طبقات حاکمه‌ی مصر که وابسته به آمریکا هستند از هر نوع خشونت و توطئه‌چینی استفاده خواهند کرد تا کنترل بر مصر را از کف ندهند - در این صورت برایشان مهم نیست که چه کسانی پشت میز ادارات دولتی می‌نشینند. با وجود این، زنجیره‌ی حوادث حاکی از آن است که آمریکا به هیچ وجه قدرت شکست‌ناپذیری نیست. آمریکا مرتب تلاش کرده است که در گیر و دار شرایط غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل کنترل، اوضاع را به نفع خودشان بچرخاند. این مشکلی است که سیاست‌ورزان واشنگتن در رابطه با مصر و تونس و سایر کشورهای عربی گرفتارش هستند: چه با اسلام‌گرایان باشند چه علیه‌شان، وضعیت به شدت برای امپریالیسم آمریکا پیچیده و خطرناک است.

فاجعه‌بار خواهد بود اگر نتوانیم ببینیم که در منطقه کماکان عوامل مساعدی برای انقلاب موجود است. تضادهای عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک که بهار عربی را برانگیخت، حل نشده‌اند. در اغلب این کشورها دیگر نمی‌شود به عقب برگشت و اوضاع قبلی را از سر گرفت. چشمان مردم به زندگی سیاسی باز شده است، اعتمادشان به قدرت خود و یک دیگر زیاده‌تر شده است. آنان نشان دادند که شجاع هستند و توانایی فداکاری دارند و دیدند که رژیم‌های کهنه‌کار و محکم را می‌شود سرنگون کرد. به علاوه، شرایط جهانی مساعد حال یک ثبات دراز مدت منطقه‌ای، به ویژه در منطقه‌ای مانند خاورمیانه که دارای اهمیت استراتژیک بوده و بسیار مورد مشاجره است، نمی‌باشد.

در عین حال اشتباه و فاجعه‌بار است اگر فکر کنیم که این تضادها به طور خودبه‌خودی در فرایند وقایع به نتیجه مطلوب خواهند رسید. اگر چنین فکر

کنیم در واقع آینده را در اختیار نیروهای ارتجاعی که در رقابت با هم هستند قرار داده‌ایم. بی‌تردید چنین آینده‌ای، فارغ از آن که چه شکلی به خود گیرد، آینده‌ای دهشتناک خواهد بود. و این چیزی نیست که مردم این همه برایش فداکاری کرده‌اند.

چطور رهبری کمونیستی انقلابی می‌تواند بازی را عوض کند

در حال حاضر کمونیست‌های انقلابی چه در کشورهای عربی و چه به طور کلی در دنیا قادر نشده‌اند مردم و به‌خصوص بخش‌های تهی‌دست توده‌ها را به حرکت در بیاورند و آنان را تبدیل به یک نیروی سیاسی برای تحقق تغییر انقلابی در شرایط زندگی‌شان کنند، در حالی که تغییر انقلابی برای آزادی کشورهای تحت ستم و رهایی بشریت به شدت ضروری است. این است مساله‌ی مرکزی. این معضلی است که جوانان انقلابی و سایرین علی‌رغم مبارزه‌ی قهرمانانه و فداکاری نتوانسته‌اند حل کنند و مساله‌ای است که صرفاً با تکیه بر پراتیک حل نمی‌شود. هر کس که در پی یک دگرگونی انقلابی واقعی است باید برای تغییر این وضعیت و حل این معضل تلاش کند زیرا این معضل، بخشی کلیدی از وضعیت کنونی است.

امروزه، بهترین جنبه‌های جنبش‌های ضد بن‌علی و مبارک را نمی‌توان شکوفا کرد مگر این که یک رهبری نوین به‌وجود آید. این رهبری باید بتواند منافع واقعی و اساسی مردم را شناسایی کند و بر اساس آن، دشمنان و دوستان مردم را مشخص کند و برای درهم شکستن آن دشمنان شروع به متحد کردن و سازماندهی بخش‌های وسیعی از توده‌های قشرهای مختلف کند و بر این پایه، قدرت سیاسی را به دست آورده و آن قدرت را برای تغییر کشور و مردم و نهایتاً

تغییر جهان به کار گیرد.

بازیگری لازم است که بتواند بازی را عوض کند. نیاز به هسته‌ای از زنان و مردان است که انقلابی‌ترین اهداف و تئوری علمی قطب‌نمایشان است. نیاز به کمونیست‌های انقلابی است که بتوانند هزاران نفر و سپس میلیون‌ها نفر را رهبری کنند و این تضادها را به گونه‌ای حل کنند که به نفع اکثریت عظیم مردم منطقه و کل جهان باشد.

برای این کار باید گروهی با بصیرت و هدف و برنامه‌ای برای به واقعیت درآوردن این هدف و برنامه گرد هم جمع شوند. گروهی که دارای شجاعت و عزمی علمی باشند تا بتوانند بر موانع غلبه کنند و وظایفی به غایت دشوار را به انجام برسانند. در جهان امروز یک تئوری کمونیستی انقلابی وجود دارد که می‌توان آن را برای تحقق این امر به کار گرفت: یک سنتز نوین از کمونیسم انقلابی که توسط باب آواکیان پیش گذاشته شده است. (۶) این متد و رویکرد و منظومه‌ی آثار را باید عمیقاً مطالعه کرد، به شدت و بی‌محابا به بحث گذاشت و بدون هرگونه سازش آن را با استراتژی‌های سیاسی غلط و ایده‌هایی که مانعی برای استفاده از فرصت‌های انقلاب در مصر و تونس و سایر کشورها هستند مقایسه کرد و سنتز نوین را در مقابل آن‌ها قرار داد.

آواکیان با تاکید بر نظرات مارکس و تکامل‌شان می‌گوید که «در واقع از هم پاشیدن نظام موجود در عمل ممکن نیست مگر این که این کار اول در تئوری یعنی در آگاهی بسیاری از افراد انجام گرفته باشد.» (۷) این مساله ممکن است در محیط‌های سیاسی‌ای که بعضی مردم معتقدند حقیقت و اهداف در بزرگترین تظاهرات‌ها (یعنی در اکثریت) نهفته است غلط به نظر بیاید. مساله دوباره همان است که در پلمیک با سوسیالیست‌های انقلابی گفتیم: بدون یک درک علمی از واقعیت، امکان انقلاب به چشم نمی‌آید. با چشم غیر مسلح بدون کمک یک چارچوب تئوریک صحیح و حقیقی نمی‌توان آن را تشخیص داد.

به طور مشخص باید گفت که یک کمبود اساسی در خیزش‌های عربی عبارت است از درک صحیح از گزینه‌ای در برابر جهان حاضر و این که چگونه می‌توان کشورهای مشخص را به لحاظ اقتصادی و سیاسی تغییر داد که سکوی پرشی به سوی چنین آینده‌ای بشوند. در شرایطی که تعداد روز افزونی از مردم به ضدیت با بیراهه‌های اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها رسیده‌اند، یک دیدگاه علمی که با هدف کسب قدرت سیاسی انقلابی می‌جنگد می‌تواند به تدریج تبدیل به یک نیروی مادی بشود. این تنها راهی است که توده‌های مردم شروع به گسستن زنجیرهایی فکری‌شان کرده، بر تفرقه در میان خود چیره شده و به خاطر رهایی بشریت از کلیه‌ی شکل‌های ستم و استثمار متحد خواهند شد. هر چند مشکل به نظر می‌رسد، ولی هر پاسخ دیگری فقط توهم است.

«منسوخ‌های» رقیب که یکدیگر را تقویت می‌کنند

موقعیت سیاسی جهان عرب به شدت با برخورد بین دو رقیبی که هر دو نماینده‌ی وضع موجود هستند رقم خورده است: هر یک از این‌ها ایدئولوژی بردگی مخصوص به خود را موعظه می‌کند. برخورد این دو رقیب، بخشی از یک پدیده‌ی جهانی است.

آواکیان در مقاله‌ی «پیش گذاشتن راهی دیگر» که بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشت می‌گوید: «در این جا با تقابل میان جهاد از یک سو و مک‌ورلد/مک‌صلیبی از سوی دیگر مواجهیم (Jihad vs. McWorld/McCrusade) یعنی میان قشر منسوخ در میان بشریت تحت ستم و مستعمره‌زده با قشر حاکمه‌ی تاریخاً منسوخ نظام امپریالیستی. این دو قطب ارتجاعی در همان حال که ضد هم هستند یکدیگر را تقویت می‌کنند. سمت‌گیری با هر یک از این «منسوخ»ها

در نهایت هر دوی آن‌ها را تقویت خواهد کرد.» و اضافه می‌کند که «این فرمول‌بندی بسیار مهمی است و برای درک بسیاری از دینامیک‌های محرک وقایع جهان در مقطع کنونی لازم است. در همان حال باید بدانیم که کدام یک از این دو قطب «تاریخا منسوخ» بزرگترین لطمات را به بشریت زده‌اند و خطر بزرگتری برای آن هستند: یعنی قشر تاریخا منسوخ حاکم در نظام امپریالیستی به ویژه امپریالیست‌های ایالات متحده.»

امروز اهمیت این بینش راهگشا برای درک آن‌چه در جهان عرب (و ورای آن) می‌گذرد بیشتر مشخص می‌شود. می‌بینیم که جهادی‌ها با غربی‌ها در جنگند و اسلام‌گرایانی که می‌کوشند به لحاظ سیاسی مقبول غرب واقع شوند رشد می‌کنند. این روند، هم به دلیل تغییرات اقتصادی و تضعیف و بی‌آبرو شدن ساختارهای قدیمی قدرت و ایدئولوژی‌های رسمی آن‌ها است و هم نتیجه‌ی واکنش به نیروی وحشیانه‌ای است که برای حفظ دولت‌های موجود به کار گرفته شده است - غیرقانونی کردن اخوان‌المسلمین در مصر مساله را حل نخواهد کرد.

بنیادگرایی اسلامی ادامه‌ی یک دین‌گرایی کهنه نیست. در سال‌های ۱۹۲۰ بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و زمانی که قدرت‌های بزرگ غربی، خاورمیانه را بین خودشان تقسیم می‌کردند، شکل گرفت. سلف یعنی اجداد، و سلفی‌ها در صددند به شیوه‌ای که می‌گویند پیامبر و همراهانش زندگی می‌کرده‌اند، بازگردند. در زمان تغییرات بزرگ بود که این بینش پایه‌ی یک برنامه و جنبش سیاسی شد: اخوان‌المسلمین. این جریان که در ابتدا از مصر شروع شد سریعاً با آل سعود و سپس عربستان سعودی ارتباط پیدا کرد. عربستان سعودی یک رژیم قبیله‌ای و دست پرورده‌ی بریتانیا است و با کشف نفت در سال ۱۹۳۸ به آمریکا نزدیک شد و نزدیک ماند. برای اخوان‌المسلمین سوال این نبود که چطور به یک جامعه‌ی نیمه‌قبیله‌ای از دست رفته بازگردند بلکه این بود که چطور رژیم‌ها و

جوامعی بنا کنند که در عین تناسب با منافع غرب، حافظ ایدئولوژی ای باشند که نظم اجتماعی ارتجاعی را حفظ کند و به حاکمان جدید مشروعیت بدهد. این اسلام‌گرایان در بعضی از کشورها به عنوان نمایندگان نظام استثمارگر سنتی، شروع کردند، هر چند که این موقعیتشان به دلیل رابطه‌شان با سرمایه‌ی امپریالیستی تغییر کرد. به طور مثال، مورد ایران. در برخی دیگر از کشورها که مصر مثال بارزی از آنها است، موفقیت اخوان‌المسلمین با شکوفایی سرمایه‌داران جدیدی که خارج از محافل حاکمه‌ی مرتبط با دولت قدیم بودند، رقم خورد. (۸) بررسی رشد این‌ها و شرایطی که باعث شد به اسلام‌گرایی روی بیاورند مهم است. این‌جا ما از دو عامل اصلی یاد می‌کنیم بدون این که بخواهیم از درک فعلی نویسنده و داده‌های موجود پا فراتر بگذاریم. به طور کلی چیزی که به چشم می‌آید یک تکامل از هم گسیخته و ناموزون سرمایه‌داری است و تاثیر پایای شیوه‌های تولیدی فئودالی و سایر شیوه‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری (چه تاریخی و چه حاضر).

هرم اجتماعی در سعید، در کناره‌ی نیل علیا، کماکان یا در تسخیر خانواده‌های اشرافیت سنتی است که مدعی‌اند از اولاد پیامبرند یا از خاندان سایر مهاجمین عرب. فلاحین (دهقانان) در قاعده‌ی هرم قرار دارند. در دلتای نیل خانواده‌های زمین‌داران مسلمان یا مسیحیان کوپتیک توانستند با ترفندهای گوناگون و علی‌رغم اصلاحات ارضی وسیع ناصر و سایر تلاش‌هایی که برای شکستن قدرت فئودال‌های مرتبط با بریتانیا شد زمین‌های وسیعی را در دست خود نگاه دارند. «ضد اصلاحات» ارضی که در رژیم مبارک انجام شد و رشد تولید سرمایه‌بر (capital intensive) برای بازار جهانی به همراه سیاست‌های آگاهانه برای نابود کردن مالکیت‌های معیشتی خانوارها (۹) به بازگشت خانواده‌های فئودالی سابق که قدرتشان هیچ‌وقت صرفاً اقتصادی نبود منجر شد و کشاورزی سرمایه‌داری امروز آن نشانه‌ها را بر خود دارد. بعداً بحث خواهیم کرد که نه تنها نزدیک به نیمی از

جمعیت در روستا زندگی می‌کند (و اغلب با یک زندگی حداقلی) بلکه روستا شهر منتقل شده است - به شکل شمار عظیمی از مهاجرین شهرنشین که به لحاظ اقتصادی اجتماعی و فرهنگی به زندگی مدرن راهی ندارند.

به علاوه در مصر هم مثل سایر کشورها روند رشد عظیم شمار دانشجویان و متخصصین دانشگاه با مانع ساختار طبقاتی سنتی کشور و با این واقعیت که شغل مناسبی برایشان پیدا نمی‌شود، برخورد کرده است. بسیاری از این‌ها، از خانواده‌های زمین‌داران فعلی و یا سابق می‌آیند و برخی از آن‌ها از اعضای نخبگان سنتی روستایی هستند. میلیون‌ها تکنیسین و مهندس و متخصصین دیگر مصری و همین‌طور کارگران ماهر و مردم طبقات پایین‌تر در سایر نقاط منطقه (خاورمیانه و شمال آفریقا-م) کار کرده‌اند. در واقع دانشجویان اغلب حرفه‌هایی را انتخاب کرده‌اند که فکر می‌کرده‌اند از طریقش می‌توانند در خارج از کشور پول‌دار شوند. در چند دهه‌ی گذشته حدود سه میلیون مصری از طبقات متوسط و پایین به کار در کشورهای خلیج رفتند که بسیاری‌شان هم سرمایه‌گیرشان آمد و هم شور وهابی‌گری (سلفی‌گری) و به‌خصوص سنت‌های عقب‌مانده و تبارزات دینی نظیر نقاب که قبلاً در مصر ناشناخته بود (نقاب: پوشاندن مو و بخشی از صورت).

کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌ای که آخوندهای شرور و هوچی سلفی را نشان می‌دهند، بسیار بیشتر از شبکه‌های اجتماعی اینترنتی در میان مردم نفوذ دارند. قطر پول‌های فراوانی در اختیار دم و دستگاه اخوان قرار داده است و سعودی‌ها هم همین کار را برای سلفیست‌ها کرده‌اند. ولی علاوه بر تربیت و تامین مالی، الگویی که پادشاهی‌های خلیج ارائه می‌کنند بسیار قدرتمند است: کشورهای ثروتمند با تمام تسهیلات مدرن و آخرین کالاهای مصرفی که تحت حاکمیت یک ایدئولوژی و ساختار سیاسی قرون وسطایی قرار دارد.

همان‌طور که بعداً هم بحث می‌کنیم، یک عامل مهم دیگر تاثیر ایدئولوژیک

پایان اولین مرحله‌ی انقلابات سوسیالیستی و به‌خصوص سقوط چین انقلابی و احیای سرمایه‌داری در آن کشور و سقوط نزدیک به کل جنبش‌های انقلابی و ناسیونالیستی در کشورهای عرب‌زبان بود که کم و بیش همگی روی به چین داشتند (مثلاً در میان گروه‌های فلسطینی). باید روشن کرد که در این‌جا منظورم صرفاً یا عمدتاً ضعف تشکیلاتی «چپ» نیست بلکه فقدان پیش گذاشته‌شدن یک آلترناتیو انقلابی در مقابل امپریالیسم و ایدئولوژی عامیت‌گرای (universalizing) آن است. در مقابل این استدلال که اسلام‌گرایان با تشکیلات خوب سازمان‌یافته‌شان توانستند از ضعف «چپ» سنتی استفاده کنند باید پرسید که چرا احزابی که قبلاً بر نفوذ بودند موضوعیتشان را از دست داده‌اند. (۱۰) عوامل فوق می‌توانند بر این واقعیت پرتو افکنند که چرا اخوان توانسته است بر انجمن‌های حرفه‌ای مهم (نظیر مهندسين، پزشکان و دندان‌پزشکان) و دانشگاه قاهره سلطه بیابد. هر چند که برخی از همان‌ها که بیش از همه از حکومت اخوان می‌هراسند نیز در همین حرفه‌ها متمرکز هستند. ولی پایه‌ی اسلام‌گرایان در میان این اقشار را باید در رابطه با سرِ دیگر «نردبان اجتماعی» در نظر گرفت - میلیون‌ها نفر مصری که به شیوه‌های سنتی در روستا زندگی می‌کنند و میلیون‌ها نفری که از زمین‌هایشان بیرون رانده شده‌اند و به شهرها رفته‌اند و آن‌جا هیچ جای قابل قبولی در آن‌چه جامعه‌ی مدرن خوانده می‌شود ندارند. ارتش بعد از سرکوبی که متعاقب کودتا انجام داد راه‌آهن شمال به جنوب را که هزاران روستایی را برای حمایت از اخوان به تحصن قاهره می‌برد تعطیل کرد. گردهم‌آیی‌ها و درگیری‌هایی که در دفاع از اخوان انجام می‌شد و از نقاطی مانند جنوب قاهره نظیر فایوم و مرکز و شمال مصر انجام می‌شدند که معمولاً از فعالیت سیاسی خبری نیست.

بسیاری از محققین اشاره می‌کنند که سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی اخوان کاملاً با مدلی که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تحمیل می‌کند

خوانایی دارد. این نیروها چه به غرب انتقاد جدی داشته باشند و چه مقبول غرب واقع شوند، هیچ برنامه‌ای برای غلبه بر وابستگی کشور به بازار جهانی و سرمایه‌ی امپریالیستی ندارند.

ولی برخی از همین محققان و نیز عده‌ی زیادی از مردم، به اشتباه جمع‌بندی می‌کنند که هیچ نزاع جدی بین امپریالیست‌ها و این یا آن گروه اسلام‌گرا نیست. اسلام‌گرایی یک جنبش سیاسی و ایدئولوژیک است که روبنای سیاسی و جوانب بسیاری از روبنای ایدئولوژیکی را که غرب به این کشورها تحمیل کرده است به چالش می‌گیرد و حتا اعتبار فراگیر ارزش‌هایی را که غرب مدعی آن است را قبول ندارد و یک جهان‌بینی دیگر را که به همان اندازه فراگیر است پیش می‌گذارد. این جریان اگر چه با سرمایه‌داری به طور کلی مخالف نیست اما با برخی جنبه‌های نظم امپریالیستی کنونی جهان تعارض دارد. با این وجود، سعی می‌کند برای خود جایی در نظام امپریالیستی باز کند. نظام امپریالیستی یعنی سلطه بر جهان توسط سرمایه‌داری انحصاری طبقات حاکمه‌ی کشورهای امپریالیستی و سازماندهی اقتصاد جهان بر طبق منافع آنان.

ترجیح آمریکا این نبود که اخوان در مصر و النهضه در تونس به قدرت برسند ولی با توجه به این که ساختارهای نظم کهنه از اعتبار افتاد و تکه‌تکه شد، واشنگتن بهترین گزینه را در ورود اسلام‌گرایان به درون ساختار دولتی دید. امپریالیست‌ها و مشاوران‌شان کاملاً توانایی درک این واقعیت را دارند که اگر به جای کودتای خلع مرسی در سال ۲۰۱۳، ارتش در سال ۲۰۱۱ برای حفظ مبارک وارد صحنه می‌شد و مردم را قتل عام می‌کرد چه فاجعه‌ای برای نظام‌شان به وقوع می‌پیوست. تا کودتای ۲۰۱۳ کمک‌های مالی آمریکا به دولت اخوان‌المسلمین مصر به همان اندازه‌ای که به دولت مبارک کمک می‌کرد ادامه یافت و البته کماکان بخش بزرگی از این کمک به ارتش مصر می‌رسید. در مورد تونس هم دولت النهضه در تونس فعلاً برای آمریکا قابل تحمل است.

ولی این کنار آمدن موقتی اخوان و النهضه و غیره با منافع غرب فقط یک طرف مساله است. اسلام‌گرایی منطق خودش را دارد. اخوان و النهضه مدعی‌اند که از بنیادگرایی سلفی اولیه‌شان فاصله گرفته‌اند، ولی وقتی مذهب به عنوان سرچشمه‌ی غایی حق و اخلاق و مشروعیت سیاسی محسوب شود، اسلام‌گرایی‌های متنوع را خیلی نمی‌شود از هم جدا کرد. حتی رژیم ترکیه که قرار است نمونه‌ی اسلام سیاسی «معتدل» باشد، نه تنها جلوی رشد شکل‌های «افراطی» تر اسلام سیاسی را نگرفته بلکه به آن پا داده است - هم در خارج و هم در داخل دولت حزب آ.ک.پ. «موفقیت» اقتصادی آ.ک.پ (که رهبری ادغام بیشتر ترکیه در سرمایه‌داری جهانی را در دست داشته است) از یک طرف تقویت اسلام‌گرایی در جامعه‌ی ترکیه را برای پیشبرد نقشه‌ی اردوغان بیش از پیش ضروری کرده و از طرف دیگر به منازعات شدیدتری بین نیروهای سیاسی اسلام‌گرا و سکولار دامن زده است. آن چه «اسلام - لایت» (مثل «کوکاکولا- لایت»- م) اردوغان نام گرفته است پایدار از کار در نیامد زیرا دارای تضادهای ذاتی است.

به طور کلی اسلام‌گرایی به دنبال کسب قدرت سیاسی است تا بتواند یک افق و ایدئولوژی جامع را اجرایی کند - افق و ایدئولوژی‌ای که به عقب‌مانده‌ترین جنبه‌های سنت و روابط اجتماعی که با رشد سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم تحلیل رفته‌اند، جان می‌دمد. انسجام این سازمان‌ها و جنبش اسلام‌گرا به طور کلی، مدیون دینامیک‌های ایدئولوژیک واقعی است. تحت رژیم‌های اسلام‌گرای «معتدل»، نفوذ اسلام‌گرایی جهادی و بنیادگرا رشد بسیار کرده است.

بزرگترین تقسیمات بین اسلام‌گرایان سنی در دامنه‌ی عمل پروژه‌ی دینی‌شان نیست و ربطی به «معتدل» در مقابل «جنگ طلب» ندارد. مساله رابطه‌ای است که می‌خواهند با آمریکا و غرب داشته باشند. مثلاً هر چند دولت سعودی در سلفی‌گری‌اش به هیچ وجه «معتدل» نیست ولی به بن علی نسبتاً سکولار پناه

داد و از مبارک و کودتای علیه اخوان دفاع کرد. این کشور یک سلطنت مبتنی بر قبیله‌گری است، نه یک تئوکراسی (حکومت دینی) و خانواده‌ی سلطنتی از این می‌ترسد که به خاطر بندهای محکمی که با آمریکا دارد توسط اتوریته‌های دینی سعودی مرتد خوانده شود. یک مثال دیگر الظواهری (وارث بن لادن در راس القاعده) است که از درون همان اخوان‌المسلمینی بیرون آمده است که در مصر خواهان داشتن روابط خوب با آمریکا بود. این دو جریان هم‌پوشانی دارند و بر هم تاثیر متقابل می‌گذارند - و به لحاظ تاریخی اخوان و النهضه هر دو را در بر می‌گرفته.

به علاوه یک تضاد ذاتی دیگر هم هست بین این که از یک طرف، آمریکا حاضر است از مشروعیت اسلامی برای سلطه‌ی منطقه‌ای خودش استفاده کند ولی از طرف دیگر، اسرائیل قابل اتکاترین مجری این سلطه است. باز هم برگردیم به نمونه‌ی ترکیه که در آن جا دولت اسلام‌گرا نمی‌تواند به راحتی رابطه‌ی خوبش با اسرائیل را به نمایش بگذارد و در عین حال مشروعیتش را حفظ کند. این مساله در واقعه‌ی کشتی «ماوی مرمه» در سال ۲۰۱۰ به خوبی مشهود بود و دولت ترکیه که در آن زمان بهترین دوست اسرائیل در خاورمیانه محسوب می‌شد در ابتدا اجازه داد یک ناوگان کوچک به قصد شکستن محاصره‌ی اقتصادی اسرائیل حرکت کند تا برای نوار غزه کمک ببرد و سپس وقتی اسرائیل به کشتی پیشقراول حمله کرد و نه نفر را کشت گُرگری خواند ولی کاری نکرد.

اخوان تلاش کرد با وسط‌صندلی نشستن با این تضاد کنار بیاید. قول داد که از اسرائیل محافظت کند ولی حماس را هم که از اخوان مصر نشئت گرفته تقویت کرد. مقاصد اخوان هر چه که بوده ولی تحت حاکمیت آن، اسلام‌گرایان قبیله‌گرای مسلح در صحرای سینا رشد کردند و زنگ خطر مهمی برای آمریکا و شریک دست‌پایین صیهونیستش به صدا در آمد. به نظر می‌رسد مساله‌ی حفاظت از اسرائیل برای ایالات آمریکا هم در قبول حکومت اخوان‌المسلمین

(زمانی که ارتش مصر به وضوح قادر نبود نظم اجتماعی را اعمال کند) نقش داشت و هم زمانی که ایالات متحده مشتاق بود که حکومت اخوان المسلمین را پرتاب کند و بی‌وقفه نیروهای نظامی مصر را حمایت و تقویت کند.

شبه مارکسیسم مکانیکی در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک

در میان بسیاری از کسانی که خود را مارکسیست می‌خوانند یک درک بسیار نادرست از بنیادگرایی اسلامی هست که منتج از یک «تحلیل طبقاتی» مکانیکی و غیر علمی می‌باشد. این رویکرد متدولوژیک مرتبط است با دیدگاه‌های سیاسی مشخص و به نوبه‌ی خود آن دیدگاه‌ها را تقویت می‌کند: یعنی، گرایش به دنباله‌روی از یکی از «منسوخ»‌های زیر: اسلام‌گرایی در یک طرف و امپریالیسم غرب و نماینده‌های سیاسی عرب آن، احزاب سیاسی لیبرال مدافع غرب در طرف دیگر. برقرار کردن یک معادله‌ی یک به یک بین طبقه و ایدئولوژی در تقابل با درک دیالکتیکی و ماتریالیستی مارکسیستی است. (۱۱)

یک نگرش فقط به اصطلاح ترکیب طبقاتی جنبش اسلام‌گرا را در نظر می‌گیرد. کریس هارمن، تئوریسین تروتسکیست یک تحلیل ارایه داد که وسیعاً تاثیرگذار بود و می‌گوید «اسلام رادیکال... یک «اتوپی» است که از بخش‌های فقر زده‌ی طبقه‌ی متوسط نوین نشئت می‌گیرد.» (۱۲) این تعریف در نظر نمی‌گیرد که نقش واقعی مذهب فقط «افیون توده‌ها» و یک منبع تسلی رخوت‌آور نیست. نمی‌بیند که دین یک ایدئولوژی، جهان‌بینی و یک سلسله افکار منسجم است که روابط ستم و استثمار انسانی و زمینی را در بر گرفته، منعکس و تحکیم می‌کند. حتی گفتن این که بنیادگرایی اسلامی از فقر «نشئت می‌گیرد» به معنی صاف کردن و تحریف ساختارهای اجتماعی پیچیده است. توضیح نمی‌دهد که

چرا نارضایتی عمیق توده‌های مردم، از جمله در میان گروه‌های اجتماعی که زمانی جذب کمونیست‌ها می‌شدند (نظیر جوامع شیعه‌ی شهرنشین عراق)، این شکل خاص را به خود می‌گیرد. یا چرا بنیادگرایی اسلامی در این برهه از تحولات جهان به چنین نیروی عظیمی تبدیل شده است و قبلاً که فقر مطلق و عقب‌ماندگی بیشتر بود چنین نبود؟ و چرا در کشورهای نفت‌خیز خلیج (و در میان طبقات اجتماعی بسیار متفاوت) بیشتر رونق دارد؟ چرا برخی از اعضای یک قشر معین (چه بالا چه پایین) طرفدار یکی از انواع اسلام‌گرایی هستند و برخی دیگر به شدت با اسلام‌گرایی ضدیت دارند؟ چرا امیر قطر هم پذیرای پایگاه‌های نظامی آمریکا است و هم حامی اخوان مصر، در حالی که امارات متحده‌ی عربی که وابسته به آمریکا است و خاندان سعود از اخوان بیزارند؟ به نظر نمی‌رسد که این پدیده‌ها به طور مستقیم از مواضع طبقاتی «نشئت» بگیرند.

سمت و سوها هیچ‌گاه به طور تر و تمیز با پایگاه طبقاتی خورند ندارند و ماتریالیسم مکانیکی تحت پوشش «تحلیل اقتصادی» هم نمی‌تواند سر نخ‌ی برای درک مساله به دستمان بدهد.

یک تحلیل پر طرفدار دیگر هم از بنیادگرایی اسلامی هست که همین معادله‌ی یک به یک طبقه و ایدئولوژی را که به غلط یک شیوه‌ی «مارکسیستی» تصور می‌شود استفاده می‌کند و به نتیجه‌ای ۱۸۰ درجه متفاوت می‌رسد. تحلیل مذکور معتقد است که این جریان عمدتاً به خاطر حمایت امپریالیسم آمریکا و متحدانش رشد کرده است و امپریالیسم از آن به دلیل این که «تضادهای طبقاتی را پنهان می‌کند» و مانعی است برای رشد جنبش آزادی‌بخش ملی، حمایت کرده است. یکی از پرنفوذترین بانیان این نظرگاه اقتصاددان و متفکر سیاسی مصری-فرانسوی یعنی سمیر امین است (۱۳) که به چیزی که از نظر بسیاری از روشنفکران سکولار عرب و از جمله مصری عقل سلیم تصور می‌شود بیان تئوریک داده است.

آواکیان رابطه‌ی بین مذهب و اقتصاد را به گونه‌ای کاملاً متفاوت تحلیل می‌کند. او بنیادگرایی دینی مسیحی را موشکافی می‌کند و شیوه-متد را به بنیادگرایی اسلامی نیز تسری داده و می‌نویسد: «بعضی‌ها با یک کوته‌بینی اکونومیستی سوسیال‌دمکراتیک به جایی رسیده‌اند که اصرار دارند همه‌ی این «محافظه‌کاری اجتماعی» یا بنیادگرایی دینی فقط تیله‌ای است که مردم را از حرکت در جهت منافع اقتصادی خودشان دور می‌کند. این یک اشتباه جدی است. این‌ها متوجه نیستند که این چیزهای روبنایی به‌خصوص این بنیادگرایی اسلامی در عین این‌که پایه‌اش نهایتاً در تغییرات اقتصادی اجتماعی جامعه و تغییرات اجتماعی در جامعه است، به نوعی زندگی خودش را هم دارد، به عنوان یک بیان ایدئولوژیک دارای خودمختاری نسبی است... این نیروهای سوسیال‌دمکرات و مترقی‌های بورژوادمکراتیک در رویکردشان به مساله به استقلال نسبی روبنا اهمیت کافی را نمی‌دهند و نمی‌بینند که چطور این روبنا به نوبه‌ی خود بر زیربنای اقتصادی و روابط اجتماعی تاثیر می‌گذارد...

«بین آن‌چه از لحاظ اقتصادی بر مردم می‌رود و این‌که مردم چه برداشتی از آن می‌کنند، یک رابطه‌ی یک به یک خام مکانیکی موجود نیست. برداشت مردم از منشور روابط اجتماعی گوناگون انکسار می‌یابد - می‌شود گفت وقتی از روبنا، از حیطه‌ی ایده‌ها و فرهنگ و غیره می‌گذرد تاب بر می‌دارد. این ایده‌ها و این فرهنگ که شامل بنیادگرایی ارتجاعی مسیحی هم می‌شود نهایتاً در زیربنای اقتصادی تعیین می‌شود، اما این تعیین نهایی است. ما باید دیالکتیک این مساله را درک کنیم. ماتریالیسم خام و مکانیکی به درد نمی‌خورد.» (۱۴)

بنیادگرایی دینی نسبت به جوامعی که در آن رشد می‌کند یک چیز خارجی نیست، حقه‌ای که سرمایه‌داران به مردم نادان زده‌اند هم نیست. رشدش را تا حد زیادی مدیون پول سعودی، عملیات پنهانی اسرائیلی و پشتیبانی آمریکا و سایر قدرت‌های غربی است که هدفشان مقابله با نفوذ شوروی و جنبش‌های

واقعاً انقلابی بوده است - باید روی این مساله انگشت گذاشت، و مرتب و با جزئیات افشایش کرد. (۱۵) ولی این امر به تنهایی توضیح نمی‌دهد که چرا امروزه اسلام‌گرایی چنین اقبال گسترده‌ای دارد. البته این اقبال تا حد زیادی با امپریالیسم اخیر مرتبط هست ولی نه به دلیل یک توطئه (امپریالیست‌ها همواره در حال توطئه‌اند)، بلکه کارکرد کور خود سیستم و به‌خصوص تغییرات عمیق و مداومی که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه‌اش ایجاد می‌کند و تاثیرات جنایت‌هایش در داخل این وضعیت دارد.

همان‌طور که آواکیان توضیح می‌دهد، «از بارزترین ویژگی‌های وضعیت امروز جهش‌هایی است که در جهانی‌سازی صورت می‌گیرد و مرتبط است با فرایند تسریع شده‌ی انباشت سرمایه‌داری در جهانی که تحت سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی قرار دارد. این به تغییرات مهم و اغلب تکان‌دهنده‌ای در زندگی تعداد عظیمی از مردم انجامیده و اغلب عرف و عادت‌ها و روابط سنتی را تحلیل برده... و به رشد کنونی بنیادگرایی دینی کمک کرده است...

«در سراسر جهان سوم مردم هر ساله به‌طور میلیونی از کشتزارهایشان رانده می‌شوند، کشتزارهایی که در آن زندگی می‌کردند و به سختی و تحت شرایطی بسیار ستم‌بار گذران می‌کردند ولی امروز حتی این زندگی بخور نمیر هم دیگر ممکن نیست: به مناطق شهری رانده می‌شوند و اغلب سر از زاغه‌ها در می‌آورند، زاغه‌ها و حلبی‌آبادهایی که به دور مرکز شهرها شکل می‌گیرند و به‌طور از هم گسیخته رشد می‌کنند. برای اولین بار در تاریخ امروز نیمی از جمعیت جهان در مناطق شهری ساکن است و این شامل زاغه‌های وسیع و در حال رشد است. «مردم که از موقعیت سنتی زیست خود و اشکال سنتی استثمار و ستم ریشه‌کن شده‌اند ناگهان در موقعیتی بسیار ناامن و بی‌ثبات قرار می‌گیرند، به هیچ شکل «مفصل‌دار و متصلی» قادر به ادغام در بافت اقتصادی اجتماعی و کارکرد جامعه نیستند. در بسیاری از این کشورهای جهان سوم، اکثریت مردم

در مناطق شهری در اقتصاد غیررسمی مشغول به کارند - به دست فروشی و کسب و کارهای دست پایین و فعالیت‌های غیر مجاز. همین مساله نقش زیادی در گرویدن مردم به بنیادگرایی دینی دارد چون در میان این تکان‌ها و جابجایی‌ها برایشان حکم یک لنگر را دارد.

«یک عامل دیگر در این میان این است که در جهان سوم که این تغییرات عظیم و سریع و این جابجایی‌ها در متن سلطه و استثمار امپریالیست‌های خارجی صورت می‌گیرد پیوند دارد با طبقات حاکم «بومی» که به لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته و تابع امپریالیسم هستند و وسیعاً به عنوان عوامل فاسد یک قدرت خارجی مطرح هستند که «فرهنگ فاسد غرب» را هم تبلیغ می‌کنند. این در کوتاه مدت دست نیروهای بنیادگرای دینی و رهبرانی که مقابله با «فساد» و «انحطاط غربی» طبقات حاکمه‌ی بومی و بالاسری‌های امپریالیست‌شان را در چارچوب بازگشت و تحمیل کینه‌توزانه‌ی روابط و سنت‌ها و ایده‌ها و ارزش‌های سنتی که در گذشته ریشه دارند و تجسم شکل‌های مفرط استثمار و ستم هستند، قرار می‌دهند.

«ولی رشد بنیادگرایی مدیون تغییرات عظیم سیاسی و سیاست و عملکرد آگاهانه از جانب امپریالیست‌ها در عرصه‌ی سیاسی هم هست که تاثیر عمیقی بر موقعیت بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله در خاورمیانه داشته است. یکی از ابعاد کلیدی این مساله که به هیچ وجه نباید از نظر دور داشت و اهمیتی را دست کم گرفت تاثیر تحولات چین بعد از مرگ مائوتسه دون و تغییر کامل آن کشور است. چین کشوری بود سوسیالیستی اما تبدیل به کشوری شد که سرمایه‌داری در آن احیا شده است. تبلیغ و حمایت از انقلاب در چین و نیز در جهان کنار گذاشته شده و به جای آن تلاش می‌شود که موقعیت چین در چارچوب سیاست‌های قدرت جهانی تحت سلطه‌ی امپریالیسم تقویت شود. این مساله تأثیری عمیقاً منفی داشته است و در کوتاه مدت این احساس

را که انقلاب سوسیالیستی راه برای برون رفت از زجر و بدبختی‌های این جهان است (احساسی که در میان بسیاری از ستم‌دیدگان سراسر جهان وجود داشت) را تضعیف کرده است و زمینه‌ی بیشتری برای دیگرانی چون بنیادگرایان دینی به وجود آورده است که می‌خواهند مردم را حول چیزی بسیج کنند که از برخی لحاظ با قدرت سرکوبگر حاکم بر جهان در تضاد است ولی خودش یک برنامه و جهان‌بینی ارتجاعی دیگری را عرضه می‌کند. ...

«همین جوانان و سائیرینی که در حال حاضر به سمت بنیادگرایی دینی - از جمله بنیادگرایی اسلامی گرایش پیدا کرده‌اند می‌توانستند به سمت قطبی کاملاً متفاوت و انقلابی جذب شوند. یعنی، قطب کمونیسم. این پدیده با سقوط اتحاد شوروی و «اردوگاه سوسیالیستی» آن بیشتر تقویت شد. ...

«همه‌ی این‌ها - و در همین رابطه تهاجم بی‌وقفه‌ی ایدئولوژیک امپریالیست‌ها و روشنفکران مجیزگوی آن - این نظریه را جا انداخته و وسیعاً پخش و تبلیغ کرده که کمونیسم شکست خورده و مرده و فعلاً کمونیسم را در میان بخش‌های وسیع از مردم از جمله آن‌هایی که به دنبال راهی برای نبرد با سلطه‌ی امپریالیسم و ستم و تحقیر بی‌قرارند، بی‌اعتبار کرده است.

«ولی این فقط کمونیسم نیست که امپریالیست‌ها برای شکست و بی‌اعتبار کردنش در تلاشند. آن‌ها نیروها و دولت‌های سکولار را هم که تا حدی با منافع و اهداف امپریالیست‌ها مخالفت کرده‌اند و در مقابلشان مانع ایجاد کرده‌اند، به‌خصوص در مناطقی از جهان که برایشان از نظر استراتژیک مهم است مورد حمله قرار داده‌اند.» (۱۶)

درک مسطح و تخت از رابطه‌ی میان سیاست و اقتصاد که مشخصه‌ی خط اکونومیستی است نمی‌تواند چرایی وجود رژیم‌هایی را توضیح دهد که به لحاظ اقتصادی با بازار جهانی هم‌خوانند ولی از لحاظ سیاسی برای آمریکا و یا سایر امپریالیست‌ها دردسرسازند (مثل رژیم اسد در سوریه و جمهوری

اسلامی در ایران). به همین منوال چنین دیدگاه‌هایی قادر به درک پدیده‌هایی نظیر جنگ‌های امپریالیستی که مستقیماً سودآوری ندارند، نیستند. این نوع تقلیل‌گرایی، پیچیدگی رابطه بین امپریالیسم غرب و بنیادگرایی اسلامی را دست کم می‌گیرد و گرایش به این دارد که خود را با یکی از این «دو منسوخ» متحد کند.

نظرات غلطی که این‌جا توضیح دادیم دارای این وجه اشتراکند که با یکی از این دو «منسوخ» سمت‌گیری کرده و آن‌ها را تقویت می‌کنند. بخشا به همین دلیل است که بسیار کسانی که خود را مترقی یا انقلابی می‌دانند چنین مواضع سیاسی ارتجاعی را اتخاذ می‌کنند. با همین تفکر است که موضع‌گیری نیروهای تاریخاً چپ و سکولارهای مصر و تونس و نقاط دیگر که توجیه شده است، به این‌جا رسیده‌اند که دشمن عمده‌شان اسلام‌گرایان هستند و به دنبال‌چهی احزاب لیبرال تبدیل شده‌اند. (یا در مورد برخی در مورد سوریه، دنبال‌چهی حزب حاکم بعث شده‌اند که خیلی سکولاریست‌تر و به لحاظ اقتصادی لیبرال‌تر از بیشتر رژیم‌های خاورمیانه است و حتی برخی از «چپ‌ها» را هم بیشتر تحمل می‌کند. باز هم می‌بینیم که رابطه‌ی بین سیاست و اقتصاد، رابطه‌ای ساده نیست. در این‌جا نیز شاهد ورشکستگی احزاب «چیپی» هستیم که رادیکال‌ترین دیدگاهشان محدود به رژیمی مانند رژیم اسد می‌شود.

دور باطل تقویت متقابل

بسیاری آرزو دارند که کودتای مصر به تضعیف اسلام سیاسی بیانجامد و این خوش‌خیالی محض است. دقیقاً به خاطر این‌که آمریکا و سایر امپریالیست‌ها بر جهان سلطه دارند، و تا وقتی مردم گزینه‌ی دیگری به جز سمت‌گیری با

اسلام‌گرایان یا نیروهای طرفدار غرب در مقابل خود نبینند، موقعیت کنونی مصر نهایتاً به قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در همه جا منجر خواهد شد.

اسلام‌گرایان از این‌که عوام‌فریبی بی‌پرده و ستم‌گرانه بودن ارزش‌ها و اخلاقیاتی که امپریالیست‌های غربی را افشا کنند، کیف می‌کنند. آمریکا همان وقتی که داشت در مورد حقوق بشر موعظه می‌کرد، به مبارک و بشار اسد ابزار شکنجه و کتاب‌های آموزشی و لیست سوال‌های بازجویی‌ها و حتی لیست کسانی را که باید دستگیر می‌کردند را می‌داد و از همه‌ی جنایت‌های اسراییل دفاع می‌کرد. امپریالیست‌ها کراهی زمین را به جهنمی برای اکثریت ساکنین آن تبدیل کرده‌اند و حتی بقای کراهی زمین را به خطر انداخته‌اند. در مورد نجات زنان عرب از دست مردان عرب گرگ‌ری می‌خوانند و در عین حال زنان کشورهای خودشان را تحقیر می‌کنند و آنان را به ابزار لذت جنسی مردان تبدیل کرده‌اند. (۱۷)

این امپریالیست‌ها و سیاست‌مداران بلند مرتبه‌ی لیبرال عرب که نمایندگانشان هستند نه می‌توانند راه حلی برای درد و رنجی که زندگی روزمره‌ی اکثریت مردم را رقم می‌زند به دست دهند و نه می‌توانند گزینه‌ای در مقابل دیدگاه دینی که بیان ناامیدی و تمکین است ارائه دهند.

اسلام‌گرایان به دروغ، تقابل کنونی را (که در واقع نزاعی است میان دو رقیب که هر دو در تضاد با منافع اکثریت وسیع مردم قرار دارند) به عنوان تقابل بین توده‌های وسیع تحت ستم با مدافعان صاحب امتیاز طرفدار سلطه‌ی غرب قلمداد می‌کنند. تا زمانی که اسلام‌گرایان بتوانند این دروغ را پیش برند، دست بالا را خواهند داشت. در ضمن تلاش می‌کنند سکولاریست‌ها را به عنوان اقلیتی مطرح کنند که فقط نگران به خطر افتادن امتیازهای خودشان هستند. ترس لیبرال‌ها از طبقات پایینی و ناتوانی و بی‌رغبتی‌شان در فصل الخطاب قرار دادن نیازهای توده‌های مردم، آب به آسیاب تبلیغات اسلام‌گرایان می‌ریزد.

حتی اگر ممکن بود که مثلاً مصر و تونس آن چیزی بشوند که لیبرال‌ها قولش را می‌دهند یعنی فساد و شکنجه نباشد ولی کاملاً مثل قبل به سرمایه‌ی خارجی و بازار جهانی متصل باشد، که بی‌شک به فقر و عقب‌ماندگی و نابرابری بین توده‌های خلق منجر خواهد شد، چطور می‌توان گفت که خواسته‌ی «نان، آزادی و عدالت اجتماعی» تحقق یافته است؟

اصلاً دموکراسی بورژوایی در دنیا واقعی چه شکلی دارد؟ به آفریقای جنوبی نگاه کنید که یکی از پیشرفته‌ترین قانون اساسی‌های بورژوادمکراتیک را دارد که نه فقط برابری سیاسی را تضمین می‌کند بلکه حق تمام شهروندان به خانه، بهداشت، درمان، غذا، آب و آموزش را نیز تضمین می‌کند. در طول این دو دهه که از آپارتاید می‌گذرد نابرابری بیشتر شده در حالی که بزرگی اقتصاد سه برابر شده است. اما اکثریت سیاه پوست کماکان در فقر و بدبختی به سر می‌برند و اعتصاب‌کنندگان را به گلوله می‌بندند. یا هند، «بزرگترین دموکراسی جهان» کشوری است که مراکز پاسخ‌گویی تلفنی و کارخانه‌های سطح بالا در میان زباله و فاضلاب‌ها که محل بازی کودکان و زندگی توده‌ها است ساخته می‌شود و پیشرفت‌های تکنولوژی برای تشخیص و نابود کردن جنین‌های مونث به کار گرفته می‌شود، کشوری که با فقر دهشتناک، فساد بی‌رویه، نظام کاستی و ستم ملی و مذهبی رقم می‌خورد.

یا به خود آمریکا نگاه کنید. ثروتمندترین کشور دموکراسی بورژوایی جهان با طبقه حاکمه‌ای که از شدت استثمار و سرکوب جهان باد کرده و بوی تفعن باقی‌مانده‌های نظام بردگی به تمام منافذ جامعه رسوخ کرده است، نابودی زندگی و آمال و آرزوی مردم که نتیجه‌ی کارکرد معمول بازار است که جای خود دارد. آن‌هایی که مدعی‌اند مشکل شمال آفریقا و خاورمیانه این است که به رشد بیشتر سرمایه‌داری نیاز دارند متوجه نیستند، یا حاضر به قبول این مساله نیستند که همانا رشد سرمایه‌داری این کشورها را به وضعیت امروز گرفتار کرده

است. در دنیای امروز رشد سرمایه‌داری به معنی رشدی است که تابع سرمایه‌ی امپریالیستی باشد؛ به معنی رشد یک اقتصادی است که بخش‌های مختلف آن به بازار جهانی متصل هستند و مفاصل آن از هم گسیخته‌اند و بخش‌های پیوسته‌ی یک اقتصاد ملی را تشکیل نمی‌دهند.

نرخ رشد اقتصادی در مصر و تونس در دهه‌های گذشته نسبت به بسیاری از کشورهای مشابه آن بالاتر بوده است. با وجود این در این دو کشور، مانند بیشتر کشورهای منطقه، تداوم فقر و عقب‌ماندگی به شدت بر کل جامعه سنگینی می‌کند و احساس حقارت و محرومیت تولید می‌کند. این مساله، با رجوع به تحلیل آواکیان، از دلایلی است که اسلام‌گرایی به یک فاکتور نوین و مهم در جهان امروز بدل شده است.

لیبرال‌ها در عرصه‌ی سیاسی خود را نماینده‌ی «آزادی» می‌دانند. در مورد این ادعا، اسلام‌گرایان مشتاقانه روی این مساله انگشت می‌گذارند که این لیبرال‌ها قدرت‌های امپریالیستی را نمایندگی می‌کنند و قدرت‌های امپریالیستی مرتباً در حال تجاوز به کشورهای مختلف هستند و اساساً بر اکثر جهان سلطه دارند. وقتی حکام بومی منتخب امپریالیست‌ها در مانورهای انتخاباتی بازنده می‌شوند، یک‌باره یادشان می‌آید که حکومت اکثریت و حقوق قانونی و غیره برایشان تقدسی ندارد - یعنی همان چیزی که در مصر اتفاق افتاد. برای اسلام‌گرایان هم همین‌طور است. آن‌ها هم انتخابات و مجلس را به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفشان پذیرفته‌اند و هر وقت به درد حفظ نظام ستم و استثمارشان نخورد آن به دور می‌اندازند. هر چند مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی با بنیادگرایان دینی ضروری است ولی به همان اندازه لازم است که با برنامه‌ی اقتصادی لیبرال‌ها و همین‌طور ایدئولوژی دموکراسی بورژوازی که به همان اندازه‌ی دین مغز توده‌ها را آلوده می‌کند مبارزه کرد.

برگردیم به بحث آواکیان در مورد رابطه میان اقتصاد و سیاست: «نکته‌ی

اساسی در مورد مسأله‌ی آزادی و دموکراسی و حقوق مردم این است که وقتی روابط تولیدی به گونه‌ای هستند که توده‌های مردم از مالکیت بر ابزار تولید محرومند و در نتیجه برای جان و گذران زندگی‌شان به گروه کوچک، یا طبقه‌ای وابسته‌اند که مالکیت ابزار تولید را در انحصار دارد، جوهر موقعیت این است که توده‌ها از یک توانایی، اگر می‌خواهید اسمش را «حق» بگذارید، از یک توانایی اساسی محرومند، از یک کنترل واقعی بر زندگی‌شان هم محرومند چه به رسد به کنترل جامعه... و این رابطه‌ی اقتصادی (که در آن یک طبقه بر مرگ و زندگی دیگران اعمال قدرت می‌کند) نه تنها از طرق بسیار و به طور کیفی توانایی آن «دیگران» را در شرکت در جهت‌گیری جامعه و بازی کردن نقش تعیین‌کننده در آن محدود می‌کند... بلکه این رابطه‌ی اقتصادی در روبنا هم انعکاس دارد و جز این نمی‌تواند باشد، و این به‌خصوص در اشکال تجسم و اعمال قدرت سیاسی برای تقویت روابط اقتصادی استثماری منعکس است.» (۱۸)

حتی در یک انتخابات واقعی هم یک دموکراسی پارلمانی کاملاً با دیکتاتوری طبقات استثمارگر هم‌ساز است و حتی اغلب بهترین شکل این دیکتاتوری است و این مسأله با نگاهی به واقعیت سیاسی و اجتماعی تمام کشورهای دنیا که از این نوع انتخابات در آن‌ها صورت می‌گیرد معلوم می‌شود. برابری رسمی شهروندان در مقابل قانون نقابی است بر نابرابری‌های عظیمی که مشخصه‌ی همه و هر یک از این کشورها می‌باشد و آن را تقویت می‌کند.

همان‌طور که آواکیان می‌گوید: «در جهانی که با تقسیمات طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی عمیق رقم خورده است، صحبت کردن از «دموکراسی» بدون توجه به خصلت طبقاتی این دموکراسی و طبقه‌ای که به آن خدمت می‌کند در بهترین حالت بی‌معنی است. تا وقتی که جامعه به طبقات تقسیم شده «دموکراسی برای همه» ممکن نیست، یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر حکومت می‌کند و آن دموکراسی را ترویج می‌کند که به منافع و اهدافش خدمت کند. سوال این جا

است: کدام طبقه حکومت می‌کند و آیا این حکومت و نظام دموکراسی آن به ادامه‌ی تقسیمات طبقاتی و روابط ستم و استثمار و نابرابری منطبق بر آن خدمت می‌کند و یا به از بین رفتن نهایی‌شان.» (۱۹)

به علاوه در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم نظیر شمال آفریقا و خارمیان، دموکراسی پارلمانی (وقتی به اجرا گذاشته می‌شود) نه تنها (مثل غرب) شکلی از دیکتاتوری طبقات استثمارگر است و منافع و عمیق‌ترین خواسته‌های مردم هیچ وزنی در تصمیم‌گیری‌های اساسی ندارد، بلکه دو برابر غرب بی‌محتوا است. زیرا حیات بومی این کشورها نهایتاً توسط منافع و تصمیمات قدرت‌های امپریالیستی تعیین می‌شود که از ابزار دوگانه قدرت نظامی و بازار جهانی برای تحمیل این انقیاد استفاده می‌کنند. این عوامل به همراه فقر شدید و تداوم روابط اقتصادی و اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری به کارگیری دموکراسی پارلمانی، از آن نوع که سرمایه‌داران معمولاً در کشورهای امپریالیستی به کار می‌گیرند را دشوار می‌کند.

نبود حقوق سیاسی، سانسور و رسانه‌های مجیزگو از ویژگی‌های عمومی دموکراسی‌هایی است که در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم به اجرا گذاشته می‌شود. بی‌علت نیست که دولت‌ها در کشورهایی که در آن‌ها سلطه‌ی امپریالیسم از طریق طبقه‌ی حاکمه‌ی وابسته به امپریالیسم مردم را به استیصال کشانده به طور مکرر به سرکوب‌های وحشیانه و شکنجه و مذهب و اسلامی‌تر کردن جامعه روی می‌آورند (مبارک و بن‌علی هم در عین این که سعی می‌کردند به تشکلات اسلامی دهنه بزنند همین کار را می‌کردند).

در سال ۱۹۵۸، حبیب بورقیبه اولین رئیس‌جمهوری تونس بعد از استقلال، در ماه رمضان در مقابل تلویزیون یک لیوان آب پرتقال سر کشید. با این حرکت وی می‌خواست مانع از آن شود که به قول خودش در ماه رمضان در نتیجه‌ی بطالت اقتصاد کشور متوقف شود. امروزه چنین ژستی، از سوی روسای هیچ

یک از کشورهای عربی قابل تصور نیست. حتی بشار اسد که سکولارترین رهبر منطقه است هر جا که بتواند به دین متوسل می‌شود. این است درجه‌ی شیوع ناامیدی و رشد دین در سراسر جهان که ملازم آن است.

بین امپریالیست‌ها (و سیاست‌مداران بومی طرفدار غرب) از یک طرف و اسلام‌گرایان از طرف دیگر، هیچ انتخاب قابل قبولی وجود ندارد. در واقع هر اتفاقی که بیفتد بدون ظهور یک جنبش انقلابی با رهبری کمونیستی که بتواند صحنه‌ی سیاست امروزی در خاورمیانه را عوض کند مردم منطقه و خارج از آن هم از دستورات امپریالیستی عذاب خواهند کشید، هم از یوغ مذهب و هم از تنش‌ها و منازعاتی که از این فعل و انفعالات منتج می‌شود.

چرا کار مصر به این جا کشید؟!

امپریالیسم فقط یک فحش و یا یک رشته سیاست نیست. امپریالیسم به معنی نظامی است که در آن انحصارات و نهادهای مالی ساختارهای اقتصادی و سیاسی را در کشورهای منزلمان مثل آمریکا و «غرب» به طور کلی و در سراسر جهان کنترل میکنند. اقتصاد - و زندگی مردم - کشورهای تحت سلطه تابع انباشت سرمایه‌ای هستند که در کشورهای امپریالیستی مستقر است. همان‌طور که در کتاب «آمریکا در سراشیب» به قلم ریموند لوتا و فرانک شانون (۲۰) توضیح داده شده است: «این به معنای آن نیست که امپریالیسم واقعاً جلوی حرکت این کشورها را گرفته است و یا صرفاً ثرویشان را در یک رابطه‌ی نابرابر و غارت بی‌شرمانه تصاحب می‌کند، هر چند که همه‌ی این کارها را هم می‌کند. سرمایه‌ی امپریالیستی می‌تواند اقتصاد این کشورها را رشد دهد و در دراز مدت مجبور است این کار را انجام دهد. ولی باید آن‌ها را بر پایه‌ی امپریالیستی رشد

دهد - به‌خصوص بر پایه‌ای که برای سرمایه‌ی خارجی مطلوب باشد - و این کار را در تضاد با رفاه توده‌های وسیع مردم این کشورها و تکامل به نسبت همگون و جفت و جور فرماسیون اجتماعی آن‌ها انجام می‌دهد. حتی آن کشورهایی که روابط سرمایه‌داری به طور وسیع واردشان شده است در مسیر رشد مستقل سرمایه‌داری قرار ندارند. یکی از اعوجاج‌های متعددی که تولید می‌کند این است که این نوع از رشد سرمایه‌داری از بسیاری از دهقانان و طبقات سنتی سلب مالکیت می‌کند ولی قادر نیست آنان را به طور سودآور به کار بگیرد. نتیجه‌ی این روند به وجود آمدن یک جمعیت «حاشیه‌ای» شهری دائماً بی‌کار یا کم‌کار و یک نیروی کار عظیم به هدر رفته (غیر قابل استفاده) در روستا است.»

این‌ها مشخصه‌ی بسیاری از کشورهای عربی است. این مساله مثلاً در تونس تبدیل به یک وضعیت مزمن شده و این کشور مدت‌ها است که به طور قانونی و «غیر قانونی» بخشی از جمعیت روستایی‌اش را صادر می‌کند. مثال دیگر بحران ناگهانی و شدید چند سال اخیر در سوریه است که نتیجه‌ی باز شدن درهای این کشور به روی بازار جهانی می‌باشد.

با ادغام بیشتر و کامل‌تر مصر در بازارهای مالی جهان در چند دهه‌ی اخیر برخی از بخش‌های اقتصاد به سرعت رشد کرد ولی زندگی برای اکثریت دردناک‌تر شد. در مناطق روستایی که نزدیک به نیمی از ساکنین را در خود جا داده، «ضد اصلاحات ارضی» انجام شد که هدفش این بود که کشاورزی مدرن سرمایه‌دارانه را در مناطق روستایی که با مالکیت خرد رقم می‌خورد رواج دهد. به این ترتیب بسیاری از فلاحین تبدیل به کارگر شدند و بسیاری دیگر به عمد کاملاً از زمین بیرون رانده شدند. در نتیجه برای ریسندگی‌ها و کارخانه‌های نساجی و سایر کارخانه‌هایی که در کنار دلتای رود نیل بنا شده‌اند کار ارزان چنان به وفور یافت می‌شود که حتی برای چین سرمایه‌داری که معدن کارگران فقیر و دهقانان از جا کنده شده است، راه اندازی صنعت صادراتی در مصر با

صرفه‌تر شده است.

هم پای کشاورزی می‌لنگد و هم پای صنعت چرا که ادغام مصر در نظام امپریالیستی جهانی نوع توسعه‌ی آن را تعیین می‌کند. توسعه‌ی اقتصادی مصر اغلب اسپیکولاتیو یا در زمینه‌ی خدمات و مصرف بوده است و نه تولیدات پایه‌ای. (۲۱)

برای مثال با وجود این که شرایط مساعد کشاورزی (برخی از زمین‌ها سالی سه بار محصول می‌دهد) ثروت یکی از اولین تمدن‌های بشری را فراهم کردند، مصر بیش از پیش در زمینه‌ی مواد غذایی اولیه مثل ذرت و گندم به واردات از آمریکا و سایر کشورها وابسته شد. (۲۲) بیشتر منابع کشاورزی کشور به محصولات صادراتی تخصیص یافته است. این مساله از اوایل سال‌های ۱۸۰۰ شروع شد که تولید پنبه به عنوان جای مصر در «تقسیم کار اقتصادی بین‌المللی» - که اسم رمز استثمار سرمایه‌داری و امپریالیستی است - تعیین شد.

یک مثال دیگر. مصر با وجود این که خود یک تولیدکننده‌ی مهم نفت و گاز است، محصولات تصفیه شده‌ی نفتی وارد می‌کند. گاز طبیعی (با یک قیمت خیلی دوستانه) از طریق لوله‌ها به اسرائیل می‌رود در صورتی که بسیاری از مصری‌ها برای اجاق گازهایشان مجبورند بشکه‌های ناامن و سنگین بوتان را از پله‌ها بالا بکشند چرا که از زیر ساخت و لوله‌های گاز محلی خبری نیست. بوتان هم وارداتی است. سوخت دیزل و گازوییل هم وارد می‌شود. وقتی دولت قیمت‌ها را تعیین می‌کند معنی‌اش این می‌شود که این محصولات را دیگر به سختی می‌شود از کانال‌های رسمی تهیه کرد و مردم مجبورند وقت صرف بازار سیاه بکنند.

کانال سوئز که با کار اجباری دهقانان ساخته شد و بعداً به زور از بریتانیایی‌هایی که آن را دزدیده بودند پس گرفته شد منبع مهم در آمد و ایجاد کار است به خصوص برای کارگران ماهر. ولی آن هم اساساً صادر می‌شود و کمکی به رشد

کشور نمی‌کند.

در نتیجه همه‌ی این‌ها بخش بزرگی از جمعیت در شهرها و روستاها از زندگی‌های سنتی‌شان کنده شده‌اند ولی در اقتصاد رسمی ادغام نشده‌اند. تداوم این شرایط به مدت بیش از نیم قرن شاهدهی بر این است که مشکل رشد نیست، بلکه جنس رشد است. (۲۳)

قاهره یکی از سطح بالاترین شهرهای جهان است، ولی نبود مشاغل دائم، وابستگی به روابط التزام‌آور شخصی و غیره‌ی فئودالی و قبیله‌ای برای بقا، شرایط بسیار نا امن و بی‌ثبات و فقر زده‌ای که زندگی اغلب ساکنینش را رقم می‌زند و حتی اندازه‌ی بیش از حد بزرگ و ناپایدارش شرایطی هستند که بسیار مربوطند به این مساله که جلوی رشد همه‌جانبه‌ی اقتصادی اجتماعی به خاطر تابعیت از سرمایه‌ای که در کشورهای امپریالیستی پایه دارد عقیم مانده. تعداد عظیمی از مردم به عنوان جایگزین ماشین کار می‌کنند (مثلاً در ساختمان‌سازی گاهی کمر از جرثقیل ارزان‌تر است) یا دربان و نگهبان و خدمتکار و غیره‌اند. پتئسیل‌های انسان این چنین بیهوده به هرز می‌رود.

در عین حال به یمن تلویزیون و اینترنت، میلیون‌ها جوانی که حتی خانه‌شان لوله‌کشی نشده و به مدرسه هم به زور دسترسی دارند و هیچ امیدی به ورود به مدرنیته را ندارند به خوبی استاندارها و سبک زندگی آمریکایی و اروپایی آشنايند. این موقعیت در سراسر جهان عرب یک واقعیت است.

یک مثال زننده از پوچی رشد کشور از زاویه‌ی منافع مردم نظام پزشکی مصر است. در تئوری تقریباً همه در فاصله‌ی کمی از کلینیک و یا بیمارستانی که خدمات پزشکی رایگان انجام می‌دهد قرار دارند. ولی مردم وسعشان به رشوه‌هایی که برای دسترسی به این خدمات درمانی لازم است نمی‌رسد. نرخ مرگ و میر کودکان در مصر علی‌رغم امکانات مدرن پزشکی آن بسیار بالا است و این شاهدهی بر وضعیت واقعی درمان است. دانشگاه‌های پزشکی مصر مرتب

پزشک تولید می‌کنند ولی بیشترشان به خارج می‌روند و نه فقط برای پول بلکه اغلب به این دلیل که به عنوان فرد کاری برای تغییر شرایط از دستشان بر نمی‌آید. مقادیر متنابهی منابع اجتماعی و تلاش‌های فردی که در آموزش دانشگاهی صرف می‌شود وقتی که فرد در لندن رانده‌ی تاکسی می‌شود و یا در نیویورک کامیون غذا می‌راند به هدر می‌رود.

قیام مصر و تونس و سایر نقاط را نمی‌توان فقط با محرومیت اقتصادی توضیح داد، چون این محرومیت چیز جدیدی نیست. یک حس کلی تمام این جوامع را در خود گرفته که زندگی مردم و کشور به بن‌بست رسیده. (۲۴) این شرایطی است که صحنه را برای بحران سیاسی ای می‌سازد که بن‌علی و مبارک را سرنگون کرد و اسلام‌گرایی را رشد داد.

راه وسطی بین سرمایه و سوسیالیسم هست؟

هستند کسانی که هم از لیبرال‌ها فاصله می‌گیرند و هم از اسلام‌گرایان هر چند که معمولاً گذارشان به کمپ لیبرال‌ها می‌افتد چون امیدوارند «فضای دمکراتیک» امکان تغییر تدریجی را به وجود آورد. آن‌ها به شکل‌های مختلف ایده‌ی یک ساختار «گذاری» اقتصادی و سیاسی را مطرح می‌کنند که در آن سرمایه‌داری طور دیگری عمل کند. آن‌ها از دولت می‌خواهند دخالت کند و سرمایه‌گذاران را مجبور کند که به اهداف اجتماعی و ملی گردن بگذارند.

برای مثال در بهار ۲۰۱۳ یک مقاله در سایت سوسیال‌فرم توسط سمیر امین منتشر شد که یک سری قدم‌های مشخص را پیش می‌گذارد و می‌گوید می‌توان هم از «سرمایه‌داری نوکر» نوع مبارک که در آن یک مشت انگشت‌شمار از مردم وابسته به رژیم و به خصوص مبارک و خانواده‌اش فربه می‌شدند (خیلی

شبیبه تونس بن‌علی و خانواده‌ی اسد در سوریه) حذر کرد و هم از سرمایه‌داری «لیبرال» (به معنی بازار آزاد بدون محدودیت)ی که لیبرال‌ها و اخوان‌المسلمین قبولش دارند. ما می‌خواهیم پیشنهادهايش را بررسی کنیم. نه فقط به این خاطر که امین آدم با نفوذی است، بلکه به خاطر این که نکاتی که مطرح کرده مشخص هستند در صورتی که برنامه‌های اقتصادی به اصلاح چپی‌هایی که در جبهه‌ی نجات ملی لیبرالی هستند (و به‌خصوص معروف‌ترینشان به اسم حمدین صباحی که کاندید ریاست جمهوری بود و امین هم از او حمایت کرد) به تعدد مبهم است. ایده‌های امین برنامه‌های واضح و تلویحی بیشتر «چپی»های مصر و تونس را متبلور می‌کند.

(۱) آن‌هایی را که بهشان امکان داده شد املاک دولت را به قیمت ارزان خریداری کنند مجبور کنیم که ارزش واقعی مایملکشان را بپردازند و این طریقی است برای پایان دادن به «سرمایه‌داری نوکر». (۲) بالا بردن حقوق حداقل و اعمال سقف برای دستمزدها. (۳) ایجاد یک کمیسیون سه طرفه بین اتحادیه‌ها (شامل اتحادیه‌های مستقلی که در حال حاضر توسط دولت به رسمیت شناخته نمی‌شوند)، صاحب‌کاران و دولت برای مذاکره در باب حقوق و مزایا. (۴) قطع یارانه‌های دولتی به شرکت‌های انحصاری. (۵) بستن مالیات‌های بالا بر شرکت‌های بزرگ و خارجی، مالیات‌های کم بر شرکت‌های کوچک. (۶) تخصیص بودجه‌ی مازادی که از این طریق به دست می‌آید به درمان و سایر خدمات عمومی. (۷) متمرکز کردن اعتبار تحت یک بانک مرکزی. (۸) برای دهقانان بهبود شیوه‌های کشاورزی، اعتبار دولتی برای نهاده‌ها، کئوپراتیوهای پخش، تثبیت اجاره‌ی زمین و تصویب قوانینی که بیرون راندن دهقانان از زمین را مشکل‌تر کند. (۲۵)

در مقابل مشکلات عظیم کشور این راه‌ها به شدت حقیقانه هستند. فقط به سه ضعف اساسی این استدلال بپردازیم.

اول این که در تفاوت بین «سرمایه‌داری نوکر» و سرمایه‌داری «لیبرال» غلو می‌کند. در واقع، نکته‌ی اولی که امین پیشنهاد می‌کند یعنی این که سرمایه‌داران برای سودهای گذشته و کنونی‌شان ارزش «منصفانه» بپردازند (که چیزی جز ارزش بازار نمی‌تواند باشد) همان چیزی است که تئوریسین‌های بازار آزاد (که به لحاظ تاریخی همان لیبرال‌ها هستند) تبلیغ می‌کنند.

سرمایه‌داری، چه نوکر باشد و چه نباشد، باید به دنبال بالاترین نرخ سود برود. برای مثال کشاورزی را در نظر بگیریم که امین قبول دارد سخت‌ترین مشکل در دستور کارش می‌باشد، مشکلی که بسیاری به طور کلی از آن طفره می‌روند. سودآورتر آن است که به جای تشویق یک توسعه‌ی موزون در کشاورزی و تولید محصولات متنوع، سرمایه در مزارع به نسبت بزرگی متمرکز شود و مشتی محصولات صادراتی نظیر پنبه تولید کند، مواد غذایی وارد شود و باقی کشاورزی نیز راکد بماند.

به علاوه، وجود جمعیت عظیمی که از زمین قابل کشت محروم شده‌اند و نیازمند شغلی دیگرند، محرک سرمایه‌گذاری‌های دولتی و خارجی در تولیدات کارخانه‌ای است که باز هم اساساً در زمینه‌ی کالاهای نخی برای صادرات است. چه چیز دیگری ممکن است سرمایه‌ی خارجی را به مصر جلب کند؟ تا وقتی که اقتصاد بر پایه‌ی اصل سرمایه‌داری تولید برای سود است، باید به دستورات بازار جهانی گردن بگذارد.

ثانیا، این رویکرد تلویحا فرض را بر این گذاشته که دولت خنثی است و می‌تواند علیه طبقه‌ی حاکمه‌ی سرمایه‌داری به کار گرفته شود و در صورتی که در واقع دولت نماینده‌ی این طبقه است. هر کسی که با ساختار قدرت در مصر آشنا باشد به سختی می‌تواند منکر شود که نیروهای نظامی و ارگان‌های امنیتی هسته‌ی مرکزی دولت هستند. این فقط به خاطر آن نیست که ارتش یک نقش اقتصادی بزرگ دارد. حتا در تونس که نیروهای مسلح بسیار کوچکترند و نقش

اقتصادی مهمی ندارند، هسته‌ی مرکزی دولت هستند. دستگاه دولتی شامل قوه‌ی مقننه و دستگاه اداری از بالا تا پایین در خدمت منافع این طبقه است. این ارگان‌ها علی‌رغم استعفای اجباری مبارک و بن‌علی کم و بیش دست نخورده ماندند و به تحمیل همان نظام اجتماعی اقتصادی ادامه می‌دهند. در واقع نقش دولت به عنوان تحمیل‌کننده‌ی مجموعه‌ی غالب روابط اقتصادی اجتماعی و در این مورد سرمایه‌داری و امپریالیسم یکی از اصول مرکزی مارکسیسم است که ما به تئوریسین‌های «مارکسیست» پیشنهاد می‌کنیم آن را به خاطر بیاورند.

سوم این‌که این رویکرد بر یک فرض دیگر نیز استوار است که البته گفته نشده ولی اساسی است: این‌که انقلاب واقعی در مصر (یا هیچ کشور دیگر) ممکن نیست و ما برای به وجود آمدن پیش شرط‌های چنین انقلابی نیاز به دوره‌ای طولانی از رشد اقتصادی داریم. انقلاب‌های روسیه و چین غلط بودن این پیش شرط را ثابت کردند. انقلاب در کشورهایی رخ داد که در زمان وقوع انقلاب از مصر امروز به لحاظ اقتصادی عقب‌مانده‌تر بودند. ما قبلاً در مورد رشد معوج در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم صحبت کردیم و گفتیم که چطور تحت این شرایط رشد اقتصادی به جای این‌که راه حل به‌وجود بیاورد مشکل بیشتر ایجاد می‌کند - همین رشد است که مصر و تونس را به جایی رسانده که امروز شاهدش هستیم. در نظریه‌ی امین، عملاً نقطه‌ی شروع بحث آن است که انقلاب و سوسیالیسم به عنوان گزینه مطرح نیستند - حال به دلیل تئوری توسعه‌اش یا به خاطر درکی که از تجارب سوسیالیستی در چین و شوروی دارد. برنامه‌ی امین یک مشکل بزرگ دیگر هم دارد. منصفانه باید بگوییم که این مشکل تقریباً وجه اشتراک همه‌ی کسانی است که خود را چپی و سوسیالیست می‌خوانند. آنان هیچ اشاره‌ای به نیمی از جامعه یعنی زنان نمی‌کنند. زندگی روزمره و اهداف سیاسی اسلام‌گرایان، موقعیت زنان در جامعه را تبدیل به یکی از حادثه‌ترین موضوع‌های فوری خیزش‌های مصر و تونس و سایر کشورهای

عربی کرده است. با وجود این چپ سنتی و سکولاریست‌های این کشورها سعی می‌کنند از آن پرهیز کنند.

برای مثال در تونس و مصر، به اصطلاح سکولاریست‌ها به اسلام‌گرایان اجازه دادند که با استفاده از راه‌های قانونی و اعمال خشونت فیلم پرسپولیس را قدغن کنند. این فیلم داستان دختری است که می‌خواهد به عنوان یک شخص در جمهوری اسلامی شکوفا شود. مثال دیگری بزینیم که معروف است و در عین حال خیلی چیزها را نشان می‌دهد: مثال امینه سبویی یک دانش آموز دبیرستانی که عکس سینه‌ی برهنه خود را در نت گذاشت و اعلام کرد «بدنم متعلق به من است و نه شرف‌خانه‌ی (ناموس) کسی.» در آن زمان امینه با گروه فمینیستی فِمن همکار بود (زنانی که سینه‌هایشان را که شعارهای ضد دینی و ضد پدرسالاری رویشان نوشته شده برهنه می‌کنند) و به ۴ ماه زندان حبس محکوم شد زیرا اسم «فمن» را روی یک دیوار قبرستان نوشته بود. به گفته‌ی یکی از نویسندگان تونس‌سی، امینه کاری کرد که از زمان بن‌علی به بعد هیچ فرد دیگری نتوانسته بود انجام دهد: یعنی تمام طیف سیاسی و جامعه‌ی رسمی را علیه خود برانگیزد. (۲۶) پیشتر زمانی که یک زن جوان مصری عکس برهنه‌ی خود را به دلایل مشابهی در نت گذاشت، جنبش جوانان ۶ آوریل که برجسته‌ترین سازمان «جوانان انقلابی» در سرنگونی مبارک بود نه تنها رفتار او را محکوم کرد بلکه گفت که او نمی‌تواند عضو گروه باشد زیرا او یک خدانشناس است. (۲۷)

این‌ها صرفاً چند مثال نیست بلکه نشانه‌ی موضع تلویحی چپ و بسیاری از افراد طبقه‌ی متوسط است که می‌خواهند خودشان سبک زندگی سکولار داشته باشند اما در عین حال قبول می‌کنند که اقتدار دین زندگی عمومی جامعه و زندگی دیگران را تعیین کند. این موضع صرفاً عوام‌فریبی بدتر از تقوا نیست؛ بلکه نشانه‌ی توافق با مشروعیت قوانین پاتریارکی در هسته‌ی مرکزی روابط

پوسیده‌ی اجتماعی و تفکری است که جهان عرب را به اسارت گرفته است. در این منطقه رفتار «خطاکارانه»ی زنان واقعا کلیت نظم اجتماعی و ایدئولوژیک این منطقه و به طور کلی جهان را به شکلی بلافصل به چالش می‌گیرد. (۲۸)

یک مثال به ویژه اسفبار این است: مصر دچار اپیدمی تجاوز و آزار جنسی در اماکن عمومی است و به طور عمومی هم با آن تساهل می‌شود. موعظه‌گران ریش‌دار و ژنرال‌های کوپان‌دار که باندهای برادر در حال رقابت با هم هستند، هر دو مشابه یکدیگر با صراحت این وضعیت را توجیه کرده‌اند و فضایی برای تجاوز به زنان در میدان تحریر به وجود آوردند و شاید هم آن را سازمان دادند. (۲۹)

طبق تحلیل باب آواکیان، این پدیده‌های دهشت‌آور تبارز اثراتی است که توسط تضاد اساسی سرمایه‌داری در جهان امپریالیستی امروز تولید می‌شود - تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی. از یک طرف، رشد سرمایه‌داری روابط اجتماعی کهنه را درهم می‌شکند و زنان را به درون زندگی عمومی می‌کشد اما از سوی دیگر ارزش‌ها و امتیازات سنتی خود را بیش از پیش تحمیل می‌کنند و به طور خشونت‌بار تقویت می‌شوند - نه فقط در کشورهای عرب بلکه در جهان به طور کلی.

شک نیست که میان کشورهای مختلف تفاوت‌هایی هست. اسلام‌گرایان تلاش می‌کنند وضعیتی را که پیشاپیش موجود است و بدتر می‌شود در قانون ثبت کنند. اما در بهترین حالت، اغلب نیروهای «سکولار» که طالب حقوق زنان هستند با جسارت آنان را در این زمینه به چالش نمی‌کشند حتا در شرایطی که برابری زنان ظاهرا بخشی از برنامه آنان است. این مساله به ویژه زمانی تکان‌دهنده است که لیبرال‌ها در غرب از شکل‌های قرون وسطایی ستم در کشورهای تحت سلطه استفاده می‌کنند تا منافع امپریالیست‌های غربی و برنامه‌ی سیاسی آنان را تبلیغ کنند و بر روی شکل‌های مدرن‌تر ستم بر زنان پرده بکشند.

در این جا دو نکته‌ی مهم هست. یکم، زنان در همه‌ی کشورهای جهان تحت ستم هستند. «برقع که توسط بنیادگرایی اسلامی فناتیک تحمیل می‌شود و «تانگ» که وسیعاً به عنوان «شورت سکسی» برای زنان در جامعه سرمایه‌داری «مدرن» تبلیغ می‌شود به ظاهر خیلی فرق دارند اما هر دوی آن‌ها نمادهای زشت تحقیر زن و تجسم آن هستند.» (۳۰)

دوم، تا آن حد که در کشورهای امپریالیستی زنان دارای انتخاب‌های بیشتر هستند و برخی حقوق را دارند - و به اصطلاح زن بودن در لندن یا نیویورک «راحت‌تر» از زن بودن در قاهره یا دهلی است - به دلیل آن نیست که گویا فرهنگ غربی برتر است بلکه ربط دارد به رشد امپریالیستی - یعنی انباشت سرمایه در کشورهای امپریالیستی و آن نوع رشدی که به کشورهای تحت سلطه‌شان تحمیل می‌کنند. چنین رشدی است که «راحت‌تر» بودن را تا آن حد که هست ممکن می‌کند. البته این حقوق نسبی است و در حال حاضر به شدت زیر ضرب است. (۳۱)

علی‌رغم شرکت گسترده‌ی زنان در مبارزات ضد رژیم‌ها، هیچ‌جا در شورش‌های عربی فریاد رهایی زنان آن چنان که ضروری است طرح نشد و تبدیل به شعار بسیج‌کننده نشد. مبارزه با ستم بر زن به طور تعیین‌کننده‌ای درهم بافته شده است با چالش رادیکال به کلیت نظام روابط اجتماعی. جنبشی که رهایی زن بخش مرکزی از هویت آن باشد در واقع می‌تواند با هر دو «منسوخ» در بیفتد. از جمله در مناطقی که و در میان قشرهای اجتماعی که اکنون تبدیل به پایگاه بنیادگرایان اسلامی شده‌اند و می‌تواند نیرویی از زنان و مردان را به میدان آورد و چشم‌انداز سیاسی را دگرگون کند و تغییر دهد. شعار «خشم زنان را به عنوان نیرویی قدرتمند برای انقلاب رها کنیم» می‌تواند دژهای این «دو منسوخ» را در زمینه‌ی سیاسی و در افکار توده‌های مردم توپ باران کند.

بخش دوم

یک انقلاب واقعی چه مختصاتی دارد؟

همان طور که گفتیم علل رخداد بهار عربی عمیق و چندگانه است و جنبش‌ها و جریان‌های فکری به شدت متناقض و تضادهای پیچیده را به وجود آورده‌اند. اما در ریشه‌ی همه‌ی این‌ها یک واقعیت اساسی نهفته است که مردم این کشورها سازمان اجتماعی موجود را به شدت غیرعادلانه می‌دانند؛ این که کشورهاشان اسیر عقب‌ماندگی و حاکمیت باندهای ارتجاعی بومی و قدرت‌های نومستعمره‌ی خارجی هستند و شرایط موجود زندگی غیرقابل تحمل است. صدها و هزاران و حتا میلیون‌ها نفر آمادگی خود را به مبارزه و فداکاری برای پایان بخشیدن به این وضع را نشان داده‌اند. اما چشمه‌ی جوشان اشتیاق به یک تغییر انقلابی در نهایت رام شده و حتا منحرف خواهد شد مگر این که با یک آگاهی واقعاً حقیقی پیوند بخورد که چرا این جوامع این طور هستند و مهمتر از هرچیز این که، برای تغییر آن‌ها و تبدیلبشان به جوامع رهایی‌بخش چه می‌توان کرد.

به این معنا باید گفت هرچند اوج گرفتن مبارزه، واقعا به موقع و عامل بسیار مثبتی در جهان بود اما وضع مردم خاورمیانه و آفریقای شمالی و نیاز آنان به داشتن یک جامعه‌ی کاملاً متفاوت اصلاً مختص این بخش از جهان نیست. همه جا سوال این است که آیا امکان دارد که ستم‌دیدگان علیه شرایط اجتماعی موجود به پا خیزند و استثمارگرانی که از این شرایط سود می‌برند و حکومت‌ها و ارتش‌هایی که از آنان حمایت می‌کنند را شکست دهند. و بر پایه‌ی درهم

شکستن این دشمنان آیا ممکن است که یک جامعه‌ی واقعاً رهایی‌بخش را بسازند؛ جامعه‌ای که نیازهای مادی مردم را متحقق کند اما همچنین یک افق کاملاً نوین را در تاریخ انسان باز کند. در واقع، یک قرن مبارزه برای به صحنه درآوردن این انقلاب، یعنی انقلاب کمونیستی در جریان بوده است.

شرح تاریخ این انقلاب در مجال این نوشته نیست. (۳۲) این انقلاب‌ها در روسیه و چین، دستاوردهای عظیمی داشتند - به ویژه در دولت‌های نوینی که حاکمیت توده‌های مردم را نمایندگی می‌کردند، به وجود آمدن اقتصادهای کاملاً متفاوتی که مبتنی بر استثمار نبودند و گام‌های عظیمی در زمینه‌ی تغییر روابط میان مردم برداشته شد. این فرآیند در طول تاریخش مملو از آشوب و اضطراب، دارای قله‌های پیروزی و لحظه‌های افت و حتا تراژیک بود اما این تاریخ در کلیت خود مثبت بود. تعجب‌آور نیست که فرمان‌روایان جهان معاصر، طبقه‌ی حاکمه‌ی سرمایه‌دار-امپریالیست و دیگر استثمارگران و مرتجعین هم‌دست آنان، این تجربه را «دهشتی» برای بشریت قلمداد کنند و در حداکثر توان خود تلاش کنند که این تاریخ را تحریف و واقعیت‌های آن را دفن کنند. به این دلیل است که جمع‌بندی آواکیان از تجربه‌ی اولین مرحله از انقلاب کمونیستی برای ستم‌دیدگان و هر کس که در جستجوی راهی به پیش و به وجود آوردن جامعه‌ای کاملاً متفاوت است دارای اهمیت تعیین‌کننده است. این سنتز نوین مبتنی است بر تجربه‌ی عظیم و تلاش‌های عمدتاً مثبت انقلاب کردن در قرن بیستم و همچنین احتساب کمبودهای جدی آن و نقد واقعی این تلاش‌ها و ادغام دانستنی‌هایی که در دیگر عرصه‌های تلاش بشری مانند عرصه‌ی علم، فرهنگ و تلاش‌های فکری به دست آمده است. نتیجه سنتز نوینی از کمونیسم است که انقلاب پرولتری را بر شالوده‌ای علمی‌تر می‌گذارد و انقلاب کمونیستی را هم شدنی‌تر و هم مطلوب‌تر می‌کند. مهمترین نکته در باره‌ی سوسیالیسم این است که همراه با بهبود عمیق زندگی مردم گذاری است به یک عصر کاملاً

جدید در تاریخ بشر:

«کمونیسم جهانی است که در آن مردم برای نیک‌بختیِ مشترک کار و مبارزه می‌کنند. ... هر فرد به اندازه‌ای که بتواند به جامعه خدمت می‌کند و هر آن‌چه برای یک زندگی شایسته‌ی نوع بشر نیاز دارد از آن دریافت می‌کند. ... هیچ‌گونه تمایزی میان مردم نخواهد بود که برخی بر برخی دیگر حکومت و ستم کنند و نه تنها آنان را از داشتن یک زندگی شایسته بلکه از دانش و ابزار درک واقعی جهان و تغییر آن نیز محروم کنند.» (۳۳)

مخالفین انقلاب تلاش کرده‌اند به عموم مردم حقه‌ها کنند که هدف کمونیسم نه تنها یک رویای غیرممکن بلکه بدتر از آن است. آنان می‌گویند تلاش برای بردن جامعه به آن سو فقط می‌تواند منتهی به استبداد شده و فردیت را از بین ببرد. اما اگر تاریخ واقعی انقلاب را کاملاً بررسی کنیم ثابت می‌شود که این حرف دروغی بیش نیست. در عمل جوامع سوسیالیستی ساخته شده‌اند و این جوامع نه تنها نیازهای پایه‌ای مردم را برآورده کرده‌اند بلکه نگاه مردم به یکدیگر را عوض کرده‌اند. همان‌طور که در چین انقلابی دیدیم، شعار کاپیتالیستی «اول خودم» جای خود را به شعار «خدمت به مردم» داد و تبدیل به افقی شد که الهام‌بخش میلیون‌ها نفر بود. «ماهیت بشر» غیرقابل تغییر نیست بلکه امکان آن هست که بشریت شرایط خود و نیز خودش را تغییر دهد. سنتز نوین کمونیسم توسط آواکیان نشان می‌دهد که با درس گرفتن از مرحله‌ی اول انقلاب پرولتری و پرهیز از اشتباهات و کمبودهای تجربه‌ی اولین دولت‌های سوسیالیستی ما می‌توانیم در مرحله‌ی بعدی انقلاب پرولتری بهتر عمل کنیم.

به طور مثال به یکی از عرصه‌های مهم نگاه کنیم. سنتز نوین آواکیان مفهوم متفاوتی در مورد نارضایتی و جوشش فکری در جامعه‌ی سوسیالیستی دارد؛ بر اهمیت آزادی و تشویق نارضایتی و جوشش فکری تاکید می‌کند، تحمیل یک «ایدئولوژی رسمی» بر کل جامعه را رد می‌کند و اهمیت مبارزه برای کشف

حقیقت را به رسمیت می‌شناسد. این، به طرق مختلف رویکرد متفاوتی نسبت به محو گام به گام طبقات و تفاوت‌های میان کار فکری و یدی است که طبقات بر آن بنا شده است.

در مرکز و نیروی محرکه‌ی انقلاب باید آن بخش از جمعیت، پرولتاریا و دیگر ستم‌دیدگان که قربانیان استثمار و ارتجاع هستند و بیش از هر کس برای تغییر انقلابی اشتیاق دارند باشند. اما هدف این انقلاب انتقام گرفتن و به عبارت دیگر صرفاً به قدرت رساندن کسانی که تحت ستم بوده‌اند به جای استثمارگران سابق نیست. بلکه هدف آن رهبری جامعه از درون یک فرآیند تاریخی جهانی پیچیده به سوی ایجاد یک جامعه‌ی کمونیستی است که می‌توان به دست آورد.

امروز ما در وضعیتی هستیم که انقلاب‌های پرولتری گذشته شکست خورده‌اند اما نیاز به انقلاب بیشتر از همیشه است و قوای محرکه‌ی ریشه‌ای که مردم را به طرف انقلاب می‌راند کماکان در کارند و عمل می‌کنند. اما برای این که امکان انقلاب و اشتیاق به آن به واقع منجر به یک انقلاب واقعی شود باید در تئوری، در ایدئولوژی هم انقلابی صورت گیرد تا از درون آن هسته‌ای پویا و متحرک از انقلابیون کمونیست بیرون آید که مصمم هستند و می‌توانند توده‌ها را در کسب قدرت و آغاز یک فرآیند طولانی در تغییر جامعه رهبری کنند. (تاکید از مترجم است). این است اهمیت کار آواکیان و به این دلیل و به معنایی می‌توان کار او را مقایسه کرد با راهگشایی‌های تئوریک مارکس که شالوده‌ی نبردهای موفقیت‌آمیز انقلابی قرن بیستم و تشکیل دولت‌های سوسیالیستی را در آن قرن ایجاد کرد. آموختن این علم به صورتی که امروز تکامل یافته، محکم چسبیدن آن و به کار بستن آن برای شکافتن معضل انقلاب کردن و جواب به آن دادن وظیفه‌ای است که در مقابل همه‌ی کسانی است که می‌خواهند برای جهانی نوین مبارزه کنند. سنتز نوین کمونیسم برای فصل الخطاب قرار دادن معضلات جامعه در کشورهای عربی و تدوین نقشه‌ای برای حل آن معضلات از طریق

انقلاب، یک رویکرد پایه‌ای، یک داربست، فراهم می‌کند. در خطوط کلی می‌توان مشاهده کرد که تغییر انقلابی دارای دو شاخص اصلی است که باید در مرکز هرگونه برنامه‌ی انقلابی باشد. اول، یک رشته ارتباطات مانند شبکه‌ی تار عنکبوت با نظام امپریالیسم جهانی هست که این جوامع را به لحاظ اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی اسیر و وابسته نگاه می‌دارد. یک انقلاب واقعی نمی‌تواند این زنجیرها را صرفاً وصله پینه کند و بدتر از آن تلاش کند از آن‌ها «سود جسته» و از حلقه‌های اتصالی با نظام جهانی امپریالیسم به عنوان اهرم یا امتیازی استفاده کند. به طور مثال صنعت مدرن نفت که امپریالیسم در محور آن است یک زنجیر بزرگ بر پیکر مردم و جوامع این منطقه است و بدون شک هیچ ظرفیت آن را ندارد که به مثابه‌ی وسیله‌ی نقلیه‌ای برای «رهایی ملی» عمل کند. (۳۴) آیا الجزایری که ثروت‌های نفتی دارد یک کشور تحت سلطه‌ی فرانسه است یا کشور رها شده از سلطه‌ی فرانسه؟ آیا شرایط و موقعیت توده‌های مردم نسبت به چند دهه‌ی گذشته بهتر شده است یا برعکس شده است؟ همین را می‌توان در مورد برنامه‌های تونس گفت که امروز می‌خواهند صادرات پتاسیم و دیگر مواد کانی، تقویت شبکه‌ی مراکز تلفنی (اوپراتور تلفنی برای شرکت‌های بین‌المللی) که بن‌بست بدتری است، صدور دانه‌های تجاری، تقویت «صنعت» توریسم که اقتصادی پست، خنگ‌کننده و آلوده‌کننده است یا هر راه دیگری برای غارت منابع کشور و توانایی‌ها و استعداد توده‌های مردم صرفاً برای چاق و چله کردن سرمایه‌ی خارجی و در پی آن بدتر شدن نابرابری‌هایی که پیشاپیش دهشتناک و اسارت‌بار است. انقلاب هدف فوری دیگری نیز دارد: به راه انداختن فرآیند کامل تغییرات اجتماعی که کار نبود کردن روابط اجتماعی ارتجاعی، پاتریارکال و عقب‌مانده را که توده‌های مردم و کل جامعه را له می‌کنند آغاز می‌کند. این دو وظیفه را فقط در ارتباط تنگاتنگ با هم می‌توان پیش برد زیرا دگرگونی اجتماعی بدون رهایی ملی

ممکن نیست و تنها از طریق تغییر این جوامع می‌توان آن‌ها را واقعا از اسارت خارجی آزاد کرد. علی‌رغم مراحلی که ممکن است در این فرآیند درگیر باشند، این به معنای اتخاذ راه انقلاب سوسیالیستی است.

«اول، سوسیالیسم شکل جدیدی از قدرت سیاسی است که ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان سابق در اتحاد با طبقات متوسط و متخصصین و اکثریت جامعه، تحت یک رهبری دورنگر، یک حزب پیشاهنگ بر جامعه حکمرانی می‌کنند. این شکل جدید قدرت، با استثمارگران قدیم و جدید مقابله می‌کند و مانع رشدشان می‌شود. یک نوع دموکراسی را متحقق می‌کند که الف) خلاقیت و ابتکار عمل مردم را در جهت گوناگون شکوفا می‌کند و ب) به توده‌های مردم حق و توان تغییر جهان و درگیر شدن در تصمیم‌گیری با محتوا را می‌دهد و مناظره‌های بسیار مهمی را راه می‌اندازد و تقویت می‌کند و حقوق افراد را حفاظت می‌کند. این دولت سوسیالیستی نوین ... سکوی پرشی است برای انقلاب در نقاط دیگر جهان.

«دوم، سوسیالیسم یک نظام اقتصادی نوین است که در آن منابع و ظرفیت‌های تولیدی جامعه از طریق هماهنگی دولت سوسیالیستی تحت مالکیت اجتماعی هستند و تولید آگاهانه سازمان‌یافته و برای تامین نیازهای اجتماعی و چیره شدن بر نابرابری‌های جامعه طبقاتی سرمایه‌داری برنامه‌ریزی می‌شود...

«سوم، سوسیالیسم یک دوره‌ی گذار تاریخی است میان سرمایه‌داری و کمونیسم؛ دوره‌ی مبارزه‌ی انقلابی و تجربه‌کردن برای تغییر تمام ساختارهای اقتصادی، تمام نهادها و تنظیمات اجتماعی و تمام افکار و ارزش‌هایی که تقویت‌کننده تقسیم جامعه به طبقات است.» (۳۵)

کار این نوع دولت و این انقلاب آن نیست که اقتصاد وابسته، معوج و از هم گسیخته‌ی امروز را «ملی» کند و دنبال آن نیست که «جایگاه واقعی خود» را در تقسیم کار جهانی بیابد. مصادره‌ی سرمایه و دارایی‌های متعلق به

امپریالیست‌های خارجی یک گام عظیم و ضروری است که لازمه‌ی موفقیت یک انقلاب است. اما این کار صرفاً یک گام است و بدون شک ساختن یک اقتصاد جدید و قابل دوام که پا را بیرون نظام امپریالیستی جهان می‌گذارد چالش بزرگی است. اما بدون آماج قرار دادن آن، پیشاپیش بازی را باخته‌ایم.

منابع عظیمی در کشورهای عرب هست که در یک نظام اقتصادی-اجتماعی متفاوت می‌توانند نقشی متفاوت، مثبت و پویا بازی کنند. کشاورزی که تحت سلطه‌ی امپریالیستی قادر نیست مردم را تغذیه کند یکی از آن منابع است که می‌تواند چنین نقشی را بازی کند و شالوده‌ی یک نوع متفاوت از اقتصاد ملی را فراهم نماید.

مشکل کلیدی «توسعه نیافتگی» نیست بلکه این است که تولید برای سود انجام می‌شود و نه برای نیازهای انسان‌ها و سلطه‌ی بازار جهانی در برخی عرصه‌های اقتصاد توسعه را و در عرصه‌های دیگر رکود و متروکه گذاشتن را دیکته کرده است. این وضعیت منجر به تشدید نابرابری‌های منطقه‌ای غیرعقلانی و عذاب‌آور شده است. مانند، نابرابری میان مصر علیا و مصر سفلا، دره‌ی نیل و قاهره در مقابل فرمانداری‌هایی مانند فی‌یوم و در تونس تفاوت‌های عظیم میان مناطق ساحلی و داخلی کشور. (۳۶)

قاهره شهری زیبا و پیچیده است اما حتا اگر رشد بی‌برنامه و پر هرج و مرج، فلاکت‌آفرین و به معنای واقعی خفقان‌آور آن را نادیده بگیریم، همین اندازه‌ی بزرگ آن بازتاب ستم و عقب ماندگی تحمیلی بر بقیه‌ی کشور است که جوانان از آن فرار می‌کنند و راه دیگری ندارند. این صرفاً یک نمونه‌ی افراطی از وضعیتی است که در باقی کشورهای عرب حاکم است. این نابرابری‌ها تا حد زیادی محصول آن است که این کشورها «برده‌ی» توسعه‌ای هستند که برای سرمایه‌ی امپریالیستی و بازار امپریالیستی سودآور است. این اقتصادها نه قادر به تامین حیات انسان هستند و نه حیات محیط زیست.

یک انقلاب واقعی باید بسیج توده‌های مردم این مناطق عقب نگاه داشته شده و ساختن یک اقتصاد نوین را ممکن کند. در این اقتصاد نوین باید میان برنامه‌ریزی کلی دولتی در مقیاس کشوری (که یکی از اهدافش فائق آمدن بر نابرابری‌های منطقه‌ای و عدم تعادل اقتصادی است) و ابتکار عمل و اتکا به خود در سطح محلی و منطقه‌ای رابطه‌ای پویانده‌ای باشد. کشاورزی باید کلید گسستن از بازار جهانی باشد و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی سوسیالیستی را ممکن کند و تاکیدش بر تغذیه‌ی مردم باشد. باید تعهد و برنامه‌ریزی باشد؛ از جمله شکل‌های همکاری و ابداعات در میان بخش‌های مختلف مردم - از متخصصین گرفته تا مردم عادی - تا به وضعیت کنونی پایان داده شود. امروز در کشوری مانند مصر و تونس، هرچه کشاورزی بیشتر توسعه می‌یابد مردم گرسنه‌تر می‌شوند. این دو کشور زمانی در تولید مواد غذایی وفور داشتند اما امروز باید وارد کننده‌ی مواد غذایی باشند زیرا آب، زمین و زحمت کشان روستا باید برای بازار جهانی تولید کنند. صادرات پنبه، گندم و میوه و سبزیجات تمام غیرفصلی تولید می‌شود در حالی که میلیون‌ها نفر نانی را می‌خورند که با گندم نیمه‌گندیده درست شده است و دیگر هیچ. و آن‌هایی که نمی‌توانند برای بازار جهانی سود تولید کنند اصلاً شغلی گیرشان نمی‌آید. این اقتصاد نیست. بلکه زندانی است که حیات زندانیان را نیاز به صادرات و به دست آوردن ارز خارجی جهت وارد کردن محصولات تعیین می‌کند که می‌توان به طور محلی تولید کرد و تولید محلی آن هم به نفع مردم این کشورها است و هم به نفع کره‌ی زمین.

وجود رودخانه‌ی نیل نیک بختی بزرگی برای مصر بوده است. زیرا دارای جریان‌های آب تمام نشدنی است. هر کشوری دارای منبعی مشابه نیست. اما این را می‌توان به عنوان یک نمونه‌ی منفی از این که چگونه نظام سود می‌تواند امتیازات را تبدیل به ضد خود کند، نام برد: آب دریافتی کشاورزان را سرمایه و رابط قدرت تعیین می‌کند. سرمایه و روابط قدرت آنان را درهم می‌شکند و

مانع از آن می‌شود که زمین‌شان به طور کامل تولید کند. سیستم آبیاری کنونی می‌تواند منبع ثروت باشد اما با خود نابودی خاک را نیز به همراه می‌آورد (به طور مثال از طریق انباشت غلظت نمکی خاک). میلیون‌ها نفر که روزهایشان را تا زانو در آب به سر می‌برند از بیماری‌های وحشتناک آب‌زرا رنج می‌برند که نیم قرن پیش در چین انقلابی ریشه‌کن شد. بچه‌ها می‌میرند چون آب آشامیدنی نیست. برای اقتصاد، سودآور نیست که جلوی نشت کانال‌های آبیاری و دیگر شکل‌های اتلاف آب را بگیرد. می‌توان گفت که اکثر این آب «صادر» می‌شود زیرا برای تولید محصولات صادراتی مانند گل که مصرف آب بسیار بالایی دارند استفاده می‌شود. بالاخره این که، توسعه‌ی کشاورزی آبیاری در مصر موجب از بین رفتن ظرفیت‌های توسعه‌ی کشاورزی در دیگر کشورهای ساحل رودخانه‌ی نیل و منابع آن‌ها شده است و در واقع تداوم روابط ستم‌گرانه‌ی استعماری است که بر کل منطقه تحمیل شده است.

یکی از دستاوردهایی که ناصر به آن افتخار می‌کرد ساختن سد اسوان بود. در پرتو آن چه گفته شد حتا به این سد باید به عنوان یک معضل نگاه کرد (۳۷) و آن را به عنوان نمونه‌ی راهی که یک مصر سوسیالیستی نباید در پیش بگیرد دانست. ناصر می‌خواست نیل و زمین حاصل‌خیز آن را تبلیغ به منبع ثروتی مشابه نفت در دیگر کشورها مانند الجزایر کند. این اتفاق به شکل غریبی رخ داد: دره‌ی نیل نیز مانند نفت الجزایر، تحت فرامین قوانین سرمایه‌داری تبدیل به چیزی شد که به شکل‌گیری یک وابستگی اقتصادی فلج‌کننده و عریض‌تر شدن شکاف میان ثروت در یک سو و زندگی طاقت‌فرسا برای اکثریت بزرگ مردم مصر راه گشود.

اقتصادی که به طور بنیادین متفاوت باشد و حافظ محیط زیست باشد باید دارای این مشخصات باشد: (۱) نباید بر اساس استثمار باشد و شرایط مادی برای پیشروی به سوی یک جامعه‌ی بی‌طبقه را ایجاد کند. (۲) باید نیازهای مردم را

برآورده کند، به چیره شدن بر عدم تعادل منطقه‌ای، شکاف صنعت و کشاورزی، مقاومت در مقابل امپریالیسم کمک کند و خودکفا باشد. (۳) الگو و پایگاهی باشد برای پیشروی‌های انقلابی بیشتر در منطقه و در سطح جهان. این که چه چیزی «توسعه» است به طور رادیکال عوض شده و معنایی متفاوت خواهد یافت و سنگ محک «پیشرفت» دیگر معیارهای سنجشی که نظام جهانی امپریالیستی تعیین می‌کند و قواعدی که نهادهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تعیین می‌کنند نخواهد بود. در این نوع جامعه‌ی انقلابی مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی دولتی تبدیل به ابزار مرکزی در تحقق اهداف انقلابی و تغییرات اجتماعی می‌شود.

این به معنای بازبینی توسعه‌ی شهری و رابطه‌ی میان روستا و شهرهای بزرگ است. آن چه این بازبینی را تعیین خواهد کرد نه سودآوری بلکه ضرورت‌های توسعه‌ی عقلایی، درازمدت و منسجم بر حسب نیازهای انسان‌ها و محیط‌زیست است.

دولت

در اغلب کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، دولت را در بهترین حالت می‌توان دولت‌های نومستعمره خواند. تمام دولت و نه صرفاً حکومت بلکه ارتش و نیروهای امنیتی و بوروکراسی اداری مستقیم و غیر مستقیم توسط نظام جهانی امپریالیستی و قدرت‌هایی نظیر فرانسه، بریتانیا و البته ایالات متحده آفریده شده و شکل گرفته است. این دولت‌ها کاملاً تابع طبقات حاکم‌ی بومی و خارجی هستند و به آن‌ها خدمت می‌کنند. این دولت‌ها روابط مالکیت حاکم را تقویت می‌کند تا «مساعدترین فضای سرمایه‌گذاری» برای استثمارگران محلی

و بین‌المللی ایجاد شود. این دولت است که باید برنامه‌های دیکته شده توسط امپریالیست‌ها مانند برنامه‌های ریاضت‌کشی صندوق بین‌المللی پول و این دولت است که آماده است دست به خشونت بی‌رحمانه برای سرکوب مردم بزند. دولت ارتجاعی را هرگز نمی‌توان از بدنه‌ی امپریالیستی که به آن بسته شده است به طور قطع جدا کرد. تجربه‌ی چند دهه‌ی گذشته در کشورهای عرب و در سراسر جهان، از ناصر تا معمر قذافی تا حافظ اسد نشان داده است که نمی‌توان یک دستگاه دولتی را که برای حفاظت از یک نظام استثماری سازمان یافته است در اختیار گرفت و برای دست زدن به تغییرات انقلابی از آن استفاده کرد.

از آن‌جا که دولت فشرده‌ی نظام اجتماعی-اقتصادی و نیز دیرک اصلی آن است، نابودی دولت سرمایه‌داری باید هدف هر انقلاب واقعی باشد. به جای این دولت ارتجاعی باید یک دولت کاملاً متفاوت، از بالا تا پایین، آفرید که در آن استثمارشوندگان سابق تحت رهبری یک حزب کمونیست پیشاهنگ واقعی بتواند حول خود اکثریت بزرگ جمعیت را متحد کند. چنین دولتی می‌تواند شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا متناسب با هر کشور مفروض، باشد.

زمانی که یک دولت انقلابی، بر اساس استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان سابق برقرار شد، راه‌های کاملاً جدیدی در مقابل تغییرات اجتماعی باز می‌شود. تغییراتی که هم ضرورت وجود دولت (و جامعه‌ای) را ایجاب می‌کند که با تمام قوا در مقابل نظم کنونی جهان تحت سلطه‌ی امپریالیسم بایستد و هم وجود آن را ممکن می‌کند. برای مثال، وقتی که انقلاب، قدرت و مالکیت الیت زمین‌دار را درهم بشکند و تور خفقان‌آور نظام سود را از روی منابع و توزیع پاره کند، در کشاورزی می‌توان با اتکا به توده‌ها به سرعت به خودکفایی دست یافت و کشور در شرایط بسیار بهتری برای مقابله با اخاذی غذایی و دیگر شکل‌های فشار نظام جهانی قرار خواهد گرفت.

برخی‌ها به اصطلاح «الگوهای» را تبلیغ می‌کنند (مانند رژیم چاوز و جان‌شین

او، نیکولاس مادورو در ونزوئلا) که هیچ نیستند مگر نسخه‌های مختلف از دست نخورده گذاردن اساس دولت کهنه و امید به یافتن ساز و کارهایی با جهان امپریالیستی - مثلاً در مورد ونزوئلا و اکوادور از طریق فروش نفت. نتیجه آن است که این جوامع اساساً تغییر نیافته‌اند و در معرض انواع و اقسام فشارها هستند. این دو وظیفه‌ی بزرگ انقلاب یعنی، پاره کردن شبکه‌ی کنونی سلطه‌ی امپریالیسم بر ملل و آغاز فرآیند تغییرات اجتماعی به طور لاینفکی در یکدیگر تنیده شده‌اند.

بسیاری اعتراض خواهند که ما به دنبال تحقق یک رویای غیرممکن هستیم. باید گفت که این راه، راهی بسیار سخت است و نیازمند مبارزه و فداکاری‌های عظیم است و در نهایت مستلزم آن است که انقلاب پرولتری در سطح جهانی پیروز شود. اما حقیقت آن است که هیچ راه واقعی دیگری برای رهایی اجتماعی و پایان بخشیدن به تحت سلطگی و نابرابری ملل نیست. غیرممکن واقعی بارها خود را به معرض نمایش گذاشته است - آرزوها و طرح‌های آنان که می‌گویند راهی بجز درهم شکستن سازمان ارتجاعی موجود هست.

زنان به مثابه‌ی نیروی محرکه‌ی انقلاب

نقش زنان در جامعه‌ی کنونی و این که با کدام افق و برنامه می‌توان و باید این وضع را عوض کرد در مرکز سوال‌هایی قرار دارد که با سربلند کردن بهار عربی طرح شده‌اند و در قلب آن نوع انقلابی قرار دارد که مورد نیاز است و آن جامعه‌ای که مطلوب و ممکن است. شاید بتوان گفت که مساله‌ی زن، حادثه‌ی گسل در کشورهای عرب است. انقیاد زنان آن چنان عمیقاً در ساختارهای ارتجاعی و ستم‌گرانه و کل نظام استثمار یافته شده است که مبارزه علیه ستم بر

زن را تبدیل به نیروی محرکه‌ای می‌کند که باید در مرکز هر نوع تغییر انقلابی واقعی باشد. در این جا می‌توان دید که چرا یک انقلاب واقعی به شدت ضروری است. مضاف بر این می‌توان دید که چگونه انقلاب می‌تواند جامعه را حتا در مراحل ابتدایی‌اش عمیقا تغییر دهد و این که نبرد برای رهایی کامل زنان برای پیشروی انقلاب حیاتی است.

وقتی که دولت کهنه و دستگاه ستم‌گری آن درهم شکسته شود و ارگان‌های جدید قدرت انقلابی برقرار شوند بسیاری از جنایت‌های آشکار علیه زنان به سرعت محو خواهند شد. برای مثال، بسیج توده‌ای زنان و مردان با پشتوانه‌ی آتوریت‌های دولت می‌تواند به سرعت ننگِ معیوب‌سازی دستگاه تناسلی دختران، ایپدمی تجاوز و تن فروشی گسترده را پایان دهد. ابتکار عمل‌های شجاعانه و مهمی که گروه‌های زنان و دیگران در حفاظت از زنان میدان تحریر در جریان تظاهرات‌ها و به طور کلی در مراکز شهری قاهره اتخاذ کرده‌اند نشان‌دهنده‌ی خواست و نیاز گسترده به چنین اقداماتی است و تجربه‌ی بسیار ارزشمندی را به دست می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه این اقدامات می‌تواند حتا برخی از توده‌های سابقا عقب‌مانده را بر ضد خشونت علیه زنان متحد کند. اما این اقدامات تاثیرات محدود خود را نیز نشان دادند زیرا مانند آن است که آب یک سطل سوراخ را بخواهیم قاشق قاشق حفظ کنیم. اما اگر چنین اقداماتی بخشی از ساختن یک جنبش انقلابی باشد که هدفش استقرار یک قدرت دولتی نوین و رهایی‌بخش است که می‌تواند زیربنای اجتماعی و ایدئولوژیک این رفتارهای جنایت‌گرانه را نابود کند و کل جامعه و مردم را دگرگون کند، می‌تواند تاثیرات بزرگ داشته باشند. دولت انقلابی برابری قانونی کامل در زمینه‌ی ازدواج، طلاق، حقوق مالکیت و وراثت را به سرعت به اجرا خواهد گذاشت - برخلاف تبلیغاتی که در مورد رژیم‌های بورژوازی و مبارک شده است هرگز در آن رژیم‌ها زنان چنین حقوقی را کسب نکردند. دسترسی کامل به جلوگیری از بارداری و

سقط جنین برای همه تضمین خواهد شد و در قانون نیز تصریح خواهد شد. برای مثال، در چین انقلابی تن فروشی در بازه‌ی زمانی چند سال پس از پیروزی انقلاب اساساً از میان رفت و زنانی که به دلیل فقر و روابط اجتماعی ارتجاعی به تن فروشی رانده شده بودند احترام اجتماعی‌شان و امکان آن را بازیافتند که به گونه‌ای معنادار درگیر ساختمان جامعه‌ی نوین شوند. تحقق چنین اهدافی نیازمند بسیج توده‌های مردم است که افکار ارتجاعی و نظام‌های ارزشی ارتجاعی که زنان را تحت ستم نگاه داشته است به چالش بگیرند. نیازمند آن خواهد بود که در فرهنگ و فکر مردم نیز انقلاب شود.

فقط این نوع تغییرات می‌تواند کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی را به جلو پرتاب کرده و وضعیت زنان بسیار فراتر از کشورهای به اصطلاح «پیشرفته» امپریالیستی بشود. اما موضوع مهم‌تر آن است که جنگ درازمدت برای ریشه‌کن کردن ستم هزاران ساله بر زنان می‌تواند یک عامل مرکزی و محرکه در مبارزه‌ی بشریت برای گذر همیشگی به ورای ستم، استثمار و طبقات باشد. این مبارزه‌ی واقعی برای تغییر خانواده و تضمین آن که ازدواج بر پایه‌ی عشق و احترام متقابل باشد. خانواده‌ی سنتی در حال حاضر دژ پاتریارکی و عقب‌ماندگی است و باید آن را در معرض نقد و تغییر رادیکال قرار داد. نقش‌های سنتی جنسیتی و مفاهیم سنتی مرد و زن بودن میدان جنگی در فرهنگ و در میان خود ستم‌دیدگان خواهد بود. مبارزه‌ها و مناظره‌ها در میان مردم و تجربه‌کردن‌های اجتماعی نه تنها برای ممانعت از عقب‌گرد انقلاب لازم هستند بلکه مهمتر از همه این که باید بخشی از موتور محرکه‌ی پیشروی انقلاب باشند.

جنگ بر سر نقش زن در جامعه، جامعه‌ی سوسیالیستی آینده را به مثابه‌ی یک گذار انقلابی به جامعه‌ای تماماً متفاوت فشرده و مشخص خواهد کرد. نه امپریالیست‌ها و نه بنیادگرایان اسلامی نمی‌توانند به میلیون‌ها زن راه خروج واقعی از این وضعیت را نشان دهند. اما انقلاب نشان می‌دهد. به این دلیل

است که زنان شورش‌گر به ویژه جوانان می‌توانند جذب یک افق و برنامه‌ی انقلابی کمونیستی شوند.

بسیج نیروهای مثبت

هر کشوری دارای شرایط و نیازهای خود است. اما در همه جا انقلاب با مشکلات مشابهی سر و کار دارد. به هر نقطه‌ی جهان که بنگریم نابودی عظیم و وحشتناکی را می‌بینیم؛ انسان‌های درهم شکسته شده و مردمی که استعدادهایشان نابود شده است؛ نسل‌هایی که عقب نگاه داشته شده‌اند؛ زمین و منابعی که به هرز رفته‌اند؛ و فن‌آوری که به طور کامل نمی‌تواند نقش خود را به عنوان عاملی مثبت ایفا کند مگر این که توسط اصول سوسیالیستی به کار گرفته شود و نه برای انباشت سرمایه‌داری.

پتانسیل تغییر جوامع در کشورهای عربی از درون خود آن‌ها بلند می‌شود: مهمترین منبع تولید و انقلابی‌تر کردن این جوامع میلیون‌ها مردمی هستند که داغ لعنت خورده‌اند. این داغ لعنت خوردگان نیروی عظیمی برای انقلاب، برای تغییر، برای کار کلکتیو در خدمت به منافع کل جامعه هستند اما امروز توسط امپریالیسم و ارتجاع و به عبارت دیگر توسط «دو منسوخ» خاموش شده‌اند، عقب نگاه داشته و از رشد باز مانده‌اند. گوشه‌ای از این پتانسیل را می‌توان در خیزش‌هایی که رژیم‌های مبارک و بن‌علی را جاروب کرد دید. اما وقتی که قدرت سیاسی به واقع در دستان مردم قرار گیرد، مردمی که تحت رهبری یک حزب پیشاهنگ انقلابی واقعی باشند، آن‌گاه این پتانسیل دگرگون ساز را به واقع می‌توان رها و شکوفا کرد.

استیصال جوانان بی‌کار و غیرقابل استخدام عاملی مهم در برافروختن بهار

عربی بود. بی‌امیدی می‌تواند تبدیل به امید شود، و جوانانی که قبلاً مستصل بودند می‌توانند از شور و شوق و رضایت‌مندی عظیمی که حاصل فعالیت و مبارزه‌ی متحدانه به نفع کل جامعه است لذت ببرند. اما این نیز مستلزم نوع کاملاً متفاوتی از نظام اقتصادی-اجتماعی است. این را نیز باید گفت که ایفای نقش مهم در بنای جامعه‌ای کاملاً متفاوت و رهایی‌بخش فقط محدود به توده‌هایی که در لایه‌های تحتانی جامعه گیر کرده اند نیست. امروز، قشر بزرگی از زنان و مردان جوان که تعلیم یافته‌ی عرصه‌های هنر و علم هستند، در این جامعه خروجی کافی برای انرژی و خلاقیت خود ندارند. یک جامعه‌ی انقلابی به تامین شغل برای جوانان تحصیل کرده که امروز در جستجوی معیشت به خارج از کشور رانده می‌شوند و اغلب اوقات استعدادها و تحصیلاتشان به هرز می‌رود اکتفا نخواهد کرد. ساختن یک جامعه‌ی انقلابی مستلزم چیزی بیش از یک‌رشته مهارت‌ها و آموزش‌های فنی خواهد بود. هدفِ نهایی دست یافتن به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی کمونیستی مستلزم آن است که شکاف هولناک میان کار فکری و یدی درهم شکسته شود تا توده‌های مردم در کلیت خود بتوانند از ثمرات فرهنگ مشترک بشریت بهره‌مند شوند، روش علمی درک جهان فیزیکی و همچنین درک جامعه را بیاموزند تا بتوانند آن‌ها را تغییر دهند، تا جهان شگفت‌آور آنان را بهت و حیرت فرو ببرد - اما نه بهت و حیرتی ناشی از باورهای خرافی و پرده‌های جهل بلکه به دلیل شرکت در فرآیند هیجان‌انگیز چالش‌های دانش بسط‌یابنده‌ی بشر از جهان موجود و پیچیدگی‌ها و عظمت آن. روشنفکران و جوانان تحصیل کرده نقشی حیاتی در این فرآیند بازی خواهند کرد (یعنی در زمینه‌ی درهم شکستن شکاف عظیم میان کار فکری و یدی-م) و در عین حال از نظر شخصی نیز احساس رضایت خواهند کرد زیرا این فرآیند برای خلاقیت و فردیت آنان نیز خروجی تامین خواهد کرد، چیزی که در جامعه‌ی امروز خفه می‌شود. و این امر نه از طریق تقویت موقعیت ممتاز برای عده‌ای قلیل بلکه از

طریق پرتاب کردن کل جامعه به جلو، به مکانی بسیار بهتر انجام خواهد شد.

اختلاف عقیده داشتن

یکی از مشخصات غیرقابل تحمل این جوامع فقدان حقوق و شرکت معنادار در زندگی سیاسی است و این مساله نقشی مرکزی در مطالبات بهار عربی بازی کرد. این مساله را نمی‌توان صرفاً به انتخابات «دروغین» یا «واقعی» تقلیل داد. انتخابات در هر حالت وسیله‌ای برای ایجاد تغییرات اساسی نبوده است. یکی از اتفاقاتی که تأثیرات هیجان‌انگیز بر جهان داشت این بود که خیابان بورقیبه یا میدان تحریر صرفاً نقطه‌ی مرکزی مقاومت نبود بلکه «مناطق آزاد شده»ی پر از مناظره و جدل بر سر جهت‌گیری‌های جنبش و به طور کلی جامعه نیز بودند. انواع و اقسام آدم‌ها از زن و مرد، از جمله کسانی که یاد گرفته بودند که در مقابل قشرهای تحصیل کرده سکوت کنند، در مناظره‌ها حرف می‌زدند و هرچیزی را که حس می‌کردند سد و مانع است به نقد می‌کشیدند.

تحت حاکمیت ارتجاعی این نوع فعالیت‌ها همیشه با حملات پلیس، اوباش شترسوار، سکوت تلویزیون و جولان جاسوس‌های لباس شخصی مواجه می‌شد. در جامعه‌ی سوسیالیستی آینده این نوع جوشش نه تنها «تحمل خواهد شد» بلکه رهبران جامعه و نهادهای انقلابی آن باید به آن خوشامد گفته و تقویتش کنند. اعتراض و خیزش توده‌ای، روحیه‌ی جرات‌فکر کردن، بازبینی کردن، نقد کردن در ابعاد بی‌سابقه وجود خواهد داشت و توده‌های مردم در ابعاد بی‌سابقه در آن درگیر خواهند شد - توده‌های مردمی که به طور معمول در پشت دروازه‌های حیات فکری و سیاسی نگه داشته می‌شوند. در جامعه‌ی جدید

روشنفکران کماکان نقش مهمی ایفا خواهند کرد.

قدرت دولتی از حق توده‌های مردم در پیش برد چنین مبارزاتی نگرهبانی خواهد کرد. با صراحت بگوییم، مخالفت با سوسیالیسم تا زمانی که این مخالفین دست به سرنگونی نظام از طرق غیرقانونی نزنند، امکان بیان خواهد داشت. افق آواکیان از سوسیالیسم افقی است که مناقشه، مخالفت، مبارزه بر سر درست و غلط و مناظره‌ی توده‌ای استثنا نیست بلکه در بافت جامعه تنیده شده است. منابع (انتشارات، اینترنت، ایستگاه‌های تلویزیونی، سالن‌های کنفرانس و غیره) باید در دسترس باشد تا این حقوق واقعی و معنادار باشند - درست برخلاف دموکراسی بورژوازی که پول، ارتباطات و مالکیت، «آزادی بیان» را از بی‌معنا می‌کند.

این جهت‌گیری صرفاً آرزوی زاهدانه نیست که در مواجهه با اولین مشکلات کنار زده شود. بدون شک جوامع سوسیالیستی آینده دشمنان بی‌رحمی در داخل و خارج خواهند داشت که دست به هر کاری خواهند زد که نظام ارتجاعی را احیاء کنند اما در گذشته (در کشورهای سوسیالیستی سابق -م) بیشتر اوقات وجود چنین دشمنانی و ضرورت مبارزه با آن‌ها تبدیل به دلیلی شده است برای دست زدن به روش‌های سرکوب به جای تکیه به توده‌ها و آنان را پیشرو کردن. جوامع سوسیالیستی نوین در قرن بیست و یکم باید با بسط بیسابقه‌ی حقوق فردی در میان تمام اهالی کشور رقم بخورد. خود دولت، از این نظر که محصول انقلاب توده‌ها خواهد بود، بنیاداً از دولت‌های امروزی متفاوت خواهد بود. اما تا زمانی که وجود دولت لازم است، میان دولت سوسیالیستی و مردم تضاد وجود خواهد داشت. دموکراسی شکوفا شده در جامعه‌ی سوسیالیستی و ضمانت حقوق فردی بخشی از مبارزه برای تداوم تغییرات اجتماعی پیشروانه خواهد بود و شرایط مساعدتری را برای پیشروی انقلاب ایجاد خواهد کرد. برای مثال، اهمیت مبارزه برای یک جهان‌بینی علمی و ضدیت با بینش

دینی که افکار توده‌ها را به اسارت گرفته است را در نظر بگیریم. تقریباً در تمام کشورهای عربی، توده‌های مردم به طرق گوناگون - قانون، سایه‌ی سنگین خانواده و سنت، رسانه‌ها و گاه اوباش - از جستجو و کشف دیدگاه‌های آلترناتیو و بحث بر سر آن‌ها منع می‌شوند و آن‌ها که باور دینی ندارند ترسیده و به سکوت رانده می‌شوند. میان دین و دولت باید جدایی اکید وجود داشته باشد. نظام آموزشی به دین نیز باید با استانداردهای علمی که برای بررسی سایر پدیده‌های اجتماعی به کار می‌رود، برخورد کند.

یک جامعه‌ی سوسیالیستی بنیاداً متفاوت به موضوع بحث بر سر دین کاملاً متفاوت برخورد خواهد کرد. می‌دانیم که در جامعه‌ی سوسیالیستی نیز تا مدت‌های زیادی، عده‌ی زیادی از مردم جهان‌بینی علمی کمونیسم را رد کرده و به دین خواهند چسبید. به رهایی از دین احترام گذاشته خواهد شد و هیچ کس زیر فشار نخواهد بود که چیزی باشد که نیست. از سوی دیگر، کمونیست‌ها از مبارزه بر سر دین و به طور کلی بر سر جهان‌بینی عقب‌نشینی نخواهند کرد زیرا تا زمانی که توده‌های مردم فرانگیرند که به جهان آن‌طور که هست نگاه کنند و بر این مبنا دست به تغییر آن بزنند، دست‌یابی به جامعه‌ی کمونیستی غیرممکن خواهد بود. مبارزه در عرصه‌ی فکر میان کسانی که دین باور هستند و کمونیست‌های انقلابی می‌تواند یک مدرسه‌ی واقعی و هیجان‌انگیز باشد که میلیون‌ها نفر در آن شرکت کرده، آموزش دیده و تغییر کنند.

فقدان کمونیست‌های انقلابی

امروزه حلقه‌ی مفقوده در کشورهای عربی وجود یک هسته‌ی سازمان‌یافته از کمونیست‌های انقلابی است. منظورمان به هیچ وجه احزاب «چپ» فسیل شده یا دیگر گرایش‌هایی نیست که هر یک به شکلی، چه با ترکیب جوان یا پیر اعضایشان، تبدیل به نهادهای جامعه‌ی کهنه شده‌اند. مساله حتا دست زدن به نقد رادیکال جامعه نیست. موضوع ظهور نیرویی در جامعه است که درک محکمی از ضرورت رهبری توده‌ها در سرنگونی انقلابی دولت‌های موجود است، عزم این کار را دارد و ضرورتاً صاحب درک علمی از ساختن یک جامعه بنیاداً متفاوت مورد بحثمان است.

امکان به وجود آوردن تغییر واقعی را می‌توان یک لحظه دید و سپس تصویر آن را از دست داد. فعالیت‌گری، ابتکار عمل و شجاعت توده‌ها مربوط به آن است که آیا باور دارند فداکاری‌هایشان می‌تواند به نتایج ارزشمندی منتهی شود یا نه. طبقات حاکمه به دلیل آن که متفرق‌اند و صفوفشان دستخوش آشفتگی است و ساختار قدرتشان مشروعیت خود را از دست داده است، دیگر نمی‌توانند به روش گذشته حکومت کنند. اما این بحران به طور اتوماتیک به نفع مردم حل نمی‌شود و نظم جدیدی که از درون آن سربلند می‌کند می‌تواند بد یا بدتر باشد. این وضعیتی است که بعد از سقوط مبارک در پیام آواکیان به مردم مصر مورد خطاب قرار گرفته است: «در روسیه، در فوریه‌ی ۱۹۱۷ یک مستبد بی‌رحم دیگر یعنی تزار (سلطنت مطلقه) توسط خیزش مردم سرنگون شد. در آن‌جا نیز، ایالات متحده و بریتانیا و امپریالیست‌های دیگر و سرمایه‌داران روسی تلاش کردند که ستم بر مردم روسیه را در شکلی جدید تداوم بخشند. آن‌ها هم تلاش کردند از مکانیسم‌های «حاکمیت دموکراتیک» و انتخابات و حتا اجازه دادن به شرکت احزاب متفاوت استفاده کنند در حالی که کماکان کنترل کامل این

فرآیند در دست استثمارگران مردم بود و تداوم حاکمیت آنان و تداوم فلاکت توده‌ها را تضمین می‌کرد. اما در این مورد، توده‌های مردم مانورها و توطئه‌های آنان به مردم شناسانده شد و توانستند خیزش انقلابی خود را از میان پیچ و خم‌های مختلف پیش ببرند و در اکتبر ۱۹۱۷ نهادها و مکانیسم‌های دیکتاتوری بورژوازی را درهم شکنند و یک نظام سیاسی و اقتصادی نوین یعنی سوسیالیسم را بنا کنند که برای چند دهه ادامه یافت و در جهت محور روابط ستم و استثمار، به عنوان بخشی از مبارزه در سراسر جهان به سوی هدف نهایی کمونیسم پیش رفت. تفاوت تعیین‌کننده آن بود که در خیزش‌های روسیه یک هسته‌ی رهبری، رهبری کمونیستی موجود بود که دارای درکی روشن و اساساً علمی بود، درکی روشن که محدود به درک از ماهیت این یا آن مستبد بی‌رحم نبود بلکه درکی روشن از کلیت نظام ستم‌گرانه‌ی روسیه و این که مبارزه‌ی انقلابی باید ادامه یابد، به بیرون کردن یک حاکم مشخص از دستگاه حاکمیت اکتفا نکند بلکه تمام آن نظام را درهم شکسته و بر جای آن یک دولت دیگر بگذارد، دولتی که واقعا دربرگیرنده و تجسم اساسی‌ترین منافع توده‌های مردم و آزادی آنان در محور کلیه‌ی شکل‌های ستم و استثمار باشد.

«در دهه‌ی ۱۹۵۰ در نهایت انقلاب در روسیه واژگون شد و سرمایه‌داری در آن جا احیاء شد و روسیه‌ی امروز دیگر تلاش نمی‌کند که این واقعیت را که یک قدرت سرمایه‌داری-امپریالیستی است را پشت نقاب سوسیالیسم پنهان کند. با این وصف، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برای امروز درس‌هایی ارزشمند و حتا تعیین‌کننده دارد. و تعیین‌کننده‌ترین درس این است: وقتی توده‌های مردم در شمار میلیونی بالاخره دیوارهای اسارت خود را می‌شکنند و علیه ستم‌گران و شکنجه‌گران خود بلند می‌شوند، آن‌گاه این مساله که آیا مبارزه‌ی قهرمانانه و فداکاری‌های آنان واقعاً منجر به یک تغییر اساسی، به سمت محور تمام شکل‌های ستم و استثمار خواهد رفت یا خیر وابسته به آن است که آیا یک رهبری، رهبری

کمونیستی وجود دارد و آیا این رهبری کمونیستی دارای درک و متد علمی ضروری هست و آیا بر پایه‌ی این درک و متد علمی می‌تواند رویکرد استراتژیک ضروری را تدوین و نفوذ و رشته‌های پیوند سازمان یافته در میان شمار فزاینده‌ای از توده‌های مردم را سازمان دهد و مردم را از میان تمام پیچ و خم‌ها به سوی هدف تغییر انقلابی و واقعی جامعه در انطبقات با منافع اساسی مردم رهبری کند. و به نوبه‌ی خود، وقتی مردم در شمار عظیم از «روتین نرمال» گسست و زنجیرهای محکم بافته‌شده‌ی روابط ستم‌گرانه را که در آن اسیرند و ذهانشان را پایین می‌کشد بشکنند، وقتی که این‌ها را بشکنند و در شمار میلیونی برخیزند، آن زمان، زمان تعیین‌کننده‌ای برای تشکیلات کمونیستی است که رشته‌های پیوندش با توده‌های مردم را بیش از همیشه توسعه دهد و صفوفش را گسترش دهد و توانایی رهبری کردن را در خود افزایش دهد.

«یا اگر سازمان کمونیستی هنوز موجود نیست و فقط به شکل قطعات جدا از توده‌ها موجود است، این زمان لحظه‌ی تعیین‌کننده‌ای است که سازمان کمونیستی به وجود آید و توسعه بیابد، چالش مطالعه و به کار بست زنده‌ی تئوری کمونیستی را در میانه‌ی این وضعیت متلاطم بلند کند و به طور مستمر ارتباطات خود را گسترش دهد و در جهت انقلابی که اساسی‌ترین و عالی‌ترین منافع توده‌ها را نمایندگی می‌کند، یعنی انقلاب کمونیستی بر شمار فزاینده‌ای از آنان تاثیر گذاشته و نهایتاً در این انقلاب رهبری شان کند. ... به آن‌هایی که می‌خواهند مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی توده‌های تحت ستم با یک رهبری ضروری، گسترش بیابد و در جهت تغییر انقلابی جامعه و رهایی واقعی پیش برود می‌گویم که: دیدگاه و اهداف رهایی‌بخش کمونیسم را در دست بگیرید و در میان توده‌های مبارز به آن بیان سازمان یافته بدهید و نفوذ و حضور آن را گسترش دهید.» (۳۸)

از درون خیزش‌های عربی چه چیزی بیرون خواهد آمد؟

چند سال گذشته مملو از درس‌های غنی، از نوع مثبت و منفی در مورد این مساله بوده است که یک اقلیت نسبتاً کوچک چه تاثیر قدرتمندی می‌تواند بر روی کل جامعه بگذارد. عزم و پیگیری عده‌ای از جوانان و دیگران هنگامی که تلاش‌هایشان به طور اساسی در انطباق با منافع مردم بود یک عامل مود آفرین در سراسر جامعه مصر و تونس شد. اگر آنان منتظر شده بودند که توده‌ها به طور عام یا اکثریت آنان آگاهانه در مورد ضرورت، امکان و چگونگی و زمان‌بندی تغییر اجتماعی تصمیم بگیرند، مبارک و بن‌علی هنوز در قصرهایشان نشسته بودند و توده‌های مردم هنوز فکر می‌کردند که هیچ راهی نیست. اما این دوره درس‌های تاسف‌باری نیز داشته است.

یک بحران انقلابی، بدون فعالیت یک حزب انقلابی و به وجود آمدن یک جنبش کمونیستی انقلابی در میان توده‌های مردم نمی‌تواند تبدیل به یک امکان واقعی در زمینه‌ی انجام انقلاب شود. این جنبش کمونیستی در میان توده‌های مردم باید توسط کمونیسم به مثابه‌ی یک علم و یک هدف هدایت شود. این جنبش حتا اگر کوچک است باید در جستجوی فرصتی باشد تا تاثیرات بزرگ بر کل جامعه بگذارد و قدرت خود را زیاد کند تا بتواند در شرایط مناسب دست به کسب قدرت سیاسی بزند. رخدادهای تا کنونی در سال ۲۰۱۳ اضطرار چنین جنبشی را عریان‌تر کرده است: دوران آشوبی که توسط بهار عربی باز شد نهایتاً حل خواهد شد و بدون ظهور یک رهبری و راه متفاوت، بدون رهبری کمونیستی انقلابی، راه حلی ارتجاعی غلبه خواهد کرد - همان طور که به شکل‌های مختلف در مقابل چشمانمان در جریان است و شکل می‌گیرد.

تاریخ انقلاب ۱۳۵۷ علیه شاه ایران و وقایع پس از آن واقعاً به کار امروز می‌خورد. رفقای ایران این واقعیت را تجربه کردند که انقلابی دزدیده شد، به

انحطاط و شکست کشانده شد. و درس‌های تلخ این تجربه را جمع‌بندی کرده‌اند. آن کسانی که در مصر، تونس و در نقاط دیگر نسبت به نیروهای اسلام‌گرا توهم دارند و همچنین کسانی که حاضرند خود را در اختیار ارتش‌های وابسته به امپریالیسم بگذارند تا به اصطلاح مانع از تکرار تجربه‌ی ایران و رنج‌های عظیمی که بر مردم ایران رفت شوند، باید به این جمع‌بندی‌ها توجه کنند. (۳۹)

اما اگر یک جنبش انقلابی با نیرویی مکفی به پا خیزد و شروع به درهم شکستن دستبند آهنین «دو منسوخ» کند و بهتر از آن، در هر کشوری یک انقلاب شود، این امر موجب تغییرات بزرگ و به شدت ضروری در اوضاع کنونی منطقه و جهان خواهد شد. این امر می‌تواند به پیشروی انقلاب در کشورهای دیگر نیز کمک کند و پیشروی انقلاب در کشورهای دیگر به نوبه‌ی خود به کشوری که انقلاب ابتدا در آن‌جا جهش کرد، کمک خواهد کرد. اگر جرقه‌ای که در سیدی بوزید، شهری کوچک و دورافتاده در تونس شروع شد توانست تمام منطقه را به آتش بکشد و بر مردم سراسر جهان تاثیر بگذارد فقط فکرش را بکنید که سربلند کردن یک جنبش واقعاً انقلابی که در ضدیت با دهشت‌هایی باشد که اکثر مردم فکر می‌کنند چاره‌ناپذیر هستند، چه خواهد شد.

استدلالی بدین مضمون هست که می‌گوید: اگر لیبرال‌ها، فرمیست‌ها و «کمونیست‌های» رویونیست نمی‌توانند جا پایی در جامعه باز کنند پس کمونیسم انقلابی به هیچ وجه نمی‌تواند با توده‌ها پیوند برقرار کند. اما هیچ نوع سرمایه‌داری نمی‌توان یافت که در آن ستم و استثمار وحشیانه‌ی ملل وجود نداشته باشد. هیچ نوع حاکمیت اسلامی «بشردوستانه» نمی‌توان یافت که در آن ستم بر زن نباشد. این‌ها غیرممکن است. چنین راه‌هایی نشدنی هستند و بهتر است قشری از فعالین و کسانی که پتانسیل می‌توانند رهبران مردم باشند هرچه زودتر به این واقعیت برسند. تلاش در پرهیز از مناقشه یا امتیاز دادن به تعصبات دینی مردم، نمی‌تواند آنان را فریب دهد و این کار فقط باعث محکم‌تر

شدن افکار کنونی‌شان خواهد شد که توسط روابط اقتصادی و اجتماعی مسلط در جامعه شکل گرفته است و در تضاد با عمیق‌ترین آرزوها و منافع اساسی‌شان می‌باشد.

عامل مساعد بزرگ آن است که امروز یک چارچوبه‌ی اساسی موجود است: سنتز نوین کمونیسم انقلابی که توسط آواکیان تکامل یافته است، انقلابیون هر کشور را قادر می‌کند که در کلیت خود ببینند که دنیا نیازمند چه نوع دگرگونی انقلابی است و چه نوع دگرگونی انقلابی ممکن است. هر کس که می‌خواهد برای رهایی توده‌ها مبارزه کند باید با پیشرفته‌ترین درک علمی که تولید شده است درگیر شود. از آن‌جا که بینش، متد و تحلیل کمونیستی انقلابی منطبق بر واقعیت است، می‌تواند برای مشکلاتی که توده‌های مردم را به حرکت در می‌آورد جواب فراهم کند.

استقرار جریان انقلابی کمونیستی و ریشه دواندن آن در میان شمار فزاینده‌ای از توده‌های مردم، از پایین و در سراسر جامعه یک ضرورت عاجل است. توده‌های مردم در شمار فزاینده باید این آرمان را در دست بگیرند و نقش فعالی در تغییر جهان بر عهده بگیرند؛ تغییری که هیچ جهان‌بینی و جنبش دیگری نمی‌تواند ممکن کند. پیشاپیش توده‌های بسیاری حتا بدون این که افق روشنی داشته باشند و بدانند که فداکاری آنان چه چیزی را به همراه خواهد آورد، آماده‌ی فداکاری اند. اما زمانی که افق علمی یک جامعه‌ی نوین و رهایی‌بخش، به توده‌های مردم انگیزه دهد و در هر گام شمار فزاینده‌ای را در بر بگیرد و تبدیل به نیرویی در مبارزه حول همه‌ی معضلات و موضوع‌هایی شود که هر روز در مقابل همه هست و بعد از خیزش عربی تبدیل به موضوع بحث و مناظره در میان میلیون‌ها تن شده است، آن‌گاه معجزه‌ی بزرگی رخ خواهد داد.

تشدید تاریخ که مشخصه‌ی بحران‌های عمیق اجتماعی است می‌تواند به سرعت میلیون‌ها نفر را به یک درک پایه‌ای از چه باید کرد برساند. اما به این

شرط که یک نیروی سیاسی به ظهور برسد که می‌تواند بر حقیقت پرتو افکند، می‌تواند یک نورافکن علمی بر ماهیت مساله و راه حل انقلابی آن بیندازد، افق‌های مردم را توسعه دهد و آن‌ها را با تصویر یک جهان متفاوت که هم ممکن است و هم مطلوب آشنا کند، و راه رسیدن به آن را نشان دهد. در شرایط کنونی در کشورهای عربی، حتا یک گروه کوچک از کسانی که دارای درک انقلابی کمونیستی هستند می‌توانند توده‌های مردم را در سطحی وسیع به حرکت درآورند. امروز شرایطی است که یک گروه کوچک می‌تواند میلیون‌ها را به حرکت درآورند. این واقعیت وظیفه‌ی درگیر شدن با سنتز نوین کمونیسم و درک آن را تبدیل به یک وظیفه‌ی تعیین‌کننده و اضطراری کرده است. به ویژه در دیگ جوشان آرزوهای انقلابی و خطرهای حدت یافته در خاورمیانه و شمال آفریقا.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ارتش مصر به دلیل نقش تاریخی‌اش دارای اعتباری در میان مردم است. کودتای نظامی ۱۹۵۲ سلطنت و ابسته به بریتانیا را در مصر برانداخت و در سال‌های بعد، رژیم جمال عبدالناصر فئودال‌های طرفدار بریتانیا را خلع زمین و قدرت کرد. اما ناصر همیشه بر سرمایه‌ی خارجی و حمایت نظامی این یا آن قدرت بزرگ تکیه کرد. شرایط پیچیده و سیالی چون رقابت میان امپریالیست‌های بریتانیا و فرانسه که در جنگ جهانی دوم ضعیف شده بودند با ایالات متحده‌ی آمریکا که به شدت قوی شده بود، و همچنین سربلند کردن شوروی به مثابه‌ی یک کشور امپریالیستی که پس از احیای سرمایه‌داری در آن کشور در شکل سرمایه‌داری دولتی «سوسیالیستی» رخ داده بود، به رژیم ناصر امکان بندبازی میان این قدرت‌ها را می‌داد. ژنرال انور سادات، جانشین ناصر شد. موفقیت او در ضربه زدن به مهاجمین صهیونیست در سال ۱۹۷۳ بیشتر از ناصر بود اما ارتش مصر از این واقعه برای مذاکره و تسلیم به خواست‌های صهیونیست‌ها و قیمومیت ایالات متحده استفاده کرد. این پروسه به قرارداد صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۹ منجر شد که شامل تسلیم جنبه‌های مهمی از حاکمیت مصر بر شبه جزیره‌ی سینا و کانال سوئز و ایجاد یک اتحاد عملی با اسرائیل علیه جنبش فلسطین بود. اگر بگوییم که «ارتش‌های مصر و اسرائیل یک چیز هستند» فقط کمی اغراق کرده‌ایم. زمانی که ژنرال عبدالفتاح السیسی در سوم ژوئیه‌ی ۲۰۱۳ دوباره پا به میدان حاکمیت گذاشت سفیر اسرائیل به سفیر مصر گفت: «السیسی فقط یک قهرمان ملی برای مصری‌ها نیست. بلکه برای همه‌ی یهودی‌های اسرائیل قهرمان ملی است...» - نقل شده توسط ری بوش در مقاله‌ی سردبیری مجله‌ی اینترنتی زیر:

August 2013 «virtual issue» of the Review of African Political Economy,

<http://www.tandf.co.uk/journals/spissue/crea-si.pdf>

۲- سوسیالیست‌های انقلابی، در اواخر حکومت مبارک تا زمان انتخاب مرسی در سال ۲۰۱۲ استدلال کرده‌اند که اخوان‌المسلمین را باید حمایت کرد. جمله‌ی معروفشان این است: برخی اوقات با اخوان اما هرگز با دولت. اینان دولت را به مبارک و ژنرال‌هایی که بسیار نزدیک به مبارک هستند تقلیل می‌دهند. بعد از کودتای نظامی این‌ها از این شکایت کردند که «محمد مرسی و اخوان‌المسلمین به انقلاب خیانت کردند. حتی یکی از خواست‌های انقلاب برای عدالت اجتماعی، آزادی، کرامت انسانی یا اجرای عدالت در مورد شهدای انقلاب را برآورده نکردند.» (سامه نقیب، «مصر: چهار روزی که دنیا را تکان داد»، سوم ژوئیه‌ی ۲۰۱۳).

<http://socialistworker.co.uk/art/33815/Egypt3%A+Four+days+that+shook+the+world>.

ویراستار نشریه‌ی «اینترنشنال سوشالیست ریویو» به نام احمد شاوکی کودتای نظامی را این طور تحسین کرد:
«به رسمیت شناختن این واقعیت است که اراده‌ی توده‌های مصر رژیم مرسی را دیگر تحمل نمی‌کند.»

Ahmed Shawki, «All of Egypt is Tahrir,» July 2013, 5, <http://socialistworker.org/05/07/2013/all-of-egypt-is-tahrir>

سپس، مدت مدیدی پس از این که لیبرال‌ها و بسیاری دیگر که علیه مرسی تظاهرات کرده بودند شروع به پس کشیدن پای خود از کشتار طرفداران اخوان المسلمین توسط ارتش کردند، این‌ها نیز بالاخره به محکوم کردن «حاکمیت نظامی» پرداختند و برای اولین بار فهمیدند که اخوان المسلمین هم «فرقه‌گرا» است چون اسلام‌گرایان را در سوزاندن کلیسای مسیحیان رهبری کرده بود. با این وجود به این موضع ادامه دادند که سقوط مرسی نتیجه‌ی «موج انقلابی سی‌ام ژوئن» بود. در حالی که این به اصطلاح «موج انقلابی» بود که جاده را برای کودتای نظامی هموار کرد.

«The military's reign of terror in Cairo,» August 2003, 14

<http://socialistworker.org/15/08/2013/the-militarys-reign-of-terror>

خلاصه این که مواضع سیاسی سوسیالیست‌های انقلابی پر از نوسان بوده است و پیوسته تلاش کرده‌اند که بر امواج جا به جا شونده‌ی سیاسی سواری کنند و این نوسان‌ها را به عنوان تاکتیک‌های سیاسی «مارکسیستی» (که در واقع ترسکیسم است و نه مارکسیسم) توجیه کرده‌اند.

در فاصله‌ی کوتاهی بعد از سرمستی از «پیروزی» تظاهرات‌های طرفدار کودتای نظامی، نقیب نتیجه گرفت که بدون سقوط رژیم‌های عربستان سعودی و امارات عربی، انقلاب در مصر ممکن نیست زیرا این رژیم‌ها از سقوط مرسی حمایت کرده‌اند و وعده داده‌اند که از رژیم حاکم در مصر با کمک‌های مالی بزرگ حمایت کنند. در واقع یعنی هرگز! زیرا شرایط مصر با وجود شمار عظیمی از توده‌های فقر زده در شهر و روستا بسیار برای انقلاب مساعدتر از انقلاب در آن کشورها است که چنین شرایطی را ندارند. عامل دیگری که به اعتقاد نقیب مانع از انقلاب در مصر می‌شود گستردگی مناطق روستایی به ویژه در جنوب مصر است که به قول او «جنبش اسلامی بیشترین پایه را دارد.»

«The Egyptian Revolution must spread to win,» July 2013, 16

<http://socialistworker.co.uk/art/33902/The+Egyptian+Revolution+must+spread+to+win>

Revolutionary Socialists' Letter to Supporters, August 2013, 15

<http://socialistworker.co.uk/art/34144/Egyptian+Revolutionary+Socialists+letter+to+supporters>

بعدا به موضوع اسلام‌گرایی و فقر نگاه خواهیم کرد. اما در این جا دو سوال مطرح است: آیا حقیقت دارد که فقر و «توسعه» نیافتگی هیچ نیست مگر مانعی در مقابل انقلاب؟ و اگر حقیقت دارد که اسلام‌گرایان معضلی است (نه فقط در روستا بلکه در واقعیت در سراسر جامعه) چرا سوسیالیست‌های انقلابی تا کنون به مقابله با آن نپرداخته است؟

سوسیالیست‌های انقلابی همیشه از تاکتیک ضدیت با آن چه در هر مقطع «دشمن عمده» می‌داند استفاده کرده است. باید پرسید کدام استراتژی (کدام هدف) درخشان است که این تاکتیک‌ها قصد تحقق آن را داشته‌اند؟ آن گونه نقیب اوضاع را تشریح می‌کند، از این تاکتیک‌ها هدفشان «از دست ندادن فرصت برای زیاد شدن» بوده است. آیا تعریف اپورتونسیسم همین نیست؟

۳- نقیب، «چهار روزی که جهان را تکان داد»

۴- «فرض و استدلال این است که چون توده‌های میلیونی در حال عمل هستند، هر آن چه که انجام می‌دهند باید بر حق و عادلانه و در نهایت به نفع‌شان باشد ... این اپیستمولوژی پوپولیستی، رویکردی است که افکار عمومی را محک حقیقت می‌داند - افکار عمومی حقیقت را تعیین می‌کند. این رویکرد، از علم برای درک واقعیت و این که کدام کارکردها و دینامیک‌های زیربنایی واقعیت را شکل می‌دهند استفاده نمی‌کند؛ افکار غلط و شیوه‌ی اندیشیدن مردم را که در تضاد با واقعیت است به چالش نمی‌گیرد، نقد نمی‌کند و افکار آنان را تغییر نمی‌دهد.» - به نقل از مقاله‌ی «میلیون‌ها نفر می‌توانند اشتباه کنند - کودتا در مصر، انقلاب نیست»؛ نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۳۱۲، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

عدد ۱۷ میلیون (برخی‌ها حتا ادعا می‌کنند ۳۳ میلیون) نفر در خیابان‌های مصر با درخواست نامه‌ای در دست که ژنرال‌ها وارد عمل شوند، یک فانتزی ناب است که می‌خواهد از دست اوضاع سیاسی پیچیده‌ی امروز فرار کند و این کار را با توسل جستن به این ایده که میلیون‌ها نفر نمی‌توانند اشتباه کنند و غلو کردن در مورد شمار میلیونی و چشم فرو بستن بر میلیون‌ها نفر دیگری که حامی اخوان‌المسلمین هستند انجام می‌دهد. کدامیک از این «میلیون نفر» درست می‌گویند: طرفداران مرسی یا مخالفین؟ چنین چیزی از ابتدای امر یک معضل بود. میدان تحریر اصلاً گنجایش یک میلیون نفر را ندارد. ادعاها مبنی بر حضور «میلیون‌ها» نفر در ژانویه‌ی ۲۰۱۱ برای مقابله با ادعاهای رژیم مبارک که می‌گفت «اکثریت ساکت» طرفدار وی هستند طرح شد و آثار اولیه‌ی درک‌های غلط موجود بود که گویا مشروعیت سیاسی از اکثریت بودن سرچشمه می‌گیرد. این درک غلط بسیاری از افرادی را که فکر انقلابی دارند گیج کرده است. به ویژه اکنون که شکاف تلخی میان مردم افتاده است.

۵- برخی‌ها مفهوم «دولت عمیق» را که معنی‌اش وجود باندی از مرتجعین سرسخت در میان نیروهای نظامی و سرویس‌های امنیتی است را به کار برده‌اند. این مفهوم در واقع بیان نگرشی است که میان بخش انتخاب شده و انتخاب نشده‌ی دولت فرق می‌گذارد: بخش انتخاب شده را قابل تغییر و به خدمت منافع مردم در آوردن می‌بیند و بخش انتخاب نشده‌ی دولت را نماینده‌ی منافع ارتجاعی که در مقابل تغییر مقاومت می‌کند. در حالی که دستگاه دولتی به مثابه‌ی یک کل ابزار دیکتاتوری طبقات حاکمه بر مردم است و انتخابات‌ها برای خدمت به این دیکتاتوری طراحی شده‌اند - از جمله برای روشن کردن محدوده‌های مشارکت سیاسی مردم در فرآیند سیاسی. بعداً در مورد انتخابات بیشتر خواهیم گفت. یک تمایز میان دستگاه دولتی و حکومت‌های روز وجود دارد اما هر حکومتی که منافع طبقه‌ی حاکمه را برآورده نکند دوام نمی‌آورد. برای مثال، محمد مرسی. طنز ماجرا در آن است که خودِ مرسی به عوض شدن ترکیب فرماندهی نیروهای نظامی که او را سرنگون کرد کمک کرد. نمی‌توان به مرسی انتقاد کرد که نیروهای نظامی، پلیس، قوه‌ی قضاییه و دیگر ساختارهای دوران حکومت مبارک را دست نخورده گذاشت زیرا او هرگز انتخاب دیگری نداشت. اما مهم است این واقعیت را تشخیص دهیم که اخوان‌المسلمین خواهان آن بود که با نیروهای رژیم کهنه شریک در قدرت بشود و به آن به شرطی اجازه‌ی ورود به قدرت داده شد که به احیای مشروعیتِ دولتی که میلیون‌ها مصری دیگر حاضر به تحملش نبودند کمک کند.

۶- باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا از بدو تاسیس آن در سال ۱۹۷۵ بوده است. او نقش تعیین‌کننده‌ای در تحلیل از قدرت‌گیری ضد انقلاب در چین در سال ۱۹۷۶ متعاقب مرگ مائوتسه دون و در بسیج کمونیست‌های سراسر جهان در بلند کردن میراث انقلابی مائو و پیشبرد آن بازی کرد. در چند دهه‌ی گذشته، آواکیان به طور علمی تمام تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و چین و علاوه بر آن دیگر تکاملات دانش بشر در زمینه‌ی علوم، تاریخ و فرهنگ را بررسی کرده است. بر این پایه سنتز نوین کمونیسم را به وجود آورده است.

«سنتز نوین، ترکیب‌بندی و قالب‌بندی دوباره‌ی جوانب مثبتِ تجاربِ جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی و یادگیری از جنبه‌های منفی این تجربه، در ابعاد فلسفی و ایدئولوژیک و سیاسی است. هدف، دست‌یابی به جهت‌گیری، متد و رویکردی بسیار علمی‌تر در مورد انقلاب کردن و کسب قدرت و نیز در مورد جوانب مختلف جامعه‌ی سوسیالیستی آینده است: تامین نیازهای مادی بسط‌یابنده‌ی جامعه و مردم؛ غلبه بر زخم‌های گذشته و تداوم بخشیدن به دگرگونی انقلابی جامعه و حمایت از مبارزات انقلابی جهان و عمل کردن بر این پایه که عرصه‌ی جهانی و مبارزه‌ی جهانی اساسی‌ترین و مهم‌ترین عرصه است. همراه با این، ایجاد فضایی کیفیتاً بیشتر

برای نیازهای فکری و فرهنگی مردم و به راه انداختن پروسه‌های متنوع و غنی اکتشاف و تجربه کردن در عرصه‌های علم، هنر و فرهنگ و به طور کلی حیات فکری جامعه، و ایجاد فضای گسترش‌یابنده برای رقابت ایده‌ها و مکاتب فکری گوناگون و برای ابتکار عمل و خلاقیت فردی و حمایت از حقوق فردی از جمله تأمین فضا برای این‌که افراد بتوانند در «جامعه‌ی مدنی»، مستقل از دولت، با هم کُنش داشته باشند - و انجام همه‌ی این‌ها در چارچوبه‌ی تعاون و کلکتیو. در همان حال، از قدرت دولتی محافظت خواهد شد و به مثابه‌ی یک قدرت دولتی انقلابی در خدمت منافع انقلاب پرولتری در این کشور و در سراسر جهان تکامل خواهد یافت و دولت، عنصر رهبری‌کننده و مرکزی در اقتصاد و در جهت‌گیری کلی جامعه خواهد بود. اما خود دولت نیز مداوماً تحول یافته و به طور فزاینده تبدیل به دولتی کاملاً متفاوت از همه‌ی دولت‌هایی که بشر تاکنون به خود دیده خواهد شد. این، بخش مهمی از حرکت به سوی محو دولت خواهد بود که با استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی ممکن خواهد شد.» (باب آواکیان: «انقلاب کردن و رهایی بشریت»، بخش اول. ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷)

۷- «هیچ جبر جاودانه‌ای در این‌که اوضاع این‌گونه بماند وجود ندارد - یک جهان متفاوت و بهتر را می‌توان از طریق انقلاب به وجود آورد» - نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۱۷، ۱۹۵، ۱۷ مارس ۲۰۱۰

۸- «در اواسط دهه‌ی ۲۰۰۰ بانک‌های اسلامی که در مصر فعالیت می‌کردند حدود ده درصد از موجودی‌های تجاری نظام بانکی مصر را در اختیار داشتند. ... در سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ و دهه‌ی ۲۰۰۰ هشت نفر از بیست نفر ثروتمندترین خانواده در مصر، با دارایی‌های خالص به هم پیوسته در بخش خصوصی، از اخوان المسلمین یا گروه‌های سلفی دیگر بوده‌اند. اخیراً، رهبن اسلامی تبدیل به یک بازیگر کلیدی در یکی از استراتژیک‌ترین و رشد‌یابنده‌ترین بخش صنایع شده است. در دهه‌ی ۲۰۰۰ اسلام‌گرایی در حال تثبیت خود در بالای نردبان اجتماعی مصر بود.»

Tarek Osman, *Egypt on the Brink*, Yale University Press, New Haven, 2010, pp. 110-109.

۹- در دو دهه‌ی گذشته نزدیک به ده میلیون نفر از زارعان اجاره‌دار و خانواده‌هایشان به زور از زمین‌هایشان بیرون رانده شدند، در حالی که جمعیت مصر ۹۰ میلیون نفر است.

Bush, editorial, *Review of African Political Economy*, August 2013.)

۱۰- این استدلال ژیلبر آشکار است در:

Gilbert Achcar in *The People Want: A Radical Exploration of the Arab Uprising*, Saqi Books, London, 2013, pp. 261-250.

۱۱- «طبق درک ماتریالیستی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده‌ی نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و بازتولید

زندگی. نه مارکس و نه من هرگز چیزی بیش از این نگفته‌ایم. در نتیجه، اگر کسی این را پیچانده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده است، در واقع این گزاره را تبدیل به عبارتی بی‌معنا، مجرد و یاوه کرده است. وضعیت اقتصادی اساس است اما مولفه‌های مختلف روبنا ... نیز بر مسیر مبارزات تاریخی تاثیر می‌گذارند و در بسیاری موارد به ویژه شکل آن‌ها را تعیین می‌کنند.» - نامه‌ی فردریک انگلس به جی. بلوخ، ۲۱-۲۲ سپتامبر ۱۸۹۰

۱۲- کریس هارمن، پیامبر و پرولتاریا، بنیادگرایی اسلامی، طبقه و انقلاب.

Chris Harman, *The Prophet and the Proletariat, Islamic Fundamentalism, Class and Revolution*, Socialist Workers Party, London, 1999.

در لینک زیر اساس تئوریک گرایش انترناسیونال سوسیالیستی را در حمایت از اسلام‌گرایی و این که چرا باید از آن حمایت کرد را می‌توانید بخوانید. اما باید خاطرنشان کرد که چنین دیدگاهی منحصر به ترسکیست‌ها نیست.

<http://www.marxists.org/archive/harman/1994/xx/islam.htm>

۱۳- سمیر امین به مدت چند دهه یکی از تئوریسین‌های معرف‌ضدامپریالیست و یکی از شخصیت‌های «سوسیال فوروم جهانی» بوده است. با این وصف او از تجاوز فرانسه به مالی و کودتا در مصر حمایت کرد. و استدلالش در این کار این بود که این‌ها موجب تضعیف اسلام‌گرایان می‌شود و عملکرد نظامیان علیه اسلام‌گرایان ضربه‌ای به سلطه‌ی ایالات متحده بوده است. برای شخصی چون امین که خود را مارکسیست می‌داند، باید این موضع‌گیری را یک خیانت تلقی کرد اما متأسفانه در میان مصری‌ها و بسیاری دیگر چنین موضعی عقل سلیم قلم‌داد می‌شود. (نوشته‌های امین در مورد اسلام‌گرایی را می‌توان در سایت مانتلی ریویو یا لینک‌های زیر جستجو کرد.

pambazuka.org; on the coup, «The Egyptian nation and its army,»

<http://www.ahewar.org/eng/show.art.asp?aid=1791>

این موضع مرتبط است با نظریه‌ی امین در مورد امپریالیسم و رشد سرمایه‌داری. او هم نظر آندره گونترفرانک است که در سال ۱۹۶۶ کتابی تحت عنوان «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» (مانتلی ریویو پرس، نیویورک، ۱۹۶۶) را منتشر کرد و در آن این‌تر را پیش گذاشت که امپریالیسم رشد اقتصادی کشورهایی مانند برزیل را می‌گیرد. این نظریه عکس برگردان تئوری کلاسیک و ارتجاعی توسعه است که توسعه‌ی اقتصادی را راه حل مشکلات این کشورها می‌داند. کافی است نگاهی به برزیل بیندازیم تا ببینیم که هیچ یک از این تئوری‌ها درست نیست.

این فکر غلط که امپریالیسم مانع توسعه می‌شود بر نگاه امین در مورد انقلاب چین تاثیر گذاشت. از آن جا که وی توسعه‌ی اقتصادی را موضوع کلیدی می‌دانست، نتوانست متوجه‌ی تفاوت فاحش میان پروژه‌ی اقتصادی مائو و پروژه‌ی اقتصادی دن سیاو پین شود و ببیند که اولی پروژه‌ی توسعه‌ی منسجم و متوازن در خدمت چیره شدن بر جامعه‌ی طبقاتی بود و دومی پروژه‌ی توسعه‌ی اقتصادی به هر قیمتی. هر چند امین خود را با مائویسم همسو می‌بیند اما کارش به حمایت از «رهروان سرمایه‌داری» در چین کشید که سوسیالیسم را سرنگون کرده و سرمایه‌داری را احیاء کردند.

امین، اسم خود را پشتوانه‌ی کودتای نظامیان در مصر کرد. او نوشت که اراده‌ی مردم توسط «ملت مصر و ارتش آن» به اجرا درآمد. باید به وی خاطرنشان کرد که، طبقات حاکمه‌ی مصر ارتشی دارند؛ وظیفه‌ی این ارتش هیچ ربطی به منافع توده‌های مردم مصر یا ملت مصر ندارد. سلاح‌های آن برای کشتار مصری‌ها است یا برای نمایش - مانند هواپیماهای درجه دومی که آمریکایی‌ها به آن داده‌اند و دارای هیچ گونه فن‌آوری که بتواند در مقابل اسرائیل مفید باشد نیست. شاید هم این سلاح‌ها برای آن است که علیه دیگر همسایه‌های ضعیف‌ترش به کار رود. ارتش مصر مشخصاً طوری سازمان یافته است که نتواند علیه دولت هم مرزی که مکرراً به آن تجاوز کرده و تنها تهدید خارجی است بچنگد. برخی می‌گویند از آن جا که اعضای ارتش مصر عمدتاً سربازان وظیفه هستند پس باید ارتشی مردمی باشد. با این حساب ارتش ایالات متحده‌ی آمریکا در جنگ ویتنام نیز «ارتش مردمی» بود.

۱۴- آواکیان، «نظراتی در باره‌ی سوسیالیسم و کمونیسم: یک دولت بنیاداً نوین، یک تصویر بنیاداً متفاوت و بسیار عظیم‌تر در مورد آزادی»

revcom.us/bob_avakian/views

۱۵- برای مثال رجوع کنید به کتاب رابرت دریفوس، «بازی شیطان، چگونه ایالات متحده به رشد بنیادگرایی اسلامی کمک کرد». (نیویورک، ۲۰۰۵، انتشارات متروپولیتن). اثرات درهم شکستن جنبش آزادی‌بخش سکولار در فلسطین، از جمله قتل سیستماتیک روشنفکران فلسطینی توسط اسرائیل هنوز به طرز دردناکی در کشورهای عرب احساس می‌شود.

۱۶- آواکیان، «دور ریختن همه‌ی خدایان! پاره کردن زنجیرهای اسارت ذهن و تغییر رادیکال جهان»، ص ۱۰۱-۱۰۶. در صفحات بعدی آواکیان مورد ایران، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و ایران را بحث می‌کند.

۱۷- یکی از نمونه‌های گفتمان «ضد امپریالیستی» اسلام‌گرایان می‌توان به نوشته‌های شیخ مراکشی به نام عبدالسلام یاسین رجوع کرد. مثلاً جزوه‌ای تحت عنوان «زن مومن در جهانی پر آشوب» که از کتابی (۱۹۹۳)

گزیده شده است. این گفتمان موضوعاتی مانند موضوعات زیر را در بر می‌گیرد: نابودی اجتماعی توسط اثرات بازار آزاد و ریشه‌کن شدن دهقانان، فساد که توسط غرب وارد شده است و عوام‌فریبی ایده‌آل‌ها و اعمال غرب، نابودی محیط زیست و شرایط «نکبت‌بار» زنان در «مدرنیته». این مواضع در میان کسانی که خود را فمینیست و ضد کلنیالیست می‌دانند اعتباری یافته است.

۱۸- آواکیان، «نظراتی در باره‌ی سوسیالیسم و کمونیسم...»

۱۹- نقل شده در «اساس‌نامه‌ی حزب کمونیست انقلابی آمریکا» - ۲۰۰۸

۲۰- ریموند لوتا با فرانک شانون، آمریکا در سرایش؛ شیکاگو، ۱۹۸۴ ص ۱۰۳

۲۱- یک تحقیق و تحلیل برجسته در مورد رابطه‌ی میان اقتصاد داخلی و ساختار طبقاتی مصر با ادغام آن در اقتصاد جهانی امپریالیستی توسط دو نویسنده‌ی مصری با اسامی مستعار محمود حسین انجام شده است. این دو نویسنده با درک‌های خودشان بسیار تحت تاثیر مائوئیسم بودند. آنان این تز را پیش گذاشتند که مصر با گذار ناقص به سرمایه‌داری رقم خورده است که به طور هم زمان دارای سرمایه‌داری انحصاری بسیار توسعه یافته است که تابع امپریالیسم می‌باشد و هم چنین دارای بقایای مختصات فئودالی و ماقبل سرمایه‌داری است و این دو جنبه دست در دست یکدیگر روابط اجتماعی، نهادهای سیاسی، عادات و افکار عقب‌مانده را تقویت می‌کنند.

مبارزه‌ی طبقاتی در مصر ۱۹۴۵-۱۹۷۱، مانته‌ی ریویو ۱۹۷۴

۲۲- «بحران جامعه‌ی روستایی در مصر معاصر دارای ضد و نقیض‌های بسیار است. در حالی که کشاورزی مصر یکی از پربرترین و فشرده‌ترین کشاورزی‌های جهان است، دهقانان آن در میان فقیرترین دهقانان جهان هستند. طبق تحلیل‌های مختلف، ۵۰ تا ۸۰ درصد از آنان زیر خط فقر زندگی می‌کنند. مضافاً، در حالی که مصر یکی از بزرگترین صادر کنندگان محصولات کشاورزی است، یکی از بزرگترین واردکنندگان مواد غذایی نیز هست.» (حبیب ایب، بحران جامعه‌ی روستایی در مصر، انتشارات کارتالا، پاریس ۲۰۱۰)

La crise de la société rurale en Egypte, Habib Ayeb, Editions Karthala, Paris, 2010.

۲۳- «اقتصاد مصر از ۱۹۸۰ به این سو، بر حسب قیمت واقعی سالانه ۵ درصد رشد کرده است. آرزوی همه‌ی کشورهای در حال توسعه است که دارای چنین رشدی باشند به ویژه در جایی که این رشد از رشد جمعیت بیشتر است. با این وصف، رشد اقتصادی مستمراً در زمینه‌ی ایجاد شغل و کاهش فقر شکست خورده است. سلاطین کائوچو که وابسته به حزب حاکم مبارک هستند، در چاق و چله کردن خودشان موفق بوده‌اند - در زمینه‌ی ساختمان، اراضی، سیمان و فولاد و البته در زمینه‌ی نظامی. ارتش «اسباب‌بازی‌های پسرانه»ی خود را با ارزش ۱,۳ میلیارد دلار در سال از ایالات متحده دریافت کرده است و علاوه بر این سوداگری‌های اقتصادی

عظیم آن در زمین، ساختمان و تولیدات تضمین شده است. اما فقر شهری و روستایی، محرومیت اکثریت مصری‌ها از ثروتی که خودشان تولید می‌کنند، بزرگترین کیفرخواست سی سال گذشته است. در بهترین حالت، مصر توسعه یافته است اما مصری‌ها توسعه نیافته‌اند! سطح بیکاری را می‌توان تا ۵۰ درصد تخمین زد، تورم مواد غذایی ۲۰ درصد است که فقر و گرسنگی کودکان را تشدید کرده است و شورش‌های نان در نانوایی‌های قاهره در سال ۲۰۰۸ نشانه‌ای از توفانی بود که در راه بود.» (ری بوش، مصر: یک انقلاب داریم؟)»

Ray Bush, «Egypt: a permanent revolution?», Review of African Political Economy, Vol. 38, No. 128, June 2011.

۲۴- یکی از تبارزاتِ درخشان آن در ادبیات بوده است. دهه‌ی گذشته شاهد ظهور یک ژانر ادبی موسوم به رمان خانگی بوده است. مشهورترین آن «خانه‌ی یاکوبین» نوشته‌ی علا ال-اسوانی است که به مدت دو سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ پرفروش‌ترین رمان در جهان عرب بود و بعد از آن تبدیل به یک فیلم و سپس سریال تلویزیونی شد. در همان سال حمید ابو گلایل رمانی نوشته است به نام «دزدان بازنشسته». هر دو رمان یک ساختمان آپارتمانی و ساکنین آن را به عنوان استعاره‌ای از جامعه مصر گرفتارند. اسوانی منظره‌ای از تمام طبقات اجتماعی مصر را در ارتباط با ساختمانی در مرکز قاهره ارائه می‌دهد. اما ابو گلایل بر روی مهاجرین بدون در هلوای که محله‌ای فقیر در جنوب است و زمانی نمونه‌ی حمایت‌پدرانه‌ی رژیم ناصر از رفاه طبقه‌ی کارگر بود، تمرکز دارد. هر دو نویسنده تصویری سنگ‌دلانه از جامعه‌ای می‌دهند که پنجره‌ها و درهایش را می‌خکوب کرده و بسته‌اند و بوی خفقان‌آور کهنگی هر اتاقی را از بالا تا پایین گرفته است. بی‌رحمی و فساد رژیم همه‌ی جوانب زندگی، و رنج‌آورتر از همه، عادی‌ترین روابط میان مردم را زهرآلود کرده است.

Alaa Al-Aswany's The Yacoubian Building

Hamdi Abu Golayyel's Thieves in Retirement

۲۵- این متن از مقاله‌ی زیر استفاده شده است:

«Liberal Capitalism, Crony Capitalism and Lumpen Development,» an article originally published in published in Pambazuka no. 607, November 2012, 11 (<http://pambazuka.org/en/category/features/85513>) reposted on fsm2013.org.

-۲۶

Hele Beji, «Amina, L'histoire en marche,» Le Monde, June 2013, 15 (http://www.lemonde.fr/idees/article/15/06/2013/amina-l-histoire-en-marche_3232_3430135.html)

باید اضافه کرد که در جوامع مردسالار امروزی، از جمله در تونس و فرانسه دو کشوری که فَمین فعال بوده است، لخت شدن در ملاء عام معمولاً نمی‌تواند از چنگال «نگاه مردانه» و شئی سازی زن به دور بماند. بنا بر این، نمی‌تواند یک تاکتیک عام برای رهایی زنان باشد.

۲۷- مجله‌ی قاهره، «بلاگرهای لخت مصری‌های هر طیف را عصبانی کرده است» نوشته‌ی لیام استک و دیوید کرک پاتریک، نیویورک تایمز، ۱۷ نوامبر ۲۰۱۱. همچنین به مصاحبه‌ی آلیا ماگدا المهدی، پاریس ۲۰۱۳ نگاه کنید.

Cairo Journal, «Nude Blogger rile Egyptians of All Stripes,» By Liam Stack and David D. Kirkpatrick, New York Times, November 2011, 17. Also, see the interview with Aliaa Magda el-Mahdy reprinted in Smain Laachers Insurrections arabes, Libella, Paris, 2013.

۲۸- به فصل «نفرت از بدن زن» در کتاب «خیزش عربی» نوشته‌ی سمایین لاشر، جامعه‌شناس الجزایری-فرانسوی رجوع کنید. او خود را طرفدار روشنگری می‌داند. اما آن قدر انسجام فکری دارد که بگوید دیده‌رو هم زنان را مساوی مردان نمی‌داندست و میرگفت زنان «کامل کننده»ی مرد هستند. و تاکید می‌کند که حتا مشهورترین ملی‌گرایان مانند ناصر، بومدین و بورقیبه طرفدار پاتریارکی، عشیره و اسلام بودند. (ص ۱۴۲) او شورش‌های امروز را به نقد می‌کشد زیرا فراتر از ضدیت با «استبداد» و «شیوه‌های حکومتی» نمی‌روند و تبدیل به چالش‌های رادیکالی نسبت به نظم موجود نمی‌شوند که استبداد مرد بر زن را در تمام عرصه‌ها و جنبه‌های زندگی به زیر کشد. او همچنین نسبت‌گرایان فرهنگی غربی را نقد می‌کند زیرا آنان موضع نمی‌گیرند که آیا این شورش‌ها نسبت به زنان انقلابی هستند یا ضد انقلابی. (ص ۲۷۹-۲۸۱) او به شدت این نسبت‌گرایان را که می‌گویند نباید با به اصطلاح «نگاه غربی» به مساله‌ی ستم بر زن در کشورهای نومستعمره نگریت انتقاد می‌کند و می‌گوید ستم، ستم است و مهم نیست که چه کسی به آن نگاه می‌کند. سوال این‌جا است که چرا یک دموکرات می‌تواند چنین موضعی بگیرد اما بسیاری از کسانی که خود را «مارکسیست» و «سوسیالیست» و «کمونیست» می‌خوانند در این آزمون رفوزه می‌شوند؟)

the chapter «La haine du corps des femmes» in Laacher's Insurrections arabes.

۲۹- ممکن است فکر کنید که پلیس بعد از این که به کودتا کمک کرد اعتصاب خود را علیه حمایت از زنان در مقابل خشونت و تجاوز پایان دهند. اما چنین چیزی رخ نداد. وقتی که در دوره‌ی فستیوال عید که آخر رمضان است جمعیت از اطراف قاهره به مرکز شهر سرازیر شد بسیاری از زنان و دختر بچه‌ها مورد خشونت جنسی قرار گرفتند و اغلب پسران جوان بودند که دست به این خشونت می‌زدند. عضو یکی از گروه‌هایی که برای پایان

دادن به دهشت خشونت جنسی علیه زنان فعالیت می‌کنند می‌گفت، «مردم احساس می‌کنند که آزار دادن حقیقتاً است. آدم‌ها هنگام دزدیدن موبایل کسی فوراً پا به فرار می‌گذارند چون می‌دانند که مجرم هستند. اما الان وضع طوری شده است که افرادی که دست به آزار جنسی می‌زنند فرار نمی‌کنند! همان‌جا می‌ایستند.»
عده‌ی زیادی به ویژه زنان داوطلبانه وارد گشت‌های ضد خشونت جنسی می‌شوند. اما مقامات کشور هنوز کنار ایستاده‌اند. (دیلی نیوز مصر، ۱۴ اوت ۲۰۱۳)

<http://www.dailynewsegypt.com/14/08/2013/i-saw-harassment-eid-patrols-show-worrying-trends-in-a-national-problem/>

۳۰- «بیانیه‌ی رهایی زن و تمام بشریت» توسط آر.سی.بی تاریخ ۸ مارس ۲۰۰۹، نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۱۵۹.

اسلام‌گرایان می‌گویند که بدن زن مانند یک قطعه شکلات است: آیا بهتر نیست که در ورق پیچیده شود تا تازه بماند و از دیدگان آزمند دور باشد؟ جوابی که اغلب در غرب داده می‌شود این است: این شکلات وقتی باعث می‌شود که آب دهان مردان راه بیفتد بهتر فروش می‌رود - یعنی، به نمایش گذاشتن بدن زن ارزش بازاری آنان را بالا می‌برد. سوال این جاست که در کدام یک از جوامع امروزی بر روی کراهی زمین، زن می‌تواند یک شخص باشد و نه قطعه‌ای آب نبات؟

۳۱- در «بیانیه» می‌نویسد: «سرمایه‌داری نه زنان را رها کرده است و نه می‌تواند رها کند. سرمایه‌داری صرفاً شکل‌های ستم بر زن را عوض کرده است و ماهیت ساختاری این ستم‌گری را به طرق مختلف پنهان کرده است مثلاً از این طریق که به زنان نیز مانند مردان اجازه داده است که به خودشان به عنوان افراد ایزوله نگاه کنند. به این ترتیب انقیاد ساختاری و مستمر زنان و دیگر توده‌های مردم را در هاله‌ای از ابهام پوشانده است. مبارزه برای برابری زنان مطلقاً بخش مهمی از رهایی زنان است اما به خودی خود به اندازه‌ی کافی رادیکال نیست. اگر مبارزه برای برابری به افق‌های تنگ جهان سرمایه‌داری محدود بماند و اگر نظام سرمایه‌داری خودش دست نخورده بر جای بماند، زنان می‌توانند «در بهترین حالت» به مثابه‌ی دارندگان کالا «صاحب خود» گردند یا این که می‌توانند بر دیگران سلطه یافته و با آنان مثل کالا رفتار کنند - اما هرگز نمی‌توانند از محدوده‌های تنگ و محدود کننده‌ی این نظام استثمارگر رها بشوند.»

۳۲- رجوع کنید به «آن‌چه در مورد انقلاب کمونیستی، راه واقعی رسیدن به رهایی، تاریخ آن و آینده‌مان» (می‌دانید) در واقع نشان می‌دهد که چیزی در مورد آن‌ها نمی‌دانید»، شماره‌ی ویژه‌ی نشریه‌ی انقلاب، ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳. همچنین رجوع کنید به «کمونیسم: آغاز یک مرحله‌ی نوین، مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی»

آمریکا، انتشارات آر.سی.پی، شیکاگو، ۲۰۰۹.

revcom.us/Manifesto/Manifesto.html

همچنین رجوع کنید به «تاریخ کمونیسم را درست بشناسیم»

«Set the Record Straight» at thisiscommunism.org

باب آواکیان، «انقلاب فرهنگی در چین ... هنر و فرهنگ ... نارضایتی و جوشش فکری ... و پیش برد انقلاب به

سوی انقلاب»، در نشریه‌ی «دیمارکیشنز» شماره‌ی ۲ تابستان-پاییز ۲۰۱۳

Demarcations, A Journal of Communist Theory and Polemic, No. 2, Summer-Fall 2012, demarcations-journal.org

۳۳- «انقلابی که نیاز داریم ... رهبری که داریم، پیام و فراخوانی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا»

«The Revolution We Need... The Leadership We Have, A Message, and a Call, from the Revolutionary Communist Party,» Revolution no. 170, July 2009, 19.

۳۴- ریموند لوتا، «هوگو چاوز و استراتژی نفتی ... اما آیا این می‌تواند به رهایی منجر شود»، نشریه‌ی انقلاب

شماره‌ی ۹۴ ژوئیه‌ی ۲۰۰۷

۳۵- ریموند لوتا، «کره‌ی شمالی یک جامعه‌ی سوسیالیستی نیست»، نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۳۰۱، ۱۴ آوریل

۲۰۱۳

۳۶- حبیب عیب، «جغرافیای سیاسی و اجتماعی انقلاب تونس: انقلاب از پایین»، مجله‌ی اقتصاد سیاسی آفریقا،

اوت ۲۰۱۳. حبیب عیب در این مقاله که در بالا از آن نقل کردیم به کنایه سیدی بوزید (شهر فقر زده‌ای که

محمد بوعزیز خود را به آتش کشید و موجب به راه افتادن شورش تونس شد) و سیدی بوسعید (منطقه‌ی

ثروتمند در شمال تونس) را مقایسه می‌کند تا نابرابری‌های هولناک میان منطقه‌ی شمال شرقی تونس (که

ساحلی است و اقتصاد صادراتی دارد) با مناطق جنوب، مرکز و غرب تونس (که به آب راه ندارند و فقر زده

هستند) نشان دهد. او رابطه‌ی میان منحرف کردن آب برای تولید خرما و روغن زیتون صادراتی و گسترش

توریسم را با نابودی زارعان کوچک که در گذشته خود و کشور را تغذیه می‌کردند نشان می‌دهد. کمتر کشوری

دارای کشاورزی با پتانسیلی مانند مصر است. اما همان‌طور که عیب نشان می‌دهد وابستگی تونس به واردات

مواد غذایی نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر جغرافیا و آب و هوا نیست.

۳۷- مساله‌ی منابع آبی و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی آن در «بحران جامعه‌ی روستایی در

مصر» نوشته‌ی حبیب عیب به طور مفصل بحث شده است. در صفحه‌ی ۱۳۵ یک بیان می‌دهد از شکست

ناصریسم در انجام تغییرات اساسی: هیچ‌گونه صنایع واقعی و توسعه‌ی اقتصادی واقعی رخ نداده است، بیکاری بالا رفته، با وجود اصلاحات ارضی گسترده و مکرر وضع معیشت دهقانان به هیچ وجه بهبود نیافته است، پس از شکستی سخت در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل شبه جزیره‌ی سینا را اشغال کرد که شروع روندی بود که ناصرسیسم را پایان بخشد و آزادی فلسطین کنار گذاشته شد. کتاب «مبارزه‌ی طبقاتی در مصر ۱۹۱۷-۱۹۴۵» که قبلاً منتشر شده است یک تحلیل تئوریک‌تری در مورد ناصرسیسم دارد. آواکیان در کتاب «دور ریختن همه خدایان! پاره کردن زنجیرهای اسارت ذهن و تغییر رادیکال جهان» (ص ۱۰۷-۱۰۹) جمع‌بندی‌های علمی از ناصر کرده و جمع‌بندی‌های نادرست را رد می‌کند.

۳۸- «مصر ۲۰۱۱: میلیون‌ها، قهرمانانه برخاسته‌اند ... آینده هنوز ننوشته است»، نشریه‌ی انقلاب شماره‌ی ۲۲۴، فوریه ۲۰۱۱

۳۹- «از ایران به رفقای انقلابی‌مان در خاورمیانه و آفریقای شمالی»، بیانیه‌ای از حزب کمونیست ایران (م.م.م) در ماه مه‌ی ۲۰۱۱. این بیانیه خاطر نشان می‌کند که، «بحران انقلابی که جامعه را در بر گرفته بود به طور منفی حل شد و سه دهه فاجعه برای طبقه‌ی کارگر و مردم ایران فراهم کرد و تأثیرات منفی عظیمی بر روند انقلاب در کل خاورمیانه و جهان گذاشت و فضای ضد انقلابی را در جهان تقویت کرد.» این بیانیه همچنین توضیح می‌دهد که، «اگر یک جنبش کمونیستی انقلابی نباشد که «چه می‌خواهیم» را از دیدگاه طبقه‌ی کارگر و دیگر اقشار تحت ستم و استثمار جامعه پیش بگذارد و مردم را در جنگ برای آن رهبری کند، آن‌گاه طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آنان به مردم حقنه خواهند کرد که «چه باید بخواهند. ...»

«بدون شک پیروزی شق دوم چهره‌ی این منطقه و جهان را به نفع مردم این منطقه و جهان عوض خواهد کرد. اما شرط تحقق این شق دوم آن است که توده‌های مردم در شمار میلیونی به ماهیت یک انقلاب واقعی پی برند و بدانند که چه جامعه‌ای با چه مشخصاتی می‌خواهند و با رهبری کدام طبقه. بدون این که میلیون‌ها این چنین آگاه شده و برای تحقق آن متشکل شوند، دشمنان می‌توانند هر چیزی را به نام انقلاب به مردم حقنه کنند. همانطور که در مورد انقلاب ۱۳۵۷ ایران دیدیم: همان چیز ماند و بدتر شد.» (تمام مقاله را در لینک زیر بخوانید)

http://cpimlm.com/showfile.php?cld=&tb=hagh3_s&ld=464&pgn=3

http://sarbedaran.org/hagh/hagh54/hagh54_byane1mei1390.htm

Tunisia, Egypt and Arab Revolts:

**how they came to an impasse
and how to get out of it**

Samuel Albert